تفسیر موضوعی المیزان

ویرایش ۷۷ کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

کتاب چهلم

عبـــــادات

نماز و روزه و حج

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: ۱۳۹٤)

بسم الله الرحمن الرحیم

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارك و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای‌تعالی نیز جریان یافته، خدای‌تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزنند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاك و بطلان در او راه ندارد[1] ... و

« من به نام خدا آغاز می‌کنم! »

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۶.

فهرست مطالب

مقدمه مولف: صفحه: ۸

بخش اول: نماز

فصل اول: فریضه عبادی نماز ۱۰

نماز : کتاب موقوت، و فریضه ای ثابت !
نماز و صبر، دو رکن عبادی و اخلاقی دین
نماز و انفاق، دو رکن اساسی راه خدا
اثر نماز در اجتناب از فحشاء و منکر
چگونه نماز از فحشا و منکر نهی می کند؟
چرا برخی نمازگزارها مرتکب فحشا و منکر می شوند؟
ذکر الله بودن نماز
بهترین عملی که صدورش از انسان تصور می شود؟!

فصل دوم: آغاز نماز در اسلام و در خانواده پیامبر ۱۸

نماز قبل از بعثت رسول الله
امر به نماز در خانواده رسول الله

فصل سوم: نماز های تشریع شده قبل از معراج رسول الله (ص) ۲۰

نماز دو طرف روز، و ساعاتی از شب نزدیک به روز
تسبیح قبل طلوع و غروب، و برخی از شب و اطراف روز
ذکر صبح و عصر، و سجده و تسبیح طولانی شبها

فصل چهارم : تشریع نمازهای واجب ۲۴

نمازهای پنجگانه روزانه
نماز وسطی
روایات تشریع نماز در معراج رسول الله (ص)
حکم نماز خوف
تشریع نماز خوف و شکسته در سفر
کیفیت ادای نماز خوف
نماز در هیچ حالی ساقط نمی شود!
تشریع نماز جمعه
نماز جمعه، اصلاح کننده دنیا و آخرت مردم

نماز میت، و نهی از اقامه نماز میت بر مرده منافق

فصل پنجم: نماز شب ۴۰

نماز شب و تهجد رسول الله
نماز شب و تهجد رسول الله و مؤمنین
استغفار در نماز شب در سحرگاهان

فصل ششم: اوقات نماز، و شرایط انجام نماز ۴۵

اوقات نماز
مراقبت از عدد نمازها
شرایط مهم انجام نماز
خشوع در نماز

فصل هفتم : طهارات ۵۰

طهارت های سه گانه: غسل، وضو، و تیمم
وضو، و نحوه انجام آن
اختلاف مفسرین در شستن دست و بازو
مسح سر و پا ها
مسح پا، و اختلاف مفسرین در آن
حد نهائی مسح پا
تطهیر با غسل جنابت
حکم تیمم:
چگونه و بر چه چیز باید تیمم کرد؟
کیفیت وضوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم
کیفیت تیمم رسول الله (ص)
هدف از تشریع طهارت های سه گانه
تطهیر و اتمام نعمت
سنتهاي باقيمانده از ابراهيم عليه السلام در طهارت و نظافت

بخش دوم : روزه

فصل اول : تشریع روزه ۶۶

تشریع روزه در اسلام و ادیان پیشین
فائدة روزه: لعلکم تتقون!
زمان روزه: ایّاماً معدودات
قضاي روزه

کفّاره روزه: فدیة طعام مسکین
فَمَن تَطوَّعَ خَیراً فَهُوَ خَیرٌ لَّهُ !

فصل دوم : ماه مبارک رمضان ۷٤

ماه روزه و نزول قرآن
دستور روزه گرفتن در ماه رمضان
تحریم روزه مسافر و مریض، و تشریع قضای آن
روایات رسیده در مورد روزه و تحلیل آن
شب هاي ماه رمضان
فجر صادق، آغاز روز روزه داران
از فجر تا به شب يك عبادت تمام است!
اعتکاف و شرایط آن
" تلك حدود الله فلا تقربوها ! "
شب قدر

بخش سوم: حـج

فصل اول : خانه خدا و آیات واضح در آن ۸۸
فرمان حج
اولین خانه برای عبادت خدا
معنی مبارک بودن و هدایت بودن کعبه
سابقه تشریع حج در زمان ابراهیم علیه السلام
سابقه حج در زمان موسی علیه السلام
ایام جاهلیت، و ادامه مراسم حج
کعبه بعد از ظهور اسلام
آیات روشن در خانه خدا
مقام ابراهیم
تشریع امنیت خانه خدا
واجب بودن حج برای دارندگان استطاعت

فصل دوم : تشریع مناسک حج ۹۴

احکام حج در سوره حج
نهی از صد سبیل الله و زیارت مسجدالحرام
مناسکی که به ابراهیم علیه السلام وحی شد و یادگار ماند!
یَأْتِینَ مِن کلّ فَجٍ عَمِیقٍ- از دره های عمیق بیایند !
قربانی کنید در راه خدا، با نام خدا !

بخورید گوشت قربانی را ! و هم به فقیر بدهید!
آخرین طواف بیت عتیق
تعظیم حرمات خدا
شعائر الله
برای هر امتی مناسکی قرار دادیم!
گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی‌رسد...
روایات رسیده در باره برخی احکام حج
مقام ابراهیم و نماز آن
صفا و مروه

فصل سوم: تشریع حج تمتع و عمره، و احکام آن ۱۱۰

حجة الوداع، و تشریع حج تمتع
عمره
خروج از احرام در فاصله بین عمره و تمتع
تمتع
وقت روزه براي حاجي
فلسفه تشریع تمتع
زمان حج، و محرمات آن
داد و ستد در ایام حج
وقوف در عرفات و مشعر الحرام
کوچ جمعي از عرفات
پایان مناسک حج با ذکر شایسته خدا
دعائی برای پایان مناسک حج
ایام تشریق
بخشیده شدن گناهان حاجي
حفظ حرمت تحریم ها و شعائر الهی
حکم شکار در حال احرام
شکارهای حلال و حرام دریائی و صحرائی در حال احرام
حرمت کعبه بیت الحرام و تشریع مناسک آن
روایات رسیده درباره صید در حال احرام
ماه هاي قمري و اوقات عبادات و حج
لغو رسوم جاهلیت در حج
تحریم مشرکین از ورود به مسجدالحرام

فصل چهارم: تمتع، متعه، و نظرات ۱۳۴

روایات رسیده در تشریع احکام عمره و تمتع

تحليلي از روايات مربوط به نهي عمر از متعه درحج

تمتع، و عدم جواز استفاده از اختيارات ولايت در نقض احكام الهي

فصل پنجم : تشريع قبله ۱۴۹

جهت قبله مسلمين و احكام آن

فلسفه تشريع قبله از لحاظ عبادی و اجتماعی

مقدمه مؤلف

إِنَّـهُ لَقُرْآنٌ كَـريـمٌ
فـى كِتـابٍ مَكْنُـونٍ
لا يَمَسُّـهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـرُونَ**

« اين قـــرآنى است كـريـــم! »
« در كتـــابـــى مكنـــــــون! »
« كه جز دست پـاكـان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است كه از «تفسير الميزان» انتخاب و تلخيص و بر حسب موضوع، طبقه‌بندى شده است.

در يک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کريم در تفسير الميزان قريب ۷۷ عنوان انتخاب شد كه هر يك يا چند موضوع، عنوانى براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‌هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‌ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسير الميـزان انتخـاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‌بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‌انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از اين مجلدات هم گفتارهای مربوط به همين موضوعات و همچنين تحقيقاتى است كه علامه طباطبائى رضوان الله عليه درباره اهداف آيات و سوره های قرآن كريم به عمل آورده است. آخرين مجلد منتخبى خلاصه از ۲۱ جلد قبلى است.

در نظر گرفته شد اين مجلدات بر اساس سليقه خوانندگان در شكل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزيرى تعداد اين مجلدات به ۲۲ رسيد. در قطع جيبى نيز چند بخش از هر كتاب اصلى، عنوان يک كتاب در نظر گرفته شد و در نتيجه به ۷۷ جلد رسيد.

كتاب حاضر يكى از ۷۷ جلد جيبى است كه براى احتراز از تكرار، مقدمه ها و فهرست عناوين موجود در كتاب اصلى، در آن تكرار نشده است.

... و همه توفيقاتى كه از جانب حق تعالى براى تأليف اين كتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهى است كه روح پاک و مقدس علامه طباطبائى بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش كرده است. روحش با فاتحه ای از صميم دل همه مان شاد باد!

و نيز... همسر مهربانم كه در آخر اين سالها روحش به مهمانى خدا رفت، سال های طولانى يار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و ياسين است!

سيد مهدى (حبيبى) امين

بخش اول

نماز

فصل اول

فریضه عبادی نماز

نماز: کتاب موقوت و فریضه ای ثابت !

- « إِنَّ الصلَوةَ كانَت عَلى الْمُؤْمِنِينَ كِتَباً مَّوْقُوتاً !
- نماز واجبی است که باید مؤمنین در اوقات معین انجام دهند! »

کتابت کنایه است از واجب بودن و واجب کردن، می‌فرماید: نماز بر مؤمنین نوشته و واجبی است دارای وقت. مراد از کتاب موقوت، کتابی مفروض و ثابت و غیر متغیر است. و از ظاهر لفظ آیه بر می‌آید که نماز از همان اول تشریع، فریضه‌ای دارای وقت بوده که باید هر نمازی را در وقت خودش انجام داد. ولی ظاهرا وقت در نماز، کنایه باشد از ثبات و عدم تغییر و خلاصه کلام اینکه، ظاهر لفظ منظور نیست، و نمی‌خواهد بفرماید نماز فریضه‌ای است دارای وقت بلکه می‌خواهد بفرماید: فریضه‌ای است لایتغیر و ثابت و بنا بر این اطلاق موقوت بر کلمه کتاب، اطلاق ملزوم بر لازمه چیزی است.

می‌خواهد بفرماید: نماز به حسب اصل، دگرگونگی نمی‌پذیرد، پس در هیچ حالی ساقط نمی‌شود.

مراد از موقوت بودن نماز ثابت بودن آن و ساقط نشدنش در هیچ حالی از احوال و مبدل نشدنش به چیز دیگر است، می‌فرماید: نماز نه ساقط می‌شود، و نه مانند روزه به چیز دیگر نظیر کفاره مبدل و عوض می‌شود.

(مستند: آیه ۱۰۲ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۰۰)

نماز و صبر، دو رکن عبادی و اخلاقی دین

- « وَ أَقِمِ الصلَوةَ طرَفيِ النهَارِ وَ زُلَفاً مِّنَ الَّيْلِ إِنَّ الحَسنَاتِ يُذْهِبنَ السيِّئَاتِ ذَلِك ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ. وَ اصبرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ !
- دو طرف روز و پاسی از شب نماز بپا دار که نیکیها بدیها را نابود می‌کند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند.

- و صبور باش که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند!»

خدای تعالی پس از امر به نماز، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم را دستور می‌دهد به صبر کردن، و در موارد دیگری مانند: « **و استعینوا بالصبر و الصلوة!**» میان صبر و نماز جمع کرده است. و سرّ آن این است که هر کدام از این دو، در باب خودش مهم‌ترین ارکان هستند.

آری، در میان عبادات، نماز مهمترین عبادت و در اخلاقیات صبر مهمترین خُلق است، همچنانکه در باره نماز فرموده:**« و لذکر الله اکبر،»** و در باره صبر فرموده: **« ان ذلك لمن عزم الأمور.»**

و اجتماع این دو، مهمترین وسیله‌ای است که با آن می‌توان بر مصائب و ناملایمات فایق آمد، چون صبر، نفس را از قلق و اضطراب و فراری شدن نگه می‌دارد، و نماز نفس را به سوی پروردگار توجه می‌دهد و در نتیجه ناملایمات را از یاد آدمی می‌برد.

و از اینکه بطور مطلق امر به صبر کرده به دست می‌آید که منظور از آن، اعم از صبر بر عبادت و یا صبر بر معصیت و یا صبر در مصیبت است، بلکه همه آنها را شامل می‌شود و بنا بر این، امر مزبور، امر به صبر است در امتثال تمامی اوامر و نواهی که قبلا در سوره آمده، از قبیل فاستقم، و لا تطغوا، و لا ترکنوا، و اقم الصلوة .

و لیکن از اینکه صیغه امر را مفرد آورده و تنها به رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلّم متوجه کرده به دست می‌آید که مقصود از آن صبر، صبر مخصوصی است که مختص به آن حضرت است، و گرنه می‌فرمود: و اصبروا مخصوصا با اینکه سیاق امرها و نهی‌های گذشته همه سیاق جمع بود، و این مطلب گفتار آن کسانی را که می‌گویند منظور از صبر، صبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در برابر آزار مشرکین و ظلم ستمگرانشان است تایید می‌کند.

و اما اینکه چرا امر به نماز را مفرد آورده مگر نماز هم اختصاص به آن جناب دارد؟ جوابش این است که نماز مخصوص به آن جناب نیست، ولی مقصود از اقامه در اینجا چیزیست که آن روز مخصوص به آن جناب بوده، و آن عبارت است از اقامه نماز به جماعت که آن روز باید آن حضرت این کار را می‌کرد-(دقت فرمایید!)

و اینکه فرمود:**« ان الله لا یضیع اجر المحسنین ! »** امر به صبر را تعلیل می‌کند.

(مستند: آیه ۱۱۴ و ۱۱۵ سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۷۸)

نماز و انفاق، دو رکن اساسی راه خدا

- « وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَندَاداً لِّيُضِلُّوا عَن سَبِيلِهِ ...،
- قُل لِّعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصلَوةَ وَ يُنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتىَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خِلَلٌ،

- آنها برای خدا مانندهایی قرار دادند تا مردم را از راه وی گمراه کنند ...،
- به بندگان من که ایمان آورده‌اند بگو: پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز را به پاداشته و از آنچه روزیشان داده‌ایم پنهان و آشکار را انفاق کنند!»

خدای تعالی به وسیله پیامبر گرامی خود، بندگان خود را که ایمان آورده‌اند دستور می‌دهد که او را رها نکنند و قبل از آن که روز قیامت فرارسد، که در آن روز دیگر مجالی برای جبران سعادتهای فوت شده نیست، و دیگر با هیچ وسیله‌ای از وسایل موجود در دنیا که معاوضه یا دوستی و محبت است، نمی‌توان چیزهایی که از دست رفته جبران کرد، راه خدا و ریسمان محکم او را از دست ندهند، چون روز قیامت فقط و فقط روز حساب و جزا است و شان آن روز تنها همین است و شان دیگری در آن نیست.

خدای تعالی در آیه اول، علت بت‌پرستی ارباب ضلالت را اینگونه تعلیل می‌کند که می‌خواستند مردم را از راه خدا منحرف کنند. آنگاه دنبال این تعلیل رسول خود را دستور می‌دهد که به ایشان هشدار دهد راهی که می‌روند به آتش دوزخ منتهی می‌شود.

از اینجا روشن می‌شود که در آیه دومی جمله« **یقیموا الصلوة و ینفقوا!**» بیان از **راه خدا** است. در معرفی راه خدا، تنها به این دو اکتفا کرد، چون سایر وظائف و دستورات شرعی که هر یك به تناسب خود، شانی از شؤون حیات دنیوی را اصلاح می‌کند - عده‌ای از قبیل نماز میان بنده و پروردگار او را، و عده‌ای نظیر انفاق، میان بنده با بندگان دیگر را - همه از آن دو رکن، منشعب می‌شوند.

(مستند: آیه ۳۱ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۸۲)

اثر نماز در اجتناب از فحشاء و منکر

- « اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیْكَ مِنَ الْكِتَبِ وَ أَقِمِ الصلَوةَ إِنَّ الصلَوةَ تَنهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكبرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ مَا تَصنَعُونَ!
- آنچه از کتاب به تو وحی شده بخوان و نماز به پادار که نماز از فحشاء و منکرات جلوگیری می‌کند و ذکر خدا بزرگتر است و خدا می‌داند که چه می‌سازید!»

در این آیه، رسول گرامی خود را دستور می‌دهد به تلاوت آنچه به وی وحی شده، چون تلاوت قرآن بهترین رادع است از شرك و ارتکاب فحشاء و منکرات، زیرا در آن آیات روشنی است که متضمن حجت‌هایی نورانی است، که حق را آن طور که باید روشن می‌سازد، و هم مشتمل است بر داستانهای عبرت‌آور، و مواعظ و بشارت‌ها و انذار و وعده و وعیدها که شنونده و خواننده را از گناهان باز می‌دارد.

و سپس آن امر را ضمیمه کرد به امر به نماز که بهترین اعمال است، چون که نماز از فحشاء و منکر بازمی‌دارد.

سیاق آیات شاهد بر این است که: مراد از این بازداری، بازداری طبیعت نماز از فحشاء و منکر است، البته بازداری آن به نحو اقتضاء است نه علیت تامه، که هر کس نماز خواند، دیگر نتواند گناه کند.

چگونه نماز از فحشا و منکر نهی می کند؟

خواهی گفت چطور نماز از فحشاء و منکرات نهی می‌کند؟ در جواب می‌گوییم این عمل مخصوصا که بنده خدا آن را در هر روز پنج بار به جا بیاورد، و همه عمر ادامه دهد، و مخصوصا اگر آن را همه روزه در جامعه‌ای صالح به جا بیاورد، و افراد آن جامعه نیز مانند او همه روزه به جا بیاورند، و مثل او نسبت به آن اهتمام بورزند، طبعا با گناهان کبیره سازش ندارد.

آری توجه به خدا از در بندگی، آنهم در چنین محیط و از چنین افراد، طبیعتا باید انسان را از هر معصیتی کبیره و هر عملی که ذوق دینی آن را شنیع می‌داند، از قبیل: قتل نفس، تجاوز به جانها، تجاوز به مال ایتام، ارتکاب زنا و لواط باز بدارد، بلکه نه تنها از ارتکاب آنها، بلکه حتی از تلقین آن نیز جلوگیری کند.

برای اینکه نماز مشتمل است بر ذکر خدا، و این ذکر، اولا ایمان به وحدانیت خدای تعالی و رسالت و جزای روز قیامت را به نمازگزار تلقین می‌کند، و به او می‌گوید که خدای خود را با اخلاص در عبادت مخاطب قرار داده و از او استعانت بنما، و درخواست کن که تو را به سوی صراط مستقیم هدایت نموده و از ضلالت و غضبش به او پناه ببر.

و ثانیا او را وادار می‌کند بر اینکه با روح و بدن خود متوجه ساحت عظمت و کبریایی خدا شده، پروردگار خود را با حمد و ثنا و تسبیح و تکبیر یاد آورد، و در آخر بر خود و هم مسلکان خود و بر همه بندگان صالح سلام بفرستد.

علاوه بر این او را وادار می‌کند به اینکه از حدث(که نوعی آلودگی روحی است،) و از خبث یعنی آلودگی بدن و جامه، خود را پاك کند، و نیز از اینکه لباس و مکان نمازش غصبی باشد، بپرهیزد، و رو به سوی خانه پروردگارش بایستد.

پس اگر انسان مدتی کوتاه بر نماز خود پایداری کند، و در انجام آن تا حدی نیت صادق داشته باشد، این ادامه و تداوم در مدت کوتاه به طور مسلم باعث می‌شود که **ملکه پرهیز از فحشاء و منکر** در او پیدا شود، به طوری که اگر فرضا آدمی شخصی را موکل بر خود کند، که دائما ناظر بر احوالش باشد، و او را آنچنان تربیت کند که این ملکه در او پیدا شود و به زیور ادب عبودیت آراسته گردد، قطعا تربیت او مؤثرتر از تربیت نماز نیست، و به بیش از آنچه که نماز او را دستور می‌دهد دستور نخواهد داد، و به بیش از آن مقدار که نماز به ریاضت وادارش می‌کند وادار نخواهد کرد.

چرا برخی نمازگزارها مرتکب فحشا و منکر می شوند؟

در اینجا لازم است اشکالی که به آیه شریفه شده، جوابش را خاطرنشان سازیم. بعضی بر این آیه اشکال کرده‌اند که: این آیه می‌فرماید نماز از فحشاء و منکرات نهی می‌کند، و حال آنکه ما بسیاری از نمازگزاران را می‌بینیم که از ارتکاب گناهان بزرگ پروایی ندارند، چرا نماز آنان از فحشاء و منکرات بازشان نمی‌دارد؟

آنچه از سیاق برمی‌آید این است که: اگر دستور داده‌اند به اینکه مردم نماز بخوانند، برای این است که نماز آنان را از فسق و فجور بازمی‌دارد، و این تعلیل می‌فهماند که نماز عملی است عبودی، که به جا آوردنش صفتی در روح آدمی پدید می‌آورد که آن صفت به اصطلاح معروف، پلیسی است غیبی، و صاحبش را از فحشاء و منکرات بازمی‌دارد، و در نتیجه جان و دلش را از قذارت گناهان و آلودگی‌هایی که از اعمال زشت پیدا می‌شود، پاك می‌نماید. پس معلوم می‌شود مقصود از نماز رسیدن به آن صفت است، یعنی صفت بازداری از گناه، چیزی که هست در جواب از آن اشکال می‌گوییم: پیدایش این صفت اثر طبیعی نماز هست، و لیکن به نحو اقتضاء، نه به نحو علیت.

پس حق در جواب همان است که گفتیم: **بازداری از گناه اثر طبیعی نماز است**، چون نماز توجه خاصی است از بنده به سوی خدای سبحان، لیکن این اثر تنها به مقدار اقتضاء است، نه علیت تامه، تا تخلف نپذیرد، و نمازگزار دیگر نتواند گناه کند، نه، بلکه اثرش به مقدار اقتضاء است، یعنی اگر مانع و یا مزاحمی در بین نباشد اثر خود را می‌بخشد، و نمازگزار را از فحشاء بازمی‌دارد، ولی اگر مانعی و یا مزاحمی جلو اثر آن را گرفت، دیگر اثر نمی‌کند، و در نتیجه نمازگزار آن کاری که انتظارش را از او ندارند می‌کند.

خلاصه، یاد خدا و موانعی که از اثر او جلو می‌گیرند، مانند دو کفه ترازو هستند، هر وقت کفه یاد خدا چربید، نمازگزار گناه نمی‌کند، و هر جا کفه آن موانع چربید کفه یاد خدا ضعیف می‌شود، و نمازگزار از حقیقت یاد خدا منصرف می‌گردد، و گناه را مرتکب می‌شود.

و اگر خواننده عزیز بخواهد این معنا را لمس کند، باید حال بعضی از افراد که نام مسلمان دارند، و در عین حال نماز نمی‌خوانند، در نظر بگیرد، که اگر رفتار آنها را زیر نظر قرار دهد، می‌بیند که به خاطر نخواندن نماز، روزه را هم می‌خورد، و حج هم نمی‌رود و زکات هم نمی‌دهد، و بالأخره سایر واجبات را هم ترك می‌کند، و هیچ فرقی بین پاك و نجس، و حلال و حرام نمی‌گذارد، و خلاصه در راه زندگی همچنان پیش می‌رود، هر چه پیش آید خوش آید، و هیچ چیزی را در راه خود مانع پیشرفت خود نمی‌بیند، نه ظلم، نه زنا، نه ربا، نه دروغ، و نه هیچ چیز دیگر! آن وقت اگر حال چنین شخصی را با حال کسی مقایسه کنی که نماز می‌خواند، و در نمازش به حداقل آن یعنی آن مقداری که تکلیف از گردنش ساقط شود اکتفاء می‌کند، خواهی دید که او از بسیاری از کارها که بی نماز از آن پروا نداشت پروا دارد، و اگر حال این نمازگزار را با حال کسی مقایسه کنی که در نمازش

اهتمام بیشتری دارد، خواهی دید که دومی از گناهان بیشتری پروا دارد، و به همین قیاس هر چه نماز کاملتر باشد، خودداری از فحشاء و منکرات بیشتر خواهد بود.

ذکر الله بودن نماز

« **و لذکر الله اکبر!** » کلمه ذکر گاهی در معنای یاد و خاطر به کار برده می‌شود، مثلا می‌گویند: آیا به یاد داری و آیا به خاطر داری؟

و این یاد و خاطر هیئتی است در نفس، که با داشتن آن انسان می‌تواند آنچه از معلومات کسب کرده حفظ کند، و از دست ندهد، مانند حافظه، با این تفاوت که حفظ را در جایی به کار می‌برند که مطلبی را در حافظه خود داشته باشد، هر چند که الآن حاضر و پیش رویش نباشد، به خلاف ذکر که در جایی به کار می‌رود که علاوه بر اینکه مطلب در صندوق حافظه‌اش هست، در نظرش حاضر هم باشد.

گاهی کلمه ذکر را در حضور قلب و یا حضور در زبان استعمال می‌کنند، مثلا می‌گویند: ذکر خدا دو نوع است، یکی ذکر به زبان، و یکی هم ذکر به قلب، یعنی حضور در قلب، و به همین جهت است که گفته‌اند: ذکر دو نوع است، ذکر از نسیان یعنی ذکر به معنای اول، و ذکر بدون نسیان یعنی ذکر به معنای دوم، که به معنای ادامه حفظ است، معنای سوم ذکر هم عبارت است از سخن، چون هر سخنی را ذکر هم می‌گویند.

و ظاهرا اصل در معنای این کلمه همان معنای اول است، و اگر معنای دوم (نام خدا بردن،) را هم ذکر نامیده از این بابت است که ذکر لفظی مشتمل بر معنای قلبی نیز هست، و ذکر قلبی نسبت به ذکر لفظی اثری را می‌ماند که بر سبب مترتب می‌شود، یا نتیجه‌ای است که از عمل عاید می‌گردد.

بهترین عملی که صدورش از انسان تصور می شود!

اگر نماز را ذکر نامیده‌اند، برای این است که: نماز هم مشتمل است بر ذکر زبانی از تهلیل، حمد، تسبیح، و هم به اعتباری دیگر مصداقی است از مصادیق ذکر، چون مجموعه آن عبودیت بنده خدا را مجسم می‌سازد، و لذا **خدای تعالی نماز را ذکر الله نامیده** و فرموده:« اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله!» و هم به اعتباری دیگر امری است که ذکر بر آن مترتب می‌شود، ترتب غایت بر صاحب غایت، یعنی نتیجه نماز یاد خدا است، همچنان که آیه« و اقم الصلوة لذکری !» به آن اشاره می‌کند .

و ذکری که گفتیم، غایت و نتیجه نماز است **ذکر قلبی** است، البته آن ذکری که گفتیم به معنای **استحضار** است، یعنی استحضار یاد خدا در ظرف ادراك، بعد از آنکه به خاطر فراموشی از ذهن غایب شده بود، و یا به معنای ادامه استحضار است، و **این دو قسم از ذکر بهترین عملی است که صدورش از انسان تصور می‌شود، و از همه اعمال خیر قدر و قیمت بیشتری دارد، و نیز از همه انحای عبادتها اثر بیشتری در سرنوشت انسان دارد،**

چون یاد خدا به این دو نوع که گفته شد، آخرین مرحله سعادتی است که برای انسانها در نظر گرفته شده، و نیز کلید همه خیرات است!

و به هر حال از ظاهر سیاق آیه« و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر،» برمی‌آید که جمله و لذکر الله اکبر متصل به آن است، و اثر دیگری از نماز را بیان می‌کند، و اینکه آن اثر، بزرگتر از اثر قبلی است، در نتیجه جمله« و لذکرالله اکبر،» به منزله ترقی دادن مطلب است، و البته منظور از ذکر در آن جمله نیز همان ذکر قلبی است، که گفتیم از نماز حاصل می‌شود.

پس گویا فرموده: نماز بگزار تا تو را از فحشاء و منکر بازبدارد، بلکه آنچه عاید تو می‌کند بیش از این حرفها است، چون مهمتر از نهی از فحشاء و منکر این است که: **تو را به یاد خدا می‌اندازد**، و این مهمتر است، برای اینکه ذکر خدا بزرگترین خیری است که ممکن است به یك انسان برسد، چون ذکر خدا کلید همه خیرات است، و نهی از فحشاء و منکرات نسبت به آن فایده‌ای جزئی است.

البته این احتمال هم هست که مراد از ذکر همان اذکار زبانی نماز باشد، ولی در این صورت باز هم جمله مذکور در معنای ترقی است، چون معنای آیه این می‌شود: نماز بخوان، تا تو را از فحشاء و منکر بازدارد، بلکه همان اذکاری که در نماز است، و یا خود نماز، مهمتر از آن بازداری است، چون بازداری مذکور یکی از آثار نیك ذکر است، و به هر تقدیر، بنابر هر دو احتمال، آن چیزی که **ذکر الله** از آن بزرگتر است عبارت است از نهی از فحشاء و منکر.

« و الله یعلم ما تصنعون!» یعنی خدا می‌داند آنچه را که شما از خیر و شر انجام می‌دهید، و چون می‌داند بر شما لازم است که مراقب او باشید، و از او غافل نگردید، و بنابر این جمله مورد بحث مخصوصا بنابر قول اول مردم را تحریك و تشویق بر مراقبت می‌کند.

در مجمع البیان در ذیل آیه « ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر،» می‌گوید: انس بن مالك از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روایت کرده که فرمود: کسی که نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد، جز دورتر شدن از خدا اثری برایش ندارد.

و نیز در مجمع البیان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روایت کرده که فرموده:« نماز نیست نماز کسی که نماز خود را اطاعت نمی‌کند، و اطاعت نماز این است که از فحشاء و منکر دست بردارد.»

و نیز در همان کتاب است که علمای امامیه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: هر که دوست می‌دارد بداند نمازش قبول شده یا نه، به خود بنگرد که آیا نمازش او را از فحشاء و منکر بازمی‌دارد یا نه؟ به همان مقدار که بازش می‌دارد قبول شده است.

و در تفسیر قمی در ذیل جمله« و لذکر الله اکبر،» می‌گوید: در روایت ابی الجارود

از امام باقر علیه‌السلام آمده که آن جناب در معنای این جمله می‌فرمود: یعنی، اینکه خدا به یاد نمازگزاران است مهمتر است از اینکه نمازگزاران از او یاد می‌کنند، مگر نشنیدی که فرمود:« اذکرونی اذکرکم - مرا به یاد آورید تا شما را به یاد آورم.»

و در تفسیر نور الثقلین از مجمع البیان نقل کرده که گفته است: اصحاب ما امامیه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: منظور از« **ذکر الله**» یاد خدا است، در هنگام برخورد به حلال و حرام او (یعنی در برابر حلالش شکر گفتن، و از حرامش پرهیز کردن.)

و در همان کتاب از معاذ بن جبل روایت کرده که گفت: من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم پرسیدم کدام يك از اعمال محبوب‌ترین عمل نزد خدا است؟ فرمود: اینکه بمیری در حالی که زبانت از ذکر خدای عز و جل تر باشد.

(مستند: آیه ۴۵ سوره عنکبوت المیزان ج : ١٦ ص : ۱۹۸)

فصل دوم

تاریخ تشریع نماز

و

آغاز نماز در اسلام و در خانواده پیامبر

نماز قبل از بعثت رسول الله

- « أَ رَءَيْت الَّذِى يَنهَى، عَبْداً إِذَا صلّى،
- آیا دیدی آن شخص را که نهی می‌کرد بنده‌ای را به هنگامی که نماز می‌خواند؟»

مراد از عبدی که نماز می‌خواند به طوری که از آخر آیات بر می‌آید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است، چون در آخر آیات آن جناب را از اطاعت آن شخص نهی نموده، امر به سجده‌اش و به نزدیك شدنش می‌فرماید.

بنا بر این فرض که سوره مورد بحث اولین سوره نازل شده از قرآن باشد، و نیز بنا بر اینکه از اول تا به آخر سوره یکباره نازل شده باشد، سیاق این آیات دلالت دارد بر اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم قبل از نزول قرآن نماز می‌خوانده، و همین معنا دلالت دارد بر اینکه آن جناب قبل از رسیدنش به مقام رسالت با نزول قرآن، یعنی قبل از حادثه بعثت از انبیا بوده است.

ولی بعضی گفته‌اند که: نماز قبل از بعثت آن جناب نماز واجب نبوده، و به طوری که از اخبار بر می‌آید نمازهای واجب در شب معراج واجب شده، و در سوره اسراء فرموده:« اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر...!» اما این سخن درست نیست، برای اینکه آنچه از داستان شب معراج مسلم است، و روایات معراج بر آن دلالت دارد، تنها این است که نمازهای پنجگانه یومیه در آن شب با شکل خاص خود یعنی دو رکعت دو رکعت واجب شد، و هیچ دلالتی ندارد بر اینکه قبل از آن شب به صورت دیگر تشریع نشده بود، بلکه در بسیاری از آیات سوره‌های مکی و از آن جمله سوره‌هایی که قبل از سوره اسراء نازل شده، نظیر سوره مدثر و مزمل و غیر آن دو سخن از نماز رفته، و به تعبیرهایی مختلف از آن یاد نموده است، هر چند که کیفیت آن را ذکر نکرده، اما اینقدر هست که نمازهای قبل از معراج مشتمل بر مقداری تلاوت قرآن و نیز مشتمل بر سجده بوده است.

و در بعضی از روایات هم آمده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در اوایل بعثت با خدیجه و علی علیهما السلام نماز می‌خواند، در این روایات هم نیامده که نماز آن روز به چه صورت بوده است. (مستند: آیه ۹ و ۱۰ سوره علق المیزان ج : ۲۰ ص : ۵۴۵)

امر به نماز در خانواده رسول الله

- « وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصلَوةِ وَ اصطبرْ عَلَيهَا لا نَسئَلُك رِزْقاً نحْنُ نَرْزُقُك وَ الْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَى!
- کسان خویش را به نماز خواندن وادار کن و به کار نماز شکیبایی به خرج ده ما روزی دادن کسی را به عهده تو نمی‌گذاریم که تو خود نیز روزی خور مائی و سر انجام نیك مخصوص پرهیزکاری است!»

جمله اهلك بر حسب انطباقش با هنگام نزول، خدیجه همسر رسول الله و علی علیه‌السلام هستند چون علی علیه‌السلام هم اهل آن جناب و در خانه آن جناب بود و یا آن دو بزرگوار به ضمیمه بعضی از دختران رسول خدایند.

و بعید نیست که از آیه شریفه به خاطر اینکه امر به نماز را منحصر در اهل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم کرده، با اینکه در دو آیه قبل آن را منحصر در خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم کرده بود و می‌فرمود: در چهار هنگام نماز بخوان و صبر بکن، و نیز با در نظر گرفتن اینکه آن جناب را نهی می‌کرد از اینکه چشم به زر و زیور دنیایی کفار بدوزد، بر می‌آید که این سوره در اوائل بعثت، یا خصوص این آیه در آن موقع نازل شده است، و از ابن مسعود هم روایت شده که سوره طه از عتاق اول یعنی سوره‌های قدیمی است.

در درالمنثور است که ابن مردویه و ابن عساکر و ابن نجار از ابی سعید خدری روایت می‌کند که گفت: وقتی آیه « و امر اهلك بالصلوة!» نازل شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم همواره تا هشت ماه به در خانه علی می‌آمد و می‌فرمود:

ـ الصلوة ! رحمكم الله! انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا !

ـ نماز! خدا رحمتتان کند، همانا خدا می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور نموده آن طور که خود می‌داند تطهیرتان کند.

داستان امر فرمودن رسول الله اهل بیت را به نماز، به طرق دیگری غیر آنچه آوردیم نیز روایت شده است.

در تفسیر قمی آمده که آن جناب همواره این عمل را همه روزه انجام می‌داد، حتی زمانی هم که به مدینه آمد، تا از دنیا رفت.

(مستند: آیه ۱۳۲ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۳۵)

فصل سوم

نماز های تشریع شده

قبل ازمعراج رسول الله (ص)

نماز دو طرف روز، و ساعاتی از شب نزدیک به روز

- « وَ أَقِمِ الصلَوةَ طرَفيِ النهَارِ وَ زُلَفاً مِّنَ الَّيْلِ إِنَّ الحَسنَاتِ يُذْهِبنَ السيِّئَاتِ ذَلِك ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ!
- دو طرف روز و ساعاتی از شب که نزدیک روز باشد، نماز بپا دار که نيكي ها بدي ها را نابود می‌کند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند!»

دو طرف نهار به معنی صبح و عصر است، و کلمه زلفاً از نظر معنا و ساختمان لفظی شبیه است به قرب و این وصفی است که به جای موصوف خود- نظیر ساعات و امثال آن- نشسته و تقدیرش این است: و ساعاتی از شب که نزدیك به روز باشد.

یعنی نماز را در صبح و عصر و در ساعاتی از شب که نزدیکتر به روز باشد به پای دار، و این ساعات با نماز صبح و عصر که در يك طرف روز قرار دارد و نماز مغرب و عشاء که وقتشان ساعتهای اول شب است تطبیق می‌کند، همچنانکه بعضی از مفسرین نیز گفته‌اند.

و یا تنها با نماز صبح و مغرب که هر يك در يك طرف روز قرار دارند و نماز عشاء که وقتش اوایل شب است منطبق می‌شود چنانکه دیگران گفته‌اند و بعضی دیگر حرفهای دیگری زده‌اند و لیکن از آنجایی که بحث در این مورد به فقه مربوط است، و در بحث فقهی متبع، بیانی است که از پیغمبر و امامان اهل‌بیتش وارد شده باشد.

در تفسیر عیاشی از جریر از ابی عبد الله علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر« اقم الصلوة طرفی النهار،» فرمود: دو طرف روز یکی مغرب است و یکی صبح و زلفا من اللیل نماز عشاء است.

جمله« ان الحسنات یذهبن السیئات!» امر اقم الصلوة را تعلیل نموده، بیان می‌کند که نمازها حسناتی است که در دلهای مؤمنین وارد شده و آثار معصیت و تیرگیهایی که دلهایشان از ناحیه سیئات کسب کرده از بین می‌برد.

« **ذلك ذكرى للذاكرين!**» یعنی اینکه گفته شد که حسنات سیئات را از بین می‌برد به

خاطر اهمیتی که دارد و برای بندگانی که به یاد خدا هستند مایه تذکر است!
(مستند:آیه ۱۱۴ و ۱۱۵ سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۷۸)

تسبیح قبل طلوع و غروب، و برخی از شب و اطراف روز

- « فَاصبرْ عَلی مَا یَقُولُونَ وَ سبِّحْ بحَمْدِ رَبِّك قَبْلَ طلُوع الشمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبهَا وَمِنْ ءَانَای الَّیْلِ فَسبِّحْ وَ أَطرَاف النهَارِ لَعَلَّك تَرْضی!
- بر آنچه می‌گویند صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن به ستایش، پروردگارت را تسبیح گوی و کناره‌های شب و اواخر روز نیز تسبیح بگوی شاید که خوشنود شوی!»

« قبل طلوع الشمس و قبل غروبها،» دو کلمه قبل دو ظرفند برای تسبیح و حمد پروردگار، « و من آناء اللیل فسبح!» یعنی در بعضی اوقات شب تسبیح بگوی.

تسبیحی که در آیه ذکر شده مطلق است و از جهت لفظ دلالتی ندارد که مقصود از آن نمازهای واجب یومیه باشد، و یا مطلق نماز باشد.

مراد از اطراف نهار ماقبل از طلوع آفتاب و ماقبل از غروب آن است که چون دو وقت وسیع هستند و برای هر یك اجزایی است که هر جزء آن نسبت به ظهر یك طرف روز حساب می‌شود و صحیح است که این دو هنگام را چندین طرف برای روز به حساب آورد همچنانکه صحیح است دو طرف روز حسابش کرد چون در عرف هم می‌بینیم همانطور که قبل از آفتاب را اول روز می‌نامند اوائل روز هم می‌نامند و این به همان اعتباری است که گفتیم یك هنگام را به چند جزء تجزیه می‌کنند که کلمه قبل از آفتاب بر همه‌اش صادق است و همچنین قبل از غروب را ، هم آخر روز می‌نامند و هم اواخر روز.

و بنا بر این وجه برگشت معنای آیه به مثل این می‌شود که بگوییم قبل از طلوع آفتاب و غروب آن که اطراف روز هستند و در پاره‌ای اوقات شب در آن تسبیح کن با اطراف نهار که مامور به تسبیح در آن شدی.

بنا بر این اگر بگوییم: مراد از تسبیح در آیه، غیر نمازهای واجب است، در این صورت مراد از تسبیح در اجزای اول روز و اجزای آخر روز، و اجزایی از شب، به ضمیمه اجزای اول روز و آخر آن خواهد بود، و دیگر محذور تکرار، و نیز محذور اطلاق لفظ جمع بر کمتر از سه لازم نمی‌آید.

و اگر بگوییم مراد از تسبیح در آیه شریفه همان نمازهای یومیه است، در این صورت آیه شریفه تنها متضمن امر به نماز صبح و عصر و دو نماز مغرب و عشا خواهد بود، نظیر امری که در آیه« اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل!» بود که آن نیز متعرض چهار نماز شده است .

و شاید تعبیر از دو هنگام صبح و عصر در آیه مورد بحث به اطراف روز برای

اشاره به وسعت آن دو وقت باشد.

و اما اینکه چرا تنها متضمن چهار نماز از نمازهای پنجگانه یومیه شده، عیبی ندارد، برای اینکه این سوره از سوره‌های اولی است که در مکه نازل شده، و اخبار مستفیضه از طرق عامه و خاصه نیز دلالت دارد بر اینکه واجبات روزانه در معراج پنج نماز تشریع شده، همچنانکه می‌بینیم در سوره اسراء که بعد از معراج نازل شده پنج نماز ذکر شده، و فرموده:« اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر!»

پس شاید آنچه از نمازهای یومیه در هنگام نزول سوره طه و نیز سوره هود که قبل از اسراء نازل شده‌اند واجب شده بوده، چهار نماز بوده، و تا نزول سوره اسراء نماز ظهر واجب نشده بوده، بلکه ظاهر دو آیه سوره طه و سوره هود هم همین است.

و معلوم است که بنا بر این وجه دیگر آن اشکالی که وارد می‌شود بر قولی که می‌گفت مراد از تسبیح، نمازهای پنجگانه است بر این قول وارد نمی‌شود چون در آن وجه در انطباق اطراف نهار بر نماز ظهر با اینکه وسط روز است دچار اشکال می‌شدیم.

« لعلك ترضی،» سیاق سابق که اعراض کفار از یاد خدا و نسیان ایشان آیات او و اسرافشان در امر او و ایمان نیاوردنشان را ذکر می‌کرد و نیز تاخیر انتقام از ایشان و دستور صبر و تسبیح و تحمید به رسول خدا را ذکر می‌نمود اقتضاء دارد که مراد از رضا، رضای به قضاخدا و قدر او باشد که در این صورت معنا این طور می‌شود: صبر کن و پروردگارت را حمد و تسبیح گوی آنقدر که حالت رضا برایت حاصل شود، رضای به قضای خدا و بنا بر این جمله مزبور نظیر آیه « و استعینوا بالصبر و الصلوة،» می‌شود.

و اما اینکه **چطور تسبیح و تحمید خدا رضا می‌آورد؟** وجهش این است که تنزیه فعل خدا از نقص و عیب، و یاد کردن او به ثنای جمیل، و مداومت در این کار باعث می‌شود انسان انس قلبی به خدا پیدا کند و علاقه‌مند به بیشتر کردن آن شود، وقتی انس به زیبایی و جمال فعل خدا و نزاهت او زیاد شد رفته رفته این انس در قلب رسوخ پیدا می‌کند و آنگاه آثارش در نظر نفس هویدا گشته خطورهایی که مایه تشویش در درك و فکر است از نفس زایل می‌گردد، و چون جبلی نفس این است که به آنچه دوست دارد راضی و خوشنود باشد و آنچه غیر جمیل و دارای نقص و عیب است دوست ندارد، لذا ادامه یاد خدا با تسبیح و تحمید باعث می‌شود که نفس به قضای خدا راضی گردد.

(مستند: آیه ۱۳۰ سوره طه المیزان ج : ١٤ ص : ٣٢٩)

ذکر صبح و عصر، و سجده و تسبیح طولانی شبها

- « وَ اذْكُرِ اسمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً، وَ مِنَ الَّيْلِ فَاسجُدْ لَهُ وَ سبِّحْهُ لَيْلاً طوِيلاً،
- إِنَّ هَؤُلاءِ يحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً !
- و نام خدا را صبح و شام به عظمت یاد کن، و در شبانگاه به سجده خدا پرداز و مقداری طولانی از شب را به تسبیح و ستایش او صبح گردان!
- این مردم کافرغافل زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند و آن روز قیامت سخت سنگین را به کلی از یاد می‌برند!»

مضمون این دو آیه که همان ذکر نام خدا در بکره و اصیل(صبح و عصر) و سجده برای او در پاسی از شب باشد، با نماز صبح و عصر و مغرب و عشا تطبیق می‌شود، و همین مؤید آن احتمال است که این آیات در مکه یعنی قبل از واجب شدن نمازهای پنجگانه نازل شده باشد، چون آیه‌ای که مشتمل بر نمازهای پنجگانه است آیه« أقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قران الفجر،» است.

پس در حقیقت دو آیه مورد بحث نظیر آیه« و أقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل،» و آیه« و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من اناء اللیل فسبح و اطراف النهار،» است .

« **و سبحه لیلا طویلا،**» منظور از تسبیح همان نماز شب است.

« ان هؤلاء یحبون العاجلة و یذرون ورائهم یوما ثقیلا،» این آیه علت امر و نهی قبل را بیان می‌کند.

مراد از کلمه عاجله زندگی نقد دنیا است، و اگر خود روز را روز ثقیل خوانده، از باب استعاره است، گویا شدت آن روز بار بسیار سنگینی است که نمی‌توان به دوشش کشید، و منظور از یوم ثقیل همان روز قیامت است.

(مستند:آیه ۲۵ تا ۲۷ سوره انسان المیزان ج : ۲۰ ص : ۲۲۸)

فصل چهارم

تشریع نمازهای واجب

نمازهای پنجگانه روزانه

- « أَقِمِ الصلَوةَ لِدُلُوكِ الشمْسِ إِلى غَسقِ الَّيْلِ وَ قُرءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كانَ مَشهُوداً،
- نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به پا دار و نماز صبح را نیز به جای آر که آن به حقیقت هم مشهود ملائکه شب است که می‌روند و هم ملائکه روز که می‌آیند.»

از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به طریق شیعه روایت شده که فرموده‌اند: **دلوك الشمس** هنگام ظهر و **غسق الليل** نصف شب است.

و بنا بر این روایت، آیه شریفه از اول ظهر تا نصف شب را شامل می‌شود، و نمازهای واجب یومیه که در این قسمت از شبانه روز باید خوانده شود چهار نماز است، ظهر و عصر و مغرب و عشاء، و با انضمام نماز صبح که جمله: **و قرآن الفجر** دلالت بر آن دارد نمازهای پنجگانه یومیه کامل می‌شود .

و اینکه فرموده: **و قرآن الفجر** مراد از آن نماز صبح است، و چون مشتمل بر قرائت قرآن است آن را قرآن صبح خوانده، چون روایات همه متفقند بر اینکه مراد از قرآن الفجر همان نماز صبح است.

و همچنین روایات از طرق عامه و خاصه متفقا جمله« **ان قرآن الفجر كان مشهودا**،» را تفسیر کرده‌اند به اینکه: نماز صبح را هم ملائکه شب(در موقع مراجعت) و هم ملائکه صبح(در موقع آمدن) می‌بینند.

(مستند: آیه ۷۸ تا ۸۱ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۲۴۱)

نماز وسطی

- ” حَفِظوا عَلى الصلَوَتِ وَالصلَوةِ الْوُسطى وَقُومُوا للَّهِ قَنِتِينَ.
- همه نمازها و نماز میانه را مواظبت کنید و برای خدا مطیعانه بپای خیزید.»

منظور از صلوة وسطی نمازی است که در وسط نمازها قرار می‌گیرد و از کلام خدای تعالی استفاده نمی‌شود که منظور از آن چه نمازیست؟ تنها سنت است که آن را تفسیر می‌کند، که ذیلاً روایاتش از نظر خواننده می‌گذرد.

در کافی و فقیه و تفسیر عیاشی و قمی در ذیل آیه شریفه" حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی..." به طرق بسیاری از امام باقر و امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که فرمودند: منظور از صلوة وسطی، نماز ظهر است.

این معنا از ائمه اهل بیت در روایاتي که از ایشان نقل شده به کلمه واحده آمده است، و بین روایات ائمه، هیچ اختلافی دیده نمی‌شود، بله، در بعضی از آنها آمده است که منظور از آن نماز جمعه است، ولی چیزی که هست اینکه: از همانها نیز استفاده می‌شود که ظهر و جمعه را یك نوع گرفته‌اند، و عبارت از نماز نیمه روز که در جمعه به صورتی و در غیر جمعه به صورتی دیگر خوانده می‌شود، دانسته‌اند، نه اینکه مانند نماز صبح و ظهر دو نوع نماز و مربوط به دو وقت باشد، همچنانکه این معنا در کافی و تفسیر عیاشی از زراره از امام باقر علیه‌السلام آمده و عبارت روایت کافی چنین است: خدای تعالی فرموده:" حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی،" و منظور از نماز وسطی نماز ظهر است، یعنی اولین نمازی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم خواند، که از دو جهت وسطی نامیده شده، یکی از این جهت که درست در وسط روز خوانده می‌شود و دوم اینکه، بین نماز صبح که اول روز است، و نماز عصر که اواخر روز است قرار دارد... .

(مستند: آیه ۲۳۸ و ۲۳۹ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۳۶۹)

روایات تشریع نماز در معراج رسول الله (ص)

- « بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ!
- سبْحَنَ الَّذِى أَسرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ إِلى الْمَسجِدِ الأَقْصا الَّذِى بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنرِيَهُ مِنْ ءَايَتِنَا إِنَّهُ هُوَ السمِيعُ الْبَصِيرُ!

- به نام خداوند بخشاینده مهربان!
- پاك و منزه است خدائی که در مبارك شبی بنده خود(محمد) را از مسجد حرام به مسجد اقصائی که پیرامونش را مبارك ساخت، سیر داد، تا آیات خود را به او بنمایاند، که همانا خداوند شنوا و بیناست!»

در کتاب علل به سند خود از اسحاق ابن عمار روایت کرده که گفت: من ازحضرت ابی الحسن موسی ابن جعفر پرسیدم چطور شد که هر یك رکعت نماز دارای یك رکوع و دو سجده شد؟ و با اینکه سجده دوتا است چرا دو رکعت حساب نمی‌شود؟ فرمود: حال که این مطلب را سؤال کردی حواست را جمع کن تا جوابش را خوب بفهمی:

- اولین نمازی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بجا آورد نمازی بود که در

آسمان در برابر پروردگار متعال و در جلوی عرش خدای عز و جل خواند.

و شرحش چنین است که وقتی آن جناب را به معراج بردند و آنجناب به پای عرش الهی رسید به او خطاب شد ای محمد! به چشمه صاد نزدیك شو و محل‌های سجده خود را بشوی و پاکیزه کن و برای پروردگارت نماز بخوان، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بدانجا که خدایش دستور داده بود نزدیك شده و وضو گرفت، وضوئی طولانی و سیر، آنگاه در برابر پروردگار جبار تبارك و تعالی ایستاد.

خدای تعالی دستور داد تا نماز را افتتاح کند، او نیز با گفتن **الله اکبر** نماز را شروع کرد.

دستور رسید ای محمد! بخوان: **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین** تا آخر سوره، او چنین کرد.

دستورش داد تا به اصطلاح حسب و نسب خدای را بخواند و بگوید: **بسم الله الرحمن الرحیم، قل هو الله احد الله الصمد،** در اینجا خدای تعالی از تلقین بقیه سوره باز ایستاد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم گفت: **قل هو الله احد، الله الصمد!**

آنگاه خدای تعالی دستورش داد، بگوید: **لم یلد و لم یولد، و لم یکن له کفوا احد**. باز خدای تعالی از تلقین بقیه باز ایستاد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم خودش پس از اتمام سوره گفت: کذلك الله ربی ! کذلك الله ربی !

بعد از آنکه رسول خدا این را بگفت خدای تعالی دستورش داد که برای پروردگارش رکوع کند. رسول خدا رکوع کرد و دستور داده شد در حال رکوع بگوید: **سبحان ربی العظیم و بحمده!** رسول خدا سه بار این ذکر را گفت.

دستور آمد سر از رکوع بردارد، رسول خدا سر برداشته در برابر پروردگار متعال ایستاد دستور آمد که ای محمد! سجده کن برای پروردگارت!

رسول خدا با صورت به سجده افتاد، دستور آمد بگو: **سبحان ربی الاعلی و بحمده!** او این ذکر را هم سه بار تکرار کرد.

دستور رسید بنشیند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نشست، و جلالت پروردگار جل جلاله را متذکر گشته بی‌اختیار و بدون اینکه دستور داشته باشد به سجده افتاد و مجددا سه بار تسبیح گفت. خدای تعالی دستور داد برخیزد آنجناب تمام قامت برخاست، و در برخاستن آن جلالتی که از پروردگار خود باید مشاهده کند ندید.

خدای تعالی دستور داد ای محمد! بخوان همانطور که در رکعت اول خواندی، آنجناب انجام داد. بعد از آنکه یکباره سجده کرد، نشست، باز متذکر جلال پروردگار تبارك و تعالی گشته بی‌اختیار به سجده افتاد بدون اینکه دستور داشته باشد. بعد از تسبیح دستور رسید که سر بردار، خداوند ترا ثابت قدم کند و گواهی ده که معبودی نیست به غیر از خدا، و اینکه محمد فرستاده خداست و قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و اینکه خداوند همه مردگان را زنده می‌کند. و بگو:

اللهم صل علی محمد و آل محمد،

کما صلیت و بارکت و ترحمت علی،
ابراهیم و آل ابراهیم،
انك حمید مجید،
اللهم تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته!

رسول خدا همه اینها را گفت.

خدای تعالی فرمود: ای محمد! رسول خدا روی خود به سوی پروردگارش نموده و از ادب سر بزیر افکند و گفت **السلام علیك!** پس خدای جبار جل جلاله جوابش داد و گفت:

و علیك السلام یا محمد!
به نعمت من نیرو بر طاعتم یافتی،
و به عصمتم ترا پیغمبر و حبیب خود کردم!

امام ابو الحسن علیه‌السلام سپس فرمود نمازی که خدای تعالی دستور داد دو رکعت بود و دو سجده داشت و او همانطور که برایت گفتم در هر رکعت دو سجده به جا آورد و مشاهده عظمت پروردگارش او را بی‌اختیار به تکرار سجده واداشت، خدای تعالی هم همان دو سجده را واجب کرد.

پرسیدم فدایت شوم آن صاد که رسول خدا مامور شد از آن غسل کند چه بود؟ فرمود: چشمه‌ایست که از یکی از ارکان عرش می‌جوشد و آن را آب حیات می‌گویند و همان است که خدای تعالی در قرآن از آن یاد کرده و فرموده:« صاد، و القرآن ذی الذکر،» و خلاصه دستور این بود که از آن چشمه وضو بگیرد و قرائت کند و نماز بخواند.

مؤلف: در این معنا روایت دیگری نیز هست.

در کافی به سند خود از علی بن حمزه روایت کرده که گفت در حضور حضرت صادق علیه‌السلام بودم که ابو بصیر از آنجناب پرسید: فدایت شوم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم را چند نوبت به معراج بردند؟ فرمود دو نوبت جبرئیل او را در موقعی برد و به او گفت : اینجا باش که در جائی قرار گرفته‌ای که تاکنون نه فرشته‌ای بدان راه یافته و نه پیغمبری، اینجاست که پروردگارت صلات می‌گذارد.

پرسید: چگونه صلات می‌گذارد؟ گفت: می‌گوید:

سبوح قدوس منم پروردگار ملائکه و روح،
رحمتم از غضبم پیشی گرفته است!

رسول خدا صلی‌الله علیه وآله‌وسلّم گفت: **عفوك! عفوك!**

فرمود: در آنحال نزدیکیش به پروردگار همانقدر بوده است که قرآن در باره‌اش فرموده:« قاب قوسین او ادنی،» ابو بصیر به آنجناب عرض کرد قاب قوسین او ادنی یعنی چه؟ فرمود: ما بین دستگیره کمان تا سر کمان. سپس فرمود: میان آن دو حجابی است دارای تلألؤ- و به نظرم می‌رسد فرمود- حجابی است از زبرجد.

پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم از دریچه‌ای به قدر سوراخ سوزن عظمتی را که جز خدا نمی‌داند مشاهده نمود....

مؤلف: آیات سوره نجم هم مؤید این روایت است که می‌گوید معراج دو بار اتفاق افتاد: صلواتی هم که در این روایت بود ظاهرا باید درست باشد چون معنای صلوات در لغت به معنی میل و انعطاف است. و میل و انعطاف از خدای سبحان رحمت، و از عبد دعا است.

گفتاری هم که جبرئیل از خدای تعالی در صلواتش نقل کرد که می‌فرماید: **رحمت من از غضبم پیشی گرفته** ! خود مؤید این معنا است.

و نیز به همین جهت بود که جبرئیل آن جناب را در آن موقف نگاهداشت، موقفی که خود او گفت: هیچ فرشته و پیغمبری بدانجا راه نیافته است.

لازمه این وصفی که برای آن موقف کرده این است که موقف مذکور واسطه‌ای میان خلق و خالق و آخرین حدی از کمال بوده که ممکن است یك انسان بدانجا برسد، پس حد نامبرده همان حدی است که رحمت الهی در آن ظهور کرده، و از آنجا به مادون و پائین‌تر افاضه می‌شود، و به همین جهت در آنجا باز داشته شد که رحمت خدای را به خود و به مادون خود ببیند.

در تفسیر عیاشی از هشام بن حکم از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در آن شب که به معراج رفت هم نماز عشاء را در مکه خواند و هم نماز صبح را .

مؤلف: و در پاره‌ای از اخبار آمده که آن جناب نماز مغرب را در مسجد الحرام خواند و بعد از آن برنامه معراجش شروع شد و میان این دو روایت منافاتی نیست، همچنانکه میان نماز خواندنش قبل از معراج و واجب شدن نماز در شب معراج منافاتی نیست، چرا که نماز قبل از معراج واجب شده بود، و لیکن جزئیات آن که چند رکعت است تا آن روز معلوم نشده بود.

باقی می‌ماند این اشکال که در روایات بسیاری آمده که آنجناب از روز اول بعثتش نماز می‌خواند، همچنانکه در سوره علق که اولین سوره است فرموده:

- « ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی،
- هیچ یادت هست آن کسی را که نهی می‌کرد بنده‌ای را که نماز می‌خواند!»

روایاتی هم آمده که آنجناب قبل از اعلام دعوتش تا مدتی با علی علیه السلام و خدیجه نماز می‌خواند.

در تفسیر عیاشی از سعید بن مسیب از علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده که گفت به حضورش عرض کردم: نماز چه وقت بر مسلمانان واجب شد آنطور که امروز واجب است؟

فرمود: در مدینه و بعد از قوت یافتن دعوت اسلام و وجوب جهاد بر مسلمانان،

چیزی که هست آن روز به این صورت فعلی واجب نشد، بلکه هفت رکعت کمتر بود آن هفت رکعت را رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم اضافه نمود، دو رکعت در ظهر و دو رکعت در عصر و یك رکعت در مغرب و دو رکعت در عشاء، ولی نماز صبح را به همان صورت که در مکه واجب شده بود گذاشت، چون در هنگام صبح ملائکه روز، در آمدن و ملائکه شب در رفتن عجله دارند، و لذا نماز صبح را برای اینکه هم آیندگان آن را با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم درك کنند و هم روندگان، به دو رکعتیش باقی گذاشت، و معنای آیه:« **ان قرآن الفجر کان مشهودا**،» همین است که هم مسلمانان آن را شاهدند و هم ملائکه شب و هم ملائکه روز.

و در کافی از عامری از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: بعد از آنکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم به معراج رفت در مراجعت ده رکعت نماز بجا آورد هر دو رکعت به یك سلام، و چون حسن و حسین علیهما السلام متولد شدند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم به شکرانه خدا هفت رکعت دیگر زیاد کرد و خداوند هم عمل او را امضاء فرمود، **و اگر در نماز صبح چیزی اضافه نکرد برای این بود که در هنگام فجر ملائکه شب می‌رفتند و ملائکه روز می‌آمدند.**

و چون خداوند دستورش داد تا در مسافرت نمازهایش را بشکند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم همه را دو رکعتی کرد مگر مغرب را که از آن چیزی کم نکرد در نتیجه شش رکعت را بر امتش تخفیف داد.

و احکام سهو هم تنها مربوط به رکعت‌هایی است که رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم اضافه کرد و اگر کسی در اصل واجب یعنی در دو رکعت اول شك کند باید نماز را از سر بگیرد.

مؤلف: تفسیر مشهود بودن قرآن فجر در روایات شیعه و سنی به اینکه چون ملائکه شب آن را می‌بینند و هم ملائکه روز آنقدر در این دو طائفه بسیار است که نزدیك است به حد تواتر برسد، و در بعضی از آنها همانطور که گذشت شهادت خدا و دیدن مسلمین نیز اضافه شده است.

(مستند: ذیل آیه ۱ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۳۱)

حکم نماز خوف

- ” حَافِظوا عَلی الصلَوَتِ وَالصلَوةِ الْوُسطی وَ قُومُوا للَّهِ قَنِتِينَ،
- فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَاناً فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ!
- همه نمازها و نماز میانه را مواظبت کنید و برای خدا مطیعانه بپای خیزید،
- و اگر در حال ترس بودید می‌توانید پیاده و سواره نماز گزارید و چون ایمن

شدید خدا را یاد کنید چنانکه به شما چیزهائی را که نمی‌دانسته‌اید تعلیم داده است.“

” فان خفتم فرجالا او رکبانا ...،“ این جمله شرطیه معنایش این است که نمازها را اگر نترسیدید محافظت بکنید، و اما اگر ترسیدید این محافظت را با مقدار امکانات خود تقدیر کنید، و به همان مقدار نماز بخوانید، چه در حال پیاده که ایستاده باشید، یا در راه باشید و چه در حال سواره.

این قسم نماز، همان نماز خوف است .

- **” فاذا امنتم...!“**

محافظت بر نمازها امری است که در هیچ شرایطی ساقط نمی‌شود، بلکه اگر ترسی در کارتان نبود و توانستید نماز را حفظ کنید واجب است بکنید و اگر محافظت بر نماز برایتان دشوار شد هر قدر ممکن بود محافظت کنید، پس باید هر وقت آن ترس از بین رفت و دو باره امنیت پیدا کردید مجددا در محافظت نماز بکوشید، و خدا را بیاد آورید.

- **” کَمَا عَلَّمَکم مَّا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ ! “**

می فرماید: خدا را آنچنان بیاد آورید که یادآوریتان مساوی و برابر با این نعمت باشد که نماز در حال امن و در حال خوف و نیز همه شرایع دین را به شما تعلیم کرد. این تعبیر برای آن بود که بر امتنان بر همه نعمتها و تعلیمها دلالت کند.

در کافی از امام صادق علیه‌السلام در ذیل جمله:” فرجالا او رکبانا... ، “ روایت کرده که فرمود: این در وقتی است که از درنده یا دزد بترسد، که در حال راه رفتن و دویدن بعد از تکبیر به جای رکوع و سجود اشاره می‌کند.

و در فقیه از همان جناب روایت آورده که در باره نماز زحف(جنگ) فرمود: عبارت است از تکبیر و تهلیل و تسبیح و دیگر هیچ، آنگاه این آیه را تلاوت کردند.

و نیز در همان کتاب از همان جناب روایت آورده که فرمود: اگر در سرزمین هولناکی واقع شدی و ترسیدی که دزدی و یا درنده‌ای به تو حمله‌ور شود، نماز واجب خود را می‌توانی بالای مرکب بخوانی.

و باز در همان کتاب از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که فرمود: کسی که از دزدان راه ترس دارد، بر بالای مرکبش نماز را می‌خواند، و برای رکوع و سجده‌اش اشاره می‌کند. روایات در این معانی بسیار زیاد است.

در جنگ صفین هم مردمی که در رکاب امیر المؤمنین علیه‌السلام، بودند نظیر جریان زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم پیش آمد، مردم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را نتوانستند بخوانند، حضرت دستور داد، سواره‌ها و پیاده‌ها به جای نماز تکبیر بگویند و لا اله الا الله و تسبیح به زبان آورند و آنگاه آن حضرت تمسك کردند به کلام خدای عز و جل که می‌فرماید:« فان خفتم فرجالا او رکبانا،» مردم به دستور امیر المؤمنین علیه‌السلام چنین کردند.

(مستند:آیه ۲۳۸ و ۲۳۹ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۳۶۹)

تشریع نماز خوف و شکسته در سفر

- « وَإِذَا ضرَبْتُمْ فی الأَرْضِ فَلَیْس عَلَیْکمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصرُوا مِنَ الصلَوةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ الْکَفِرِینَ کانُوا لَکمْ عَدُوًّا مُّبِیناً !
- و چون به سفر می‌روید و بیم آن دارید که کفار شما را گرفتار سازند گناهی بر شما نیست که نماز را شکسته بخوانید، چون کفار دشمن آشکار شمایند ! »

در این آیات نماز خوف و نماز شکسته در سفر تشریع شده، و منتهی می‌شود به ترغیب مؤمنین به اینکه مشرکین را تعقیب کنند و در جستجوی آنان باشند و این آیات مرتبط و متصل به آیات قبل است، چون گفتیم سخن از نماز خوف دارد که مربوط به میدانهای جنگ است و سخن از شکستن نماز در سفر دارد که آن نیز بی ارتباط با جنگ نیست.

چون جهاد غالبا مستلزم مسافرت است، آیات قبل هم درباره جهاد سخن می‌گفت و متعرض شؤون مختلف آن بود.

کلمه قصر به معنای نقص و کوتاه کردن نماز است. معنای آیه شریفه این است که هر گاه به سفر رفتید، مانعی از حرج و اثم نیست که چیزی را از نماز کم کنید.

عبارت مانعی از حرج و گناه نیست ظاهر در جواز است یعنی می‌توانید نماز را شکسته بخوانید و این ظاهر منافات ندارد که آیه شریفه در سیاق وجوب آمده باشد. خلاصه از نظر سیاق دلالت بر وجوب کند، و از آن استفاده شود که باید نماز را بشکنید، بطوری که **اگر تمام بخوانید نمازتان باطل است.**

علت اینکه گفتیم منافات ندارد، این است که مقام آیه شریفه مقام تشریع حکم است و در آن صرف کشف از اینکه چنین حکمی هست کافی است، و لازم نیست که در این مقام همه جهات و خصوصیات حکم بیان شود. همچنانکه نظیر این تعبیر را درباره روزه واجب آورده و فرموده:« و ان تصوموا خیر لکم!»

« ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ...،» کلمه فتنه هر چند که معانی بسیار مختلفی دارد، و لیکن آنچه از اطلاق آن در قرآن در خصوص کفار و مشرکین معهود است، شکنجه است، یعنی کشتن و زدن و امثال اینها. قرائنی هم که در کلام است این معنا را تایید می‌کند.

پس معنای آیه این است که اگر از کفار ترسیدید که شما را شکنجه کنند و مورد حمله قرار دهند و به قتل برسانند، می‌توانید نماز را به صورت نماز خوف بخوانید.

ابتداء شکستن نماز برای خوف فتنه و ترس از دشمن تشریع شد، و این خصوصی بودن مورد، منافات ندارد با اینکه برای بار دوم بطور عموم و برای همه سفرهای مشروع تشریع شود هر چند که پای خوف در میان نباشد.

آری، کتاب خدا یك قسم از نماز شکسته را بیان می‌کند و سنت رسول الله آن را برای همه صور، عمومی می‌سازد، که انشاء الله روایاتش بزودی می‌آید.

کیفیت ادای نماز خوف

- « وَ إِذَا كُنت فِيهِمْ فَأَقَمْت لَهُمُ الصلَوةَ فَلْتَقُمْ طائفَةٌ مِّنهُم مَّعَك وَ لْيَأْخُذُوا أَسلِحَتهُمْ فَإِذَا سجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَائكُمْ وَ لْتَأْتِ طائفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصلُّوا فَلْيُصلُّوا مَعَك وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسلِحَتهُمْ، وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَحِدَةً وَ لا جُنَاحَ عَلَيْكمْ إِن كانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضى أَن تَضعُوا أَسلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَفِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً !

- و چون خود تو ای پیامبر در بین آنان باشی و بخواهی نماز جماعت بخوانی، همه یکباره به نماز نایستند، بلکه عده‌ای از مؤمنین با تو به نماز بایستند و اسلحه خویش برگیرند و چون سجده کردند نماز خود تمام کنند و پشت سر شما بایستند، طایفه دوم که نماز نخوانده‌اند بیایند، و با تو نماز بخوانند و حتما اسلحه خویش با خود داشته باشند، چون آنها که دچار بیماری کفرند، خیلی دوست می‌دارند شما از اسلحه و بار و بنه خود غافل شوید و یکباره بر شما بتازند، بله اگر بخاطر باران یا بیماری حمل اسلحه برایتان دشوار بود می‌توانید اسلحه را زمین بگذارید، اما به شرطی که احتیاط خود را از دست ندهید، که خدا برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده است !»

این آیه شریفه کیفیت نماز خوف را بیان می‌کند و خطاب را متوجه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌نماید و او را امام جماعت فرض می‌کند و می‌فرماید: تو نماز را برای لشکر اقامه می‌کنی، نیمی از لشکر با تو در نیمی از نماز شرکت می‌کنند و می‌روند، نیمی دیگر به جماعت می‌ایستند.

این در حقیقت از قبیل بیان حکم در قالب مثال است تا بیان برای شنونده واضح‌تر شده، و در عین حال مختصرتر و زیباتر از کار درآید.

پس مراد از اینکه فرمود:« اقمت لهم الصلوة،» خصوص نماز جماعت است، و مراد از جمله:« فلتقم طائفة منهم معك،» برخاستن طایفه‌ای از لشکریان اسلام به نماز با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بنحو اقتدا است که این طایفه مامورند اسلحه خود را با خود داشته باشند، و مراد از اینکه فرمود:« فاذا سجدوا ...،» این است که وقتی طایفه اول سجده آخر نماز را بجا آوردند و نماز را تمام کردند، در پشت سر طایفه دیگر قرار بگیرند.

و همچنین مراد از جمله:« و لیاخذوا حذرهم و اسلحتهم،» این است که طایفه دوم که می‌خواهند با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نماز بخوانند، نیز اسلحه خود را با خود داشته باشند.

و معنای آیه - و خدا داناتر است - این است که وقتی تو (رسول خدا) در جنگ همراه مسلمانان باشی، و حال، حال خوف بوده باشد، و بخواهی برای مسلمانان اقامه نماز کنی، یعنی با آنان نماز جماعت بخوانی، همه آنان یکباره داخل نماز نشوند، بلکه طایفه‌ای از

آنان با تو به نماز بایستند، و به تو اقتدا کنند، و در حال نماز اسلحه خود را بردارند، و معلوم است که طایفه‌ای دیگر مواظب این طایفه و اثاث آنان هستند تا به سجده بروند و نماز را تمام کنند، و در پشت سر شما در جای طایفه دوم قرار گیرند، آن وقت طایفه دوم در حالی که آنها نیز سلاح را با خود دارند می‌آیند و به نماز می‌ایستند.

« ود الذین کفروا لو تغفلون ... میلة واحدة،» این جمله در مقام بیان علت حکمی است که در اول آیه در مورد کیفیت نماز خوف بیان کرد، می‌فرماید: اینکه گفتیم اینطور نماز بخوانید و نماز خوف را برای شما تشریع کردیم علتش این است که کفار بسیار دوست می‌دارند شما با سرگرم شدن به نماز از اسلحه و ساز و برگ خود غفلت کنید و با یك حمله بر شما بتازند.

« و لا جناح علیکم ...،» این جمله بیانگر تخفیفی دیگر در کیفیت نماز خوف است، و آن این است که گاه می‌شود که یا بخاطر باران و یا بیماری، حمل اسلحه در نماز مشکل می‌شود، می‌فرماید: اگر به این جهات که گفته شد از حمل اسلحه ناراحت می‌شوند، حرجی بر آنان نیست که بدون اسلحه نماز بخوانند اما به شرطی که احتیاط داشته باشند، و از کفار غفلت نورزند، چون کفار همه اهتمامشان به غافلگیر کردن آنان است.

نماز در هیچ حالی ساقط نمی شود!

- « فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصلَوةَ فَاذْكرُوا اللَّهَ قِيَماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكمْ فَإِذَا اطمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا الصلَوةَ إِنَّ الصلَوةَ كانَت عَلى الْمُؤْمِنِينَ كِتَباً مَّوْقُوتاً !
- و چون نماز را تمام کردید در هر حال چه ایستاده و چه نشسته و چه خفته- به پهلو- خدا را به یاد آورید. این نماز شکسته مخصوص حالت خوف است پس همینکه ایمن شدید نماز را تمام بخوانید، که نماز واجبی است که باید مؤمنین در اوقات معین انجام دهند!»

آوردن این سه حال: ایستاده، نشسته، به پهلو یا خفته کنایه است از استمرار ذکر، بطوری که همه احوال را فرا گیرد. می‌فرماید: وقتی نمازتان تمام شد بطور دائم و در همه احوال خدای تعالی را بیاد آورید.

« فاذا اطمانننتم فاقیموا الصلوة،» مراد به اطمینان استقرار است و چون جمله مورد بحث در مقابل جمله:« و اذا ضربتم فی الارض ...،» قرار گرفته، از ظاهر آن بر می‌آید که مراد به این استقرار، برگشتن از سفر جنگ به وطن است، سیاق هم این معنا را تایید می‌کند، و بنا بر این مراد به اقامه نماز در وطن، نشکستن آن و تمام خواندن آن است، زیرا تعبیر از نماز خوف به نماز شکسته اشاره‌ای به این معنا دارد.

در فقیه به سند خود از عبد الرحمان بن ابی عبد الله از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در جنگ ذات الرقاع با اصحاب

خود به نماز ایستاد، به این صورت که اصحاب را دو قسمت کرد، یك دسته را پیش روی دشمن قرار داد و با دسته دیگر نماز خواند.

او تکبیر گفت، آنان نیز گفتند، آن جناب حمد و سوره خواند و آنان ساکت بودند، او رکوع کرد، آنان نیز رکوع کردند، او سجده کرد، آنان نیز سجده کردند. سپس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم برای رکعت دوم بپا خاست و دیگر چیزی از حمد و سوره رکعت دوم را نخواند تا اصحاب خودشان حمد و سوره خواندند و رکعت دوم را تمام کردند و به یکدیگر سلام دادند، و به طرف لشکریان رفته و در برابر دشمن ایستادند و دسته دوم که تاکنون در برابر دشمن ایستاده بودند آمدند و پشت سر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم ایستادند، آن جناب تکبیر گفت، آنان نیز گفتند و سکوت کردند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم حمد و سوره خواند و به رکوع رفت، آنان نیز رکوع کردند، آن جناب سجده کرد آنان نیز سجده کردند، آنگاه رسول خدا نشست و تشهد خواند و به ایشان سلام داد.

آنان برخاستند و یك رکعت باقیمانده خود را خوانده و در آخر به یکدیگر سلام دادند و این همان نماز خوفی است که خدای تعالی در آیه شریفه:« و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة ... کتابا موقوتا،» پیامبر گرامیش را به خواندن آن دستور داده است.

امام علیه‌السلام سپس فرمود: کسی که بخواهد نماز مغرب را با جمعی به طریق نماز خوف بخواند، باید یك رکعت را با طایفه اول بخواند و بایستد تا آنان دو رکعت دیگر را خود بخوانند و سلام دهند و در جای طایفه دوم قرار بگیرند آنگاه رکعت دیگرش را با طایفه دوم بخواند... تا آخر حدیث.

و در تهذیب به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: از امام باقر ابی جعفر علیه‌السلام از نماز خوف و نماز سفر پرسیدم، که آیا هر دو شکسته می‌شود؟ فرمود: بلی و نماز خوف به شکسته شدن سزاوارتر از نماز سفر است، چون در سفر، خوفی در بین نیست.

و در کتاب فقیه شیخ صدوق علیه الرحمه به سند خود از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده که هر دو گفتند: به امام باقر ابی جعفر علیه‌السلام عرضه داشتیم: چه می‌فرمائید درباره نماز در سفر؟ چگونه باید آن را خواند؟ و چند رکعت باید خواند؟ فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید:« و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة،» و به حکم این آیه شکستن نماز در سفر واجب شد، همانطور که تمام خواندنش در حضر واجب است.

می‌گویند: عرضه داشتیم: آیه شریفه نفرموده که افعلوا چنین کنید بلکه فرموده: حرجی بر شما نیست اگر نماز را بشکنید، و این عبارت وجوب را نمی‌رساند، بلکه می‌رساند که مسافر می‌تواند نماز را بشکند. جناب عالی چگونه وجوب را از آن استفاده کردید و می‌فرمائید: شکستن نماز در سفر واجب است، همانطور که تمام خواندنش در حضر واجب است؟

حضرت در پاسخ فرمود: مگر خدای عز و جل نفرموده:« ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما،» با اینکه می‌دانید که طواف بین صفا و مروه واجب است، چون هم خدای تعالی آن را در کتابش ذکر کرده و هم پیامبرش آن را عمل کرده، تقصیر در نماز سفر نیز همینطور است هم خدای تعالی در کتاب مجیدش ذکر کرده و هم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم عملا آن را پیاده کرده است.

می‌گویند: عرضه داشتیم: حال اگر کسی در سفر، چهار رکعتی بخواند، باید اعاده کند یا نه؟ فرمود: اگر آیه تقصیر را خوانده و برایش تفسیر شده و با این حال چهار رکعتی خوانده، باید نمازش را دوباره بخواند، و اگر نخوانده و یا اگر خوانده معنایش را نفهمیده، اعاده بر او لازم نیست .

و نمازها همه‌اش در سفر دو رکعتی است، همه نمازها الا نماز مغرب، که در سفر نیز سه رکعت است و شکسته نمی‌شود، چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلّم آن را در سفر و حضر سه رکعتی باقی گذاشت ... تا آخر حدیث.

و در در المنثور است که ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و احمد و مسلم و ابو داود، و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن جارود و ابن خزیمه و طحاری و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و نحاس(در ناسخ خود،) و ابن حبان همگی از یعلی بن امیه روایت آورده‌اند که گفت: من از عمر بن خطاب پرسیدم: آیه شریفه « لیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا،» شکستن نماز را مخصوص خوف دانسته و امروز مردم خوفی ندارند، دیگر چرا باید نماز را شکسته بخوانند؟ عمر گفت: من نیز همین تعجب تو را کردم و علت آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم جویا شدم. فرمود: تعبیر به لا جناح علیکم برای این است که بفهماند این حکم تصدق و ارفاقی است از ناحیه خدا به شما مسلمین .

و اما اینکه واجب است نماز شکسته شود برای این است که **قبول تصدق خدا واجب است، پس صدقه خدا را قبول کنید و در سفر نماز را تمام نخوانید!**

و در همان کتاب است که عبد بن حمید و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و بیهقی در کتاب سنن خود از امیه بن عبد الله بن خالد بن اسد روایت آورده که از پسر عمر پرسیده است: آیا به نماز شکسته رأی می‌دهی؟ با اینکه ما تنها نماز خوف را در قرآن می‌بینیم و اما نماز مسافر را نمی‌یابیم. پسر عمر گفت: ای برادر زاده، خدای تعالی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم را وقتی فرستاد که ما هیچ چیزی نمی‌دانستیم، ناگزیر ما آنچه می‌کنیم، طبق عمل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌کنیم، باید ببینیم آن جناب چه می‌کرده و شکستن نماز در سفر سنتی است که آن را رسول خدا باب کرده است .

و در همان کتاب است که ابن ابی شیبه و ترمذی(وی حدیث را صحیح دانسته،) و نسائی از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: ما در بین راه مکه و مدینه نماز را شکسته خواندیم با اینکه ایمن بودیم و هیچ خوفی نداشتیم.

و نیز در همان کتاب آمده که ابن ابی شیبه و احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و

ترمذی و نسائی از حارثة بن وهب خزاعی روایت کرده‌اند که گفت: من نماز ظهر و عصر را در منا با جمعیتی بسیار زیاد و با امنیتی کامل به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم اقتدا کردم، و آن جناب دو رکعتی خواند .

روایاتی که کیفیت نماز خوف را و مخصوصا نماز شکسته در سفر را بطور کلی بیان می‌کند جایش در علم فقه است و از موضوع بحث تفسیر ما خارج است.

(مستند: آیه ۱۰۱ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۹۶)

تشریع نماز جمعه

- « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِى لِلصلَوةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ،
- فَإِذَا قُضِيَتِ الصلَوةُ فَانتَشِرُوا فى الأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِن فَضلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَّعَلَّكمْ تُفْلِحُونَ،
- وَ إِذَا رَأَوْا تجَرَةً أَوْ لهواً انفَضوا إِلَيهَا وَ تَرَكُوك قَائماً قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَرَةِ وَ اللَّهُ خَيرُ الرَّزِقِينَ!

- هان ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که در روز جمعه برای نماز جمعه اذان داده می‌شود به سوی ذکر خدا بشتابید و دادوستد را رها کنید، اگر بفهمید این برای شما بهتر است،
- و چون نماز به پایان رسید در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا طلب کنید و خدا را بسیار یاد کنید تا شاید رستگار گردید،
- و چون در بین نماز از تجارت و لهوی با خبر می‌شوند به سوی آن متفرق گشته تو را در حال خطبه سر پا رها می‌کنند بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است و خدا بهترین رازقان است!»

این آیات وجوب نماز جمعه و حرمت معامله را در هنگام حضور نماز تاکید نموده، درضمن کسانی را که در حال خطبه نماز آن را رها نموده، به دنبال لهو و تجارت می‌روند عتاب نموده، عملشان را عمل بسیار ناپسند می‌داند.

منظور از نداء برای نماز جمعه، همان أذان ظهر روز جمعه است. منظور از نماز روز جمعه همان نمازی است که مخصوص روز جمعه تشریع شده، و منظور از سعی به سوی ذکر خدا دویدن به سوی نماز جمعه است. و مراد از ذکر خدا همان نماز است.

جمله« و ذروا البیع،» امر به ترك بیع است، و به طوری که از سیاق برمی‌آید در حقیقت نهی از هر عملی است که انسان را از نماز باز بدارد، حال چه خرید و فروش باشد، و چه عملی دیگر. و اگر نهی را مخصوص به خرید و فروش کرد، از این باب بوده که خرید و فروش روشن‌ترین مصداق اعمالی است که آدمی را از نماز باز می‌دارد. و جمله«

ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون،» تشویق و تحریك مسلمانها به نماز و ترك بیعی است که بدان مامور شده‌اند.

« فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الأرض و ابتغوا من فضل الله ...،» منظور از قضاء صلوة اقامه نماز جمعه، و تمام شدن آن است و مراد از انتشار در ارض متفرق شدن مردم در زمین و مشغول شدن در کارهای روزانه برای به دست آوردن فضل خدا - یعنی رزق و روزی – است.

و اگر در میان همه کارهای روزانه فقط طلب رزق را نام برد، برای این بود که مقابل ترك بیع در آیه قبلی واقع شود، لیکن از آنجایی که ما در آیه قبلی گفتیم که منظور از ترك بیع همه کارهایی است که آدمی را از نماز باز می‌دارد، لاجرم باید بگوییم منظور از طلب رزق هم همه کارهایی است که عطیه خدای تعالی را در پی دارد، چه طلب رزق و چه عیادت مریض، و یا سعی در برآوردن حاجت مسلمان، و یا زیارت برادر دینی یا حضور در مجلس علم، و یا کارهایی دیگر از این قبیل.

جمله« فانتشروا فی الأرض،» امری است که بعد از نهی قرار گرفته، و از نظر ادبی و قواعد علم اصول تنها جواز و اباحه را افاده می‌کند، هر چند که امر همیشه برای افاده وجوب است، و همچنین جمله و ابتغوا و جمله و اذکروا !

« و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون!» منظور از ذکر در اینجا اعم از ذکر زبانی و قلبی است، در نتیجه شامل توجه باطنی به خدا نیز می‌شود.

و کلمه فلاح به معنای نجات از هر نوع بدبختی و شقاء است که در مورد آیه با در نظر گرفتن مطالب قبلی، یعنی مساله تزکیه و تعلیم، و مطالب بعدی، یعنی توبیخ و عتاب شدید، منظور همان زکات و علم خواهد بود، چون وقتی انسان زیاد به یاد خدا باشد، این یاد خدا در نفس آدمی رسوخ می‌کند، و در ذهن نقش می‌بندد، و عوامل غفلت را از دل ریشه‌کن ساخته، باعث تقوای دینی می‌شود که خود مظنه فلاح است، همچنان که فرموده:« واتقوا الله لعلکم تفلحون!»

« قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة و الله خیر الرازقین!» در این قسمت از آیه به رسول خدا امر می‌کند که مردم را به خطایی که مرتکب شدند متنبه کند، و بفهماند که کارشان چقدر زشت بوده است.

مراد از جمله« ما عند الله،» ثوابی است که خدای تعالی در برابر شنیدن خطبه و موعظه در نماز جمعه عطاء می‌فرماید. و معنای جمله این است که: به ایشان بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است، برای اینکه ثواب خدای تعالی خیر حقیقی و دائمی، و بدون انقطاع است، و اما آنچه در لهو و تجارت است اگر خیر باشد خیری خیالی و غیر دائمی و باطل است و علاوه بر این، چه بسا خشم خدا را در پی داشته باشد، همچنان که لهو همیشه خشم خدای تعالی را در پی دارد.

نماز جمعه، اصلاح کننده دنیا و آخرت مردم

این سوره به بیانی کاملا انگیزنده، مسلمین را وادار می‌کند که نسبت به نماز جمعه اهتمام بورزند، و آنچه در به پاداشتنش لازم است فراهم سازند، چون **نماز جمعه از شعائر بزرگ خدا است** که تعظیم و اهتمام به امر آن، هم دنیای مردم را اصلاح می‌کند، و هم آخرتشان را، و خدای تعالی بیان این مطلب را با تسبیح و ثنای بر خود آغاز کرد که در میان قومی امی رسولی از خود آنان مبعوث کرد تا آیات او را بر آنان بخواند، و با اعمال صالح و اخلاق پاك تزکیه شان کند، و کتاب و حکمتشان بیاموزد و به همین منظور کتاب خدا و معارف دینش را به بهترین وجهی بر آنان و افرادی که به آنان ملحق می‌شوند، و نسل‌های بعد از آنان تحمیل کرد، و زنهارشان داد از اینکه مثل یهود نباشند که خدای تعالی تورات را بر آنان تحمیل کرد، ولی آنان آن را حمل نکردند، و به معارف آن معتقد نشدند، و به احکامش عمل نکردند، در نتیجه مانند الاغی شدند که بارش کتاب باشد، و در آخر به عنوان نتیجه دستور می‌دهد که وقتی بانك نماز جمعه بلند می‌شود بازار و دادوستد را رها نموده، به سوی ذکر خدا بشتابند.

و نیز افرادی را که خلاف این دستور عمل می‌کنند، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلّم را در حالی که مشغول خطبه نماز است رها نموده و به سوی دادوستد می‌روند، سرزنش می‌کند، و این رفتار را نشانه آن می‌داند که این گونه افراد معارف کتاب خدا و احکامش را نپذیرفته‌اند .

در کتاب فقیه روایت آمده که: در مدینه هر وقت مؤذن در روز جمعه اذان می‌گفت: شخصی ندا می‌داد دیگر خرید و فروش مکنید، حرام است، برای اینکه حق تعالی فرموده« یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ! »

در تفسیر قمی در ذیل جمله« فاسعوا الی ذکر الله،» گفته: سعی به معنای سرعت در راه رفتن است، و در روایت ابی الجارود از امام باقرعلیه‌السلام آمده که فرمود: وقتی گفته می‌شود فاسعوا معنایش این است که بروید و چون گفته می‌شود اسعوا معنایش این است که برای فلان هدف عمل کنید. و در آیه سوره جمعه معنایش این است که برای نماز جمعه شارب(سبیل) خود را کوتاه کنید، و موی زیر بغل را زائل سازید، ناخن بگیرید، غسل کنید، بهترین و نظیف‌ترین جامه را بپوشید، و خود را معطر سازید، اینها سعی برای نماز جمعه است.

و سعی برای روز قیامت هم این است که آدمی خود را برای آن روز مهیا کند، همچنان که فرموده:« و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن ! »

(مستند: آیه ۹ تا ۱۱ سوره جمعه المیزان ج : ۱۹ ص : ۴۴۳ و۴۶۱)

نماز میت، و نهی از اقامه نماز میت بر مرده منافق

- « وَ لا تُصلّ عَلى أَحَدٍ مِّنهُم مَّات أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلى قَبرِهِ إِنهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَسِقُونَ!
- هیچوقت بر احدی از آنان که مرده، نماز مگذار و بر قبرش مایست، زیرا ایشان به خدا و رسولش کافر شدند و با حالت فسق مردند!»

این آیه نهی می‌کند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم را از اینکه نماز میت بخواند بر کسی که منافق بوده، و از اینکه کنار قبر منافقی بایستد، و این نهی را تعلیل کرده است به اینکه چون کفر ورزیدند و فاسق شدند و بر همین فسق خود مردند، و این تعلیل تنها در این آیه نیامده، بلکه در هر جا که گفتگو از لغویت استغفار به میان آمده همین تعلیل ذکر شده است، مانند آیه ۸۰ از همین سوره، و آیه ششم از سوره منافقین که می‌فرماید:« سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین!»

و از همه این موارد که ذکر شد برمی‌آید کسی که بخاطر احاطه و استیلای کفر در دلش فاقد ایمان به خدا گشته دیگر راهی بسوی نجات ندارد، و نیز برمی‌آید که استغفار جهت منافقین و همچنین نماز خواندن بر جنازه‌های ایشان و ایستادن کنار قبور ایشان و طلب مغفرت کردن، لغو و بی نتیجه است.

و در این آیه اشاره است به اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بر جنازه مؤمنین نماز می‌خوانده و در کنار قبور ایشان می‌ایستاده و طلب مغفرت و دعا می‌کرده است.

درباره منافقین می فرماید:

- « و اموال و اولاد ایشان تو را خیره نسازد، چرا که خدا می‌خواهد بوسیله آن در دنیا عذابشان کند، و در حال کفر جانشان بدر آید!
- و چون سوره‌ای نازل شود که به خدا ایمان بیاورید و با رسولش به جهاد بروید، توانگران ایشان از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند بگذار با واماندگان باشیم،
- راضی شده‌اند که قرین زنان و زمین‌گیران باشند، و خدا بر دلهایشان مهر زده و در نتیجه نمی‌فهمند! »

(مستند: آیه ۸۴ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۸۷)

فصل پنجم

نماز شب

نماز شب و تهجد رسول الله

- « وَمِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّك عَسى أَن يَبْعَثَك رَبُّك مَقَاماً محْمُوداً !
- و بعضی از شب را بیدار باش و تهجد کن که این نماز شب تنها بر تو واجب است، باشد که خدایت به مقامی محمود(شفاعت) مبعوث گرداند!»

تهجد به معنای بیداری بعد از خواب است، و کلمه **نافله** به معنای زیادی است. و معنای آیه چنین است که قسمتی از شب را پس از خوابیدنت بیدار باش و به قرآن (یعنی نماز) مشغول شو، نمازی که زیادی بر مقدار واجب تو است.

« مقاما محمودا» ممکن است به معنای بعث باشد، و معنا چنین می‌شود باشد که **پروردگارت تو را بعث کند بعثی پسندیده.**

در اینجا محمود بودن مقام آن جناب را مطلق آورده و هیچ قیدی به آن نزده است، و این خود می‌فهماند که مقام مذکور مقامی است که هر کس آن را می‌پسندد، و معلوم است که همه وقتی مقامی را حمد می‌کنند که از آن خوششان بیاید، و همه کس از آن منتفع گردد، و به همین جهت آن را تفسیر کرده‌اند به مقامی که همه خلائق آن را حمد می‌کنند، و آن مقام شفاعت کبرای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است که روز قیامت در آن مقام قرار می‌گیرد، و روایات وارده در تفسیر این آیه از طرق شیعه و سنی همه متفقند بر این معنا.

- « وَ قُل رَّب أَدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنی مخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَل لی مِن لَّدُنك سلْطناً نَّصِيراً،
- و همواره بگو پروردگارا مرا با قدمی صدق داخل و با قدمی صدق بیرون کن و به من از جانب خود بصیرت و حجت روشنی که همواره یاریم کند عطا کن!»

این آیه همانطور که ملاحظه می‌کنید به طور مطلق رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم را امر می‌کند که از پروردگارش بخواهد در تمامی مدخل و مخرج‌ها او را سرپرستی کند، و از ناحیه خود سلطانی به او دهد که او را یاور باشد، در نتیجه از هیچ حقی منحرف نگشته و به سوی هیچ باطلی متمایل نشود.

(مستند: آیه ۷۹ تا ۸۱ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۲٤۱)

نماز شب و تهجد رسول الله و مؤمنین

- « إِنَّ رَبَّك يَعْلَمُ أَنَّك تَقُومُ أَدْنى مِن ثُلُثي الَّيْلِ وَ نِصفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَك وَاللَّهُ يُقَدِّرُ الَّيْلَ وَ النهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تحْصوهُ فَتَاب عَلَيْكمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسرَ مِنَ الْقُرْءَانِ عَلِمَ أَن سيَكُونُ مِنكم مَّرْضى وَ ءَاخَرُونَ يَضرِبُونَ فى الأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضلِ اللَّهِ وَ ءَاخَرُونَ يُقَتِلُونَ فى سبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسرَ مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَوةَ وَ أَقْرِضوا اللَّهَ قَرْضاً حَسناً وَ مَا تُقَدِّمُوا لأَنفُسِكم مِّنْ خَيرٍ تجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيراً وَ أَعْظمَ أَجْراً وَ استَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمُ!

- پروردگار تو می‌داند که تو و گروهی از مؤمنین که با تو هستند نزدیك از دو ثلث شب و گاهی نصف آن و گاهی ثلث آن را زنده می‌دارید و خدا که تقدیر کننده شب و روز است می‌داند که تشخیص دو ثلث و نصف و ثلث در فصول مختلف برای شما ممکن نیست به همین جهت بر شما بخشود از این پس هر مقدار که برایتان میسر است از قرآن بخوانید. و نیز می‌داند که برای شما بیماری پیش می‌آید عده‌ای به سفر می‌روند تا از رزق خدا به دست آورند جمعی دیگر در راه خدا جنگ می‌کنند در چنین احوال نیز هر مقدار که می‌توانید از قرآن بخوانید و نماز بپا بدارید و زکات بدهید، و به خدا وام دهید وامی نیکو و بدانید آنچه از کارهای خیر می‌کنید و از پیش برای خود می‌فرستید نزد خدایش می‌یابید، اما بهتر از آنچه که کردید و با أجری عظیم‌تر، و از خدا طلب مغفرت کنید که خدا آمرزنده و رحیم است !»

سخن در این آیه شریفه برای تخفیف دادن به دستوری است که در اول سوره به شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم داد، و در آیه« ان هذه تذکرة...،» در وسط سوره آن دستور را به عموم مؤمنین تعمیم داد، و آن عبارت بود از پرداختن به نماز شب و تهجد، در این آیه می‌خواهد بفرماید: خدا از مؤمنین اکتفا کرد به هر مقداری که بتوانند از قرآن تلاوت کنند، پس آیه شریفه می‌خواهد دستور اول سوره را تخفیف دهد، نه اینکه آن را نسخ نموده از قیام در دو ثلث شب و یا نصف آن و یا ثلث آن منع کند.

« ان ربك یعلم انك تقوم أدنی من ثلثی اللیل ونصفه وثلثه ...،» معنای جمله« أدنی من ثلثی اللیل،» کمی کمتر از دو ثلث شب است. می فرماید: خدای تعالی می‌داند که تو در بعضی از شبها کمتر از دو ثلث شب، و در بعضی از شبها نصف شب، و در بعضی ثلث شب را به نماز می‌ایستی.

و مراد از معیت در جمله « و طائفة من الذین معك،» معیت در ایمان است، و بنا بر این، آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه بعضی از مؤمنین نماز شب می‌خواندند، همانطور که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌خواند.

« علم أن لن تحصوه فتاب عليكم فاقرؤا ما تيسر من القران! » می‌فرماید: همه شما نمی‌توانید يك سوم و يك دوم و دو سوم شبهای سال را به خاطر کوتاهی و بلندی آن در ایام سال اندازه‌گیری بکنید، و مخصوصا دشواری این اندازه‌گیری وقتی بیشتر می‌شود که کسی بخواهد اول شب بخوابد، و درست در يك دوم و يا يك سوم و يا دو سوم شب از خواب برخیزد، مگر اینکه از باب احتیاط همه شب را بیدار بماند تا یقین کند آن مقداری که می‌خواسته بیدار باشد، بیدار بوده است، و یا چاره‌ای دیگر بیندیشد.

پس مراد از اینکه فرمود: خدا دانست که شما نمی‌توانید این مقادیر را به دست آورید این است که این احاطه برای عموم شما مکلفین میسر نیست، نه اینکه حتی هیچ فردی نمی‌تواند چنین احاطه‌ای پیدا کند.

و مراد از اینکه فرمود: به همین جهت بر شما توبه کرد این است که به رحمت الهیه‌اش به طرف شما توجه و رجوع کرد و تکلیف شما را در این باب تخفیف داد، بنابر این، خدای تعالی بر بندگان خود توبه و رجوعی دارد، و آن این است که رحمت خود را بر آنان بسط دهد، و اثر این توبه خدا آن است که بندگان، موفق به توبه و رجوع به وی شوند و یا این است که موفق به هر اطاعتی گردند. و یا این است که بعضی از تکالیف دشوار را به کلی بردارد، و یا در آن تخفیفی بدهد.

و منظور از اینکه فرمود: پس از قرآن هر چه برایتان میسور بود بخوانید، این است که در وظیفه شب‌زنده‌داری و مقدار آن برای عموم تخفیف دهد، و اگر حرف فاء را بر سر جمله آورد، و فرمود: فاقرؤا، برای این بود که بفهماند این تخفیف نتیجه علم خدا به دشواری آن اندازه‌گیری‌ها برای مکلفین است. و لازمه این تخفیف توسعه یافتن تکلیف برای عموم مکلفین، و برخورداری همه از نعمت شب‌زنده‌داری است، هر کس به مقدار وسعش، نه اینکه خواسته باشد حکم ثلث و نصف و کمتر از دو ثلث را حتی برای آن فردی که قدرت احصای آن را دارد نسخ کند، و بفرماید: از این به بعد این عمل بدعت و حرام است، برای اینکه گفتیم این عمل برای غالب مردم دشوار است نه برای همه، و اگر برای همه غیر میسر بود، و حتی يك نفر هم قادر به انجام آن نبود از اول تشریع نمی‌شد، چون خدای تعالی هیچ فردی را تکلیف به غیر میسور نمی‌کند:« لا يكلف الله نفسا الا وسعها ! »

علاوه بر این، در آیه شریفه پیغمبر خود و طایفه‌ای از مؤمنین را تصدیق کرده که ثلث و یا نصف و یا کمتر از دو ثلث را شب‌زنده‌داری می‌کردند، و می‌توانستند این اندازه‌ها را رعایت کنند، و میسر نبودن آن را به جمیع مردم نسبت داده، و معلوم است که جمیع مردم عبارتند از آنها که این کار را می‌کردند، و آنهایی که نمی‌کردند، پس حکم شب‌زنده‌داری شاق بر مجموع من حیث المجموع است، نه شاق بر تك تك عموم مسلمانان، و چون چنین است تکلیف را طوری تخفیف داد که هم اصل تکلیف برای افرادی که قادر بر اندازه‌گیری هستند بماند، و هم آسانتر آن برای همه میسور شود، و فرمود:« فاقرؤا ما تيسر من القران،» و حکم شب‌زنده‌داری چه حداکثرش یعنی ثلث و دو ثلث و نصف و چه حداقلش یعنی خواندن مقدار میسور از قرآن برای عموم مؤمنین مستحب است.

« علم أن سیکون منکم مرضی و اخرون یضربون فی الأرض یبتغون من فضل الله و اخرون یقاتلون فی سبیل الله،» این قسمت از آیه به مصلحت دیگری که باعث تخفیف در امر به قیام در ثلث و نصف و کمتر از دو ثلث شد اشاره می‌کند، می‌فرماید: علاوه بر اینکه حکم یاد شده بر عامه مکلفین دشوار است، این دشواری در باره بیماران و مسافران و رزمندگان بیشتر است، و مراد از ضرب فی الارض، مسافرت، و مراد از ابتغاء من فضل الله طلب روزی از راه مسافرت به نواحی زمین برای تجارت است.

« فاقرؤا ما تیسر منه و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اقرضوا الله قرضا حسنا،» در این قسمت از آیه حکم تخفیف را تکرار می‌کند تا مطلب تاکید شود. و مراد از خواندن از قرآن به مقداری که میسور باشد، نماز خواندن به مقداری است مناسب، با وسعت زمانی که شب‌زنده‌داری کرده‌اند.

و مراد از نمازی که مامور شده‌اند به جای آورند نمازهای واجب است، بنابر این، اگر آیه را مدنی بدانیم منظور همین نمازهای واجب پنجگانه خواهد بود، و اگر مکی باشد باید بگوییم منظور نمازهایی است که قبل از هجرت واجب بوده، و مراد از زکات زکات واجب است، و منظور از قرض دادن آن به خدای تعالی، انفاقهای غیر زکات و صدقات مالی است که در راه خدا داده می‌شود.

و عطف امر به اقامه نماز و دادن زکات و قرض دادن به خدا به مساله تخفیف، برای اشاره به این معنا بوده که تکالیف دینی همچنان به وجوب و اهمیت خود باقی است، و خدای تعالی همچنان به امر آن اعتنا دارد، پس کسی خیال نکند که تخفیف از شب‌زنده‌داری به سایر وظائف سرایت کرده است.

(مستند: آیه ۲۰ سوره مزمل المیزان ج : ۲۰ ص : ۱۱۵)

استغفار در نماز شب در سحرگاهان

- « إِنَّ الْمُتَّقِینَ فی جَنَّتٍ وَ عُیُونٍ،
- ءَاخِذِینَ مَا ءَاتَاهُمْ رَبهُمْ إِنهُمْ کانُوا قَبْلَ ذَلِك محْسِنِینَ،
- کانُوا قَلِیلاً مِّنَ الَّیْلِ مَا یهْجَعُونَ،
- وَ بِالأَسحَارِ هُمْ یَستَغْفِرُونَ،
- وَ فی أَمْوَلِهِمْ حَقٌّ لِّلسائلِ وَ المَحْرُومِ،

- محققا مردم با تقوی در بهشت‌ها و چشمه‌سارهایی وصف‌ناپذیرند،
- در حالی که به آنچه پروردگارشان به ایشان می‌دهد راضی‌اند، چون در دنیا از نیکوکاران بودند،
- آری، اندکی از شب‌ها را می‌خوابیدند،
- و در سحرها استغفار می‌کردند،
- و در اموال خود برای سائل و محروم حقی قائل بودند.»

« ان المتقین فی جنات و عیون،» این جمله حال متقین را بیان می‌کند، آن حالی را که در قیامت دارند.

« اخذین ما اتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلك محسنین،» یعنی آنها قابلیت آنچه را که پروردگار مهربان به آنها اعطاء کرده دارند در حالی که از خداوند و از آنچه به آنها داده راضی‌اند.

این آیه مطالب قبل خود را تعلیل کرده می‌فرماید: اگر متقین چنین وضعی دارند به خاطر این است که قبلا یعنی در دنیا در اعمالشان نیکوکار بودند، و اعمال نیکی داشتند.

« کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون،» این آیه و آیات بعدش توضیح می‌دهد که چگونه نیکوکار بودند، مگر چه می‌کردند؟

متقین در دنیا زمان اندکی از شب را می‌خوابیدند و بیشترش را به عبادت می‌پرداختند. « و بالاسحار هم یستغفرون،» یعنی در سحرها از خدای تعالی آمرزش گناهان خود را می‌طلبیدند.

و فی اموالهم حق للسائل و المحروم، آن دو آیه که گذشت سیره متقین نسبت به درگاه خدای سبحان را بیان می‌کرد و می‌فرمود شب زنده دارند و در سحرها استغفار می‌کنند، ولی این آیه سیره آنان را در برابر مردم بیان می‌کند، و آن این است که به سائل و محروم کمك مالی می‌کنند.

و اما اینکه فرمود: در اموال آنان حقی است برای سائل و محروم، با اینکه حق مذکور تنها در اموال آنان نیست، در اموال همه هست، برای این بوده که بفهماند متقین با صفایی که در فطرتشان هست این معنا را درك می‌کنند، و خودشان می‌فهمند که سائل و محروم حقی در اموال آنان دارد، و به همین جهت عمل هم می‌کنند، تا رحمت را انتشار داده، نیکوکاری را بر امیال نفسانی خود مقدم بدارند.

در مجمع البیان در ذیل کلام خدای تعالی که می‌فرماید:« و فی الاسحار هم یستغفرون،» می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرموده: منظور این است که در نماز وتر، که آخرین نماز شب است، و در نزدیکهای صبح انجام می‌شود، هفتاد بار استغفار می‌کنند.

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از انس روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمود: برای شب‌زنده‌داری و نماز شب، آخر شب را بیشتر از اول شب دوست دارم چون خدای تعالی فرموده:« و بالاسحار هم یستغفرون.»

و در همان کتابست که ابن مردویه از ابن عمر از رسول خدا روایت کرده که در پاسخ کسی که از معنای جمله« و بالاسحار هم یستغفرون،» پرسید، فرمود: یعنی نماز می‌خوانند.

مؤلف: شاید تفسیر استغفار به نماز از این جهت است که استغفار جزئی از نماز شب، یعنی نماز وتر است، همچنان که در آیه« و قران الفجر ان قران الفجر کان مشهودا،» منظور از قرآن فجر همان نماز است.

(مستند: آیه ۱۵ تا ۱۹ سوره ذاریات المیزان ج : ۱۸ ص : ٥٤٤)

فصل ششم

اوقات نماز، و شرایط انجام نماز

اوقات نماز

- « إِنَّ الصلَوةَ كانَت عَلى الْمُؤْمِنِينَ كِتَباً مَّوْقُوتاً !
- نماز واجبی است که باید مؤمنین در اوقات معین انجام دهند!»

در کافی به سند خود از داود بن فرقد روایت کرده که گفت: من از امام صادق علیه‌السلام از معنای آیه:« ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا،» پرسیدم فرمود: کتابا موقوتا به معنای کتاب ثابت است و اگر اندکی نماز را جلوتر و عقب‌تر خوانده باشی ضرری به تو نمی‌رساند، مادامی که سر به اضاعه نماز در نیاورد و مصداق آیه:« اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا،» واقع نشده باشی.

مؤلف: این روایت اشاره به این معنا دارد که نمازهای پنجگانه از نظر وقت موسع‌اند و هر یك وقتی ممتد دارد، روایاتی دیگر نیز بر این معنا دلالت دارد.

و در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده که درباره نماز مغرب در سفر فرمود: اگر ساعتی تاخیر بیفتد ترك نمی‌شود، اگر بخواهی مغرب و عشا را در زمان عشا می‌خوانی و اگر بخواهی می‌توانی ساعتی به دنبال کارت بروی تا شفق از بین برود- آن وقت بخوانی. چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نیز نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشا، را با هم خواند و گاهی زودتر، یعنی اول وقت می‌خواند و گاهی تاخیر می‌انداخت.

خدای تبارك و تعالی نیز که می‌فرماید:« ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا،» منظورش همین است که نماز وقتی وسیع دارد و جز این منظوری ندارد. زیرا اگر آنطور بود که اهل تسنن ادعا می‌کنند، هرگز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلّم آنطور که در بالا نقل کردیم نماز نمی‌خواند، یعنی نماز را از وقتش تاخیر نمی‌انداخت. چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم از هر کس دیگری عالم‌تر و باخبرتر به احکام دین است و اگر آنطور که آنها می‌گویند بهتر بود محمد رسول الله به آن دستور می‌داد.

مؤلف: این روایات نمونه‌ای بود از روایاتی که در این باب آمده، و گرنه روایات وارده در این باب از طرق شیعه و سنی و مخصوصا از طرق ائمه اهل البیت علیهم الصلوة و السلام بسیار زیاد است.

(مستند: آیه ۱۰۲ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۰۰)

مراقبت از عدد نمازها

- « ... وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صلَوَتهِمْ يحَافِظونَ،
- ... و آنهايند كه نمازهای خود را از هر منافی محافظت می‌كنند !»

اینکه فرمود: **نماز** را محافظت می‌کنند، خود قرینه این است که مراد محافظت از **عدد** آن است، پس مؤمنین محافظت دارند که یکی از نمازهایشان فوت نشود و دائما مراقب آنند. حق ایمان هم همین است که مؤمنین را به چنین مراقبتی بخواند.

در تفسیر قمی در ذیل آیه « و الذین هم علی صلواتهم یحافظون،» گفته: یعنی اوقات نماز و حدودش را حفظ می‌کنند.

و در کافی به اسناد خود از فضیل روایت کرده که می‌گوید از حضرت باقر علیه‌السلام پرسیدم منظور از آیه« الذین هم علی صلواتهم یحافظون،» چیست؟ فرمود: مقصود **نمازهای واجب** است، آنگاه پرسیدم منظور از آیه« و الذین هم علی صلوتهم دائمون،» چیست؟ فرمود: نمازهای نافله است.

(مستند: آیه ۹ سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۲)

شرایط مهم انجام نماز

- « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَقْرَبُوا الصلَوةَ وَ أَنتُمْ سكَرَى حَتى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً إلا عَابِرِى سبِيلٍ حَتى تَغْتَسِلُوا وَإِن كُنتُم مَّرْضى أَوْ عَلى سفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائطِ أَوْ لَمَستُمُ النِّساءَ فَلَمْ تجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صعِيداً طيِّباً فَامْسحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُواً غَفُوراً.
- هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال مستی به نماز(مسجد) نزديك نشويد، صبر كنيد تا مستی شما زايل شود، وبفهميد چه می‌گوييد، و نيز در حال جنابت به نماز(مسجد) نزديك نشويد، و از آن عبور نكنيد تا غسل كنيد، و اگر بيمار و يا در راه سفر بوديد، و يا يكی از شما از بيت خلوت آمده، و با زنان تماس جنسی پيدا كرديد، و برای غسل آبی نيافتيد، با خاك پاك تيمم كنيد، يعنی دست به خاك زده صورت و دو دست خود را مسح كنيد، كه خدا بخشنده آمرزگار است!»

مراد از کلمه الصلاة مسجد است، برای این که می‌فرماید در حال جنابت نیز نزدیك مسجد مشوید، و از آن عبور نکنید پس در این تعبیر مجاز به کار رفته، و چون استعمال مجازی مجوز لازم دارد، مجوز در این که مسجد را نماز خوانده، جمله: «حتی تعلموا ما تقولون،» است، چون اگر فرموده بود: در حال مستی نزدیك مسجد نشوید، دیگر تعلیل آوردن

با جمله: حتی تعلموا ما تقولون خیلی مناسب به نظر نمی‌رسید، و ای بسا این تعلیل معنایی دیگر را می‌فهماند، که مقصود گوینده نیست، با این که مقصود این بوده که بفهماند شما در حال نماز روبروی مقام عظمت و کبریایی خدا قرار دارید، و با رب العالمین سخن می‌گویید، پس صلاح نیست که در این حال مست باشید، و عقل خود را با پلیدی شراب باطل کنید، و نفهمید چه می‌گوئید.

و این معنا بطوری که ملاحظه می‌کنید، اقتضا می‌کند بفرماید در حال مستی به نماز نزدیك نشوید، و لیکن از آنجایی که به حسب سنت بیشتر نمازها در مسجد واقع می‌شود، تا به جماعت انجام شود، ولی چون این نیز منظور بوده که احکام جنب و داخل مسجد شدن او نیز بیان شود، لذا برای این که مطلب را با کوتاه‌ترین عبارت بیان کرده باشد، فرمود: در حالی که مستید نزدیك به نماز نشوید تا بفهمید چه می‌گویید، در حال جنابت نیز نزدیك نشوید، و عبور مکنید، تا آنکه غسل کنید ...، و بنا بر این پس همان طور که گفتیم جمله: حتی تعلموا ما تقولون در مقام این است که نهی از شرب خمر به طوری که مستیش تا حال نماز باقی بماند را تعلیل کند، و بفرماید: اگر ما شما را از شراب نهی کردیم، غایت و هدفمان این بود که در نماز بفهمید چه می‌گویید، پس کلمه حتی در جمله نامبرده برای افاده غایت و علت است، نه برای مرزبندی حکم.

(مستند: آیه ۴۳ سوره نساء المیزان ج : ٤ ص : ٥٦٩)

خشوع در نماز

- « ... الَّذِینَ هُمْ فی صلاتِهِمْ خَشِعُونَ،
- مؤمنین همانهایند که در نماز خاضع و خاشعند.»

خشوع به معنای تاثیر خاصی است که به افراد مقهور دست می‌دهد، افرادی که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته‌اند، به طوری که تمام توجه آنان معطوف او گشته و از جای دیگر قطع می‌شود، و ظاهرا این حالت حالتی است درونی که با نوعی عنایت، به اعضاء و جوارح نیز نسبت داده می‌شود، مانند کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم- به طوری که روایت شده- درباره شخصی که در نمازش با ریش خود بازی می‌کرد فرمود: اگر دلش دارای خشوع می‌بود جوارحش نیز خاشع می‌شد. و نیز مانند کلام خدای تعالی که می‌فرماید:« **و خشعت الأصوات للرحمن،**» که خشوع را به صوت نسبت داده است.

و خشوع به این معنا جامع همه آن معانیی است که در تفسیر این کلمه و این آیه گفته شده چون در معنای آن گفته‌اند: خشوع به معنای ترس، و بی حرکت شدن اعضا از ترس است و یا گفته‌اند چشم فرو بستن و خفض جناح و تواضع است. و یا گفته‌اند سر به زیر انداختن است، یا گفته‌اند خشوع آن است که به این سو و آن سو ننگری، و یا آن است که مقام طرف را بزرگ بداری و همه اهتمام خود را در بزرگداشت او جمع و جور کنی، یا گفته‌اند: خشوع عبارت از تذلل است، و یا معانی دیگر که همه اینها در آن معنایی که ما

برای این کلمه کردیم جمع است.

این آیه اوصاف مؤمنین را می‌شمارد، اوصاف ایمانی که زنده و فعال باشد، و آثار خود را داشته باشد، تا غرض مطلوب از آن حاصل شود. و آن اثر، فلاح و رستگاری است که دارنده چنین ایمانی نماز را بپا می‌دارد، چون نماز عبارت است از توجه کسی که جز فقر و ذلت ندارد به درگاه عظمت و کبریایی و منبع عزت و بهای الهی.

و لازمه چنین توجهی این است که: نمازگزار متوجه به چنین مقامی، مستغرق در ذلت و خواری گشته و دلش را از هر چیزی که او را از قصد و هدفش باز می‌دارد بر کند.

آری، شخص فقیری که فقرش نه تنها از جهت درهم و دینار است، بلکه سراپای ذاتش را گرفته وقتی در برابر غنیی قرار می‌گیرد که غنایش را به هیچ مقیاس نمی‌توان اندازه گرفت، چه می‌کند؟ و ذلیل وقتی متوجه عزت مطلقه می‌گردد، عزتی که آمیخته با ذلت و خواری نیست، چه حالتی از خود نشان می‌دهد؟

و این همان معنایی است که کتاب کافی و دیگران آورده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در گفتگویش با حارثه بن نعمان فرمود: برای هر حقی حقیقتی، و برای هر صواب نوری است...!

ایمان به خدا هم وقتی اثر خود را می‌بخشد و آدمی را به اعمال صالح و صفات پسندیده نفسانی از قبیل خشیت و خشوع و اخلاص و امثال آن می‌کشاند که انگیزه‌های باطل و مکرهای شیطانی بر آن غلبه نکند. و یا به عبارت دیگر، ایمان ما مقید به يك حال معین نباشد، همچنانکه خدای تعالی بدان اشاره فرموده است:« و من الناس من یعبد الله علی حرف.»

پس، مؤمن وقتی علی الاطلاق مؤمن است که آنچه می‌کند مبتنی بر اساسی حقیقی و واقعی و مقتضای ایمان باشد چون ایمان اقتضا دارد که اگر انسان عبادت می‌کند خشوع داشته باشد، و هر کاری که می‌کند خالی از لغو و امثال آن باشد.

در تفسیر قمی در ذیل آیه« الذین هم فی صلاتهم خاشعون،» می‌گوید امام فرمود: **خشوع** در نماز این است که چشم به زیر بیندازی و همه توجهت به نماز باشد.

مؤلف: چشم به زیر انداختن و توجه به نماز از لوازم خشوع است پس تعریفی که امام فرموده تعریف به لازمه معنا است، و نظیر آن روایتی است که الدر المنثور از عده‌ای از صاحبان جوامع حدیث، از علی علیه‌السلام آورده که فرموده: خشوع آن است که در نمازت به این طرف و آن طرف نگاه نکنی که این نیز تعریف به لازمه معنا است.

و در کافی به سند خود از مسمع بن عبد الملك، از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرموده: هر کسی که خشوع ظاهری او بیش از خشوع قلبی‌اش باشد نزد ما منافق است.

مؤلف: در الدر المنثور از عده‌ای از صاحبان جوامع حدیث از ابی الدرداء از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روایت آورده که همین معنا را افاده می‌کند و عبارت آن

این است که: به خدا پناه ببرید از خشوع نفاق! پرسیدند: خشوع نفاق چیست؟ فرمود اینکه ظاهر بدن خاشع دیده شود، ولی در قلب خشوعی نباشد.

در مجمع البیان گفته: روایت شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم در نمازش چشم به سوی آسمان بلند می‌کرد، همین که این آیه نازل شد، از آن به بعد سر به زیر می‌انداخت و چشم به زمین می‌دوخت.

(مستند: آیه ۲ سوره مؤمنون المیزان ج : ۱۵ ص : ٤)

فصل هفتم

طـهـــارات

طهارت های سه گانه: غسل، وضو، و تیمم

- « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلى الصلَوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلى الْمَرَافِقِ وَ امْسحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكمْ إِلى الْكَعْبَينِ وَ إِن كُنتُمْ جُنُباً فَاطهَّرُوا وَ إِن كُنتُم مَّرْضى أَوْ عَلى سفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائطِ أَوْ لَمَستُمُ النِّساءَ فَلَمْ تجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صعِيداً طيِّباً فَامْسحُوا بِوُجُوهِكمْ وَ أَيْدِيكُم مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكم مِّنْ حَرَجٍ وَ لَكِن يُرِيدُ لِيُطهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكمْ تَشكُرُونَ، وَ اذْكرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَقَهُ الَّذِى وَاثَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سمِعْنَا وَ أَطعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ بِذَاتِ الصدُورِ!

- هان ای کسانی که ایمان آوردید چون خواستید به نماز بایستید صورت و دستهایتان را تا آرنجها بشوئید، و سر و پای خویش را تا غوزك مسح کنید، اگر جنب بودید - با غسل کردن - خود را طاهر سازید، و اگر بیمار و یا در حال سفر بودید، و یا یکی از شما از غائط (توالت) آمد، و یا با زنان عمل جنسی انجام دادید، و آبی نیافتید تا غسل کنید، و یا وضو بگیرید، با خاك پاك تیمم کنید، دست به خاك زده به صورت و پشت دستها بکشید، خدا نمی‌خواهد شما دچار مشقت شوید، و لیکن می‌خواهد پاکتان کند، و نعمت خود را بر شما تمام سازد، باشد که شکر به جای آرید، و نعمت خدا بر خویشتن را بیاد آرید، و نیز بیاد آرید عهدی را که او شما را بدان متعهد کرد، که در پاسخش گفتید سمعا و طاعة، و از خدا پروا کنید، که خدا دانا به افکار و نیات نهفته در دلها است !»

آیه اول از این آیات متعرض حکم طهارت‌های سه‌گانه یعنی غسل، وضو و تیمم است، و آیه بعدش جنبه متمم و یا مؤکد حکم آنرا دارد.

البته در بیان حکم طهارت‌های سه‌گانه یك آیه دیگر در سوره نساء هست کـــه می فرماید: « یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری، حتی تعلموا ما تقولون، و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا، و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم ان الله

کان عفوا غفورا.»

آیه مورد بحث (سوره مائده) از آیه سوره نساء روشنتر و گویاتر و نسبت به جهات حکم شاملتر است.

« یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة،» این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه نماز مشروط بشرطی است که در آیه آمده، یعنی شستن و مسح کردن که همان وضو باشد، و از آن بیش از این مقدار استفاده نمی‌شود که نماز وضو می‌خواهد، و اما اینکه آنقدر اطلاق داشته باشد بطوری که دلالت کند بر اینکه هر یك نماز یك وضو لازم دارد، هر چند که وضوی قبلی باطل نشده باشد، منوط بر این است که آیه شریفه اطلاق داشته باشد، و آیات تشریع کمتر اطلاق - از جمیع جهات - دارد، البته این سخن با قطع نظر از جمله: « و ان کنتم جنبا فاطهروا،» است، چون با در نظر گرفتن این جمله هیچ حرفی نیست که آیه شریفه نسبت به حال جنابت اطلاق ندارد بلکه مقید به نبودن جنابت است، و حاصل معنای مجموع آیه این است که اگر جنب نباشید، و بخواهید به نماز بایستید، باید که وضو بگیرید و اما اگر جنب بودید باید خود را طاهر سازید.

گفتیم جمله مورد بحث اطلاق ندارد تا دلالت کند که یك یك نمازها وضو می‌خواهد اینك اضافه می‌کنیم که ممکن است همین معنا را از جمله:« و لکن یرید لیطهرکم،» استفاده کرد، چون این جمله به ما می‌فهماند که غرض خدای تعالی از تشریع غسل و وضو و تیمم این نیست که تکلیف و مشقت شما را زیاد کند، بلکه غرض این است که شما دارای طهارت معنوی به آن معنائی که خواهد آمد بشوید - خوب وقتی غرض داشتن طهارت است، نمازگزار مادام که وضوی قبلیش باطل نشده طهارت معنوی را دارد، پس تك تك نمازها وضو نمی‌خواهد.

این بود آن مقدار سخنی که به عنوان بحث تفسیری در تفسیر آیه می‌توان گفت، و اما زائد بر آن ربطی به تفسیر ندارد، بلکه بحث‌های فقهی است که باید در کتب فقه دید، هر چند که مفسرین همه حرفهای فقهی و تفسیری را در تفسیر خود آورده و کلام را طولانی کرده‌اند.

وضو، و نحوه انجام آن

« فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق!» کلمه غَسل به معنای عبور دادن آب بر جسم است، و غالبا به منظور تنظیف و پاك کردن چرك و کثافت از آن جسم صورت می‌گیرد، و کلمه وجه به معنای روی و ظاهر سمت مقابل هر چیز است، لیکن در غالب موارد در چهره و صورت آدمی و یا به عبارتی سمت جلو سر انسان استعمال می‌شود، آن سمتی که چشم و بینی و دهان در آن سمت است و حد آن همان مقداری است که هنگام گفتگو پیدا است. این معنای لغوی وجه است ولی ائمه اهل بیت علیهم‌السلام آن را در تفسیر آیه مورد بحث به حد معینی از سمت جلو سر تفسیر کرده‌اند، و آن عبارت است از طرف

طول بین ابتدای موی سر به پائین تا آخر چانه، و از طرف عرض آن مقدار از صورت که میان دو انگشت شست و میانی و یا شست و ابهام قرار گیرد.

کلمه ایدی جمع کلمه ید است، که نام عضو خاصی از انسان است که با آن می‌گیرد و می‌دهد و می‌زند و کارهایی دیگر می‌کند، و آن عضو که نامش به فارسی دست است از شانه شروع شده تا نوك انگشتان ادامه می‌یابد، و چون عنایت در اعضای بدن به مقدار اهمیت مقاصدی است که آدمی از هر عضوی از اعضای خود دارد، و مثلا غرض و مقصدش از دست دادن و گرفتن است، بدین جهت از همین عضو که گفتیم حدش از کجا تا به کجا است به خاطر اینکه نیمه قسمت پائین آن یعنی از مرفق تا سر انگشتانش بیشتر و یا بگو مثلا نود درصد مقاصدش را انجام می‌دهد، لذا کلمه ید- دست را بیشتر در همین قسمت به کار می‌زند، و باز به خاطر اینکه از آن نود درصد باز نود درصد از مقاصدش را به وسیله قسمت پائین‌تر یعنی از مچ دست تا سر انگشتان انجام می‌دهد، این کلمه را بیشتر در همین قسمت به کار می‌برد، بنا بر این کلمه دست سه معنا دارد، ۱ - از نوك انگشتان تا مچ ۲- از نوك انگشتان تا مرفق ۳- از نوك انگشتان تا شانه.

و این اشتراك در معنا باعث شده که خدای تعالی در کلام خود قرینه‌ای بیاورد تا یکی از این سه معنا را در بین معانی مشخص کند، و آن قرینه کلمه الی المرافق است، تا بفهماند منظور از شستن دستها در هنگام وضو، شستن از نوك انگشتان تا مرفق است نه تا مچ دست و نه تا شانه، چیزی که هست از آنجا که ممکن بوده کسی از عبارت دستها را بشوئید تا مرفق خیال کند که منظور از شانه تا مرفق است. سنت این جمله را تفسیر کرد به اینکه منظور از آن قسمتی از دست هست که کف در آن قرار دارد.

و اما کلمه إلی این کلمه بطوری که استعمال آن به ما می‌فهماند وقتی در مورد فعلی که عبارت باشد از امتداد حرکت استعمال شود، حد نهائی آن حرکت را معین می‌کند، (وقتی می‌گوئیم من تا فلان جا رفتم، معنایش این است که نقطه نهائی عمل من که همان رفتن باشد فلان جا است، و اما اینکه خود آن نقطه هم حکم ما قبل از کلمه إلی- تا را داشته باشد و یا حکم آن را نداشته باشد مطلبی است که از معنای این کلمه خارج است. مثلا وقتی گفته شود من ماهی را تا سرش خوردم کلمه تا دلالت نمی‌کند بر اینکه سر آنرا هم خورده‌ام، و یا نخورده‌ام،) بنا بر این حکم شستن خود مرفق از کلمه **إلی** استفاده نمی‌شود، آنرا باید سنت بیان کند .

اختلاف مفسرین در شستن دست و بازو

بعضی از مفسرین گفته‌اند که کلمه إلی به معنای کلمه مع(با) است، و جمله « و ایدیکم الی المرافق،» به معنای این است که فرموده باشد:« و ایدیکم مع المرافق- و دستها را با مرفقها بشوئید.» همچنانکه در آیه:« و لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم،» به این معنا آمده، دلیلی که برای این دعوی خود آورده‌اند، روایاتی است که می‌گوید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در هنگام وضو مرفق خود را نیز می‌شست، و این جرأت عجیبی

است که در تفسیر کلام خدای عز و جل به خود داده‌اند.

و اما اینکه آیه مورد بحث را تشبیه کرده به آیه:« و لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم،» این تشبیه درست نیست، زیرا در این آیه نیز کلمه الی به معنای کلمه مع نیامده، بلکه فعل لا تاکلوا متضمن معنای لا تضموا ضمیمه مکنید یا مثل آن است، می‌خواهد بفرماید مال مردم را ضمیمه مال خود نکنید.

از آنچه گذشت روشن گردید که جمله الی المرافق قید است برای کلمه ایدیکم، در نتیجه حکم وجوب شستن به اطلاق خود باقی است و مقید به آن غایت نیست. علاوه بر اینکه هر انسانی که بخواهد دست خود را بشوید - چه در حال وضو و چه در غیر حال وضو - بطور طبیعی می‌شوید، و شستن طبیعی همین است که از بالا به پائین بشوید، و از پائین به بالا شستن هر چند ممکن است، لیکن طبیعی و معمولی نیست، و روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم به همان طریقه طبیعی فتوا می‌دهد نه به طریقه دوم .

علاوه بر اینکه بنا به گفته صاحب مجمع البیان امت اجماع دارد بر اینکه وضوی کسی که از بالا به پائین می‌شوید - صحیح است و این نیست مگر بخاطر اینکه جمله مورد بحث با آن سازگار است و این هم نیست مگر بخاطر اینکه جمله: الی المرافق قید برای موضوع یعنی ایدیکم است، نه برای حکم یعنی جمله فاغسلوا.

مسح سر و پا ها

« و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین!» کلمه مسح به معنای کشیدن دست و یا هر عضو دیگر از لامس است بر شیء ملموس، بدون اینکه حائلی بین لامس و ملموس باشد، و نیز خود لامس دست و یا عضو دیگر خود را به آن شیء بکشد.

پس اینکه فرمود:« و امسحوا برؤسکم،» دلالت دارد بر اینکه مسح سر، فی الجمله واجب است نه بالجمله، ساده‌تر بگویم مسح مقداری از آن واجب است نه همه آن، و اما اینکه آن مقدار کجای سر است؟ از مدلول آیه خارج است و این سنت است که عهده‌دار بیان آن است، و سنت صحیح وارد شده به اینکه سمت پیشانی یعنی جلو سر باید مسح شود.

مسح پا و اختلاف مفسرین در آن

روایاتی که از طرق اهل سنت آمده هر چند که ناظر به تفسیر لفظ آیه نیست، و تنها عمل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و یا فتوای بعضی از صحابه را حکایت می‌کند، که در وضو پای خود را می‌شسته‌اند، و لیکن از آنجائی که خود آن روایات در مضمونی که دارند متحد نیستند، و در بین خود آنها اختلاف است، بعضی حکایت کرده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله وسلّم پای خود را مسح می‌کرده، و بعضی دیگر حکایت کرده‌اند که می‌شسته، و چون این دو دسته روایات با هم متعارضند، ناگزیر باید طبق روایات ائمه اهل بیت عمل کرد که مسح پا را صحیح دانسته اند.

ولی بیشتر علمای اهل سنت اخبار دسته دوم را بر اخبار دسته اول ترجیح داده‌اند و ما نیز در اینجا که مقام تفسیر آیه قرآن است سخنی با آنان نداریم، زیرا جای بگومگوی در این مساله، کتب فقهی است و ربطی به کتاب تفسیر ندارد، تنها بگومگوئی که ما با آنان داریم این است که در صدد بر آمده‌اند آیه را طبق فتوائی که خود در بحث فقهی داده‌اند حمل کنند، و به این منظور برای آیه توجیهات مختلفه‌ای ذکر کرده‌اند، که آیه شریفه تحمل هیچیك از آنها را ندارد، مگر در یك صورت و آن این است که قرآن کریم را از اوج بلاغتش تا حضیض پست‌ترین و نسنجیده‌ترین کلمات پائین بیاوریم.

مثلا بعضی گفته‌اند کلمه ارجلکم عطف است بر کلمه وجوهکم. (پناه می‌بریم به خدا از خطر تعصب جاهلانه.)

بعضی گفته اند که در آیه مورد بحث فعلی در تقدیر هست که عمل کرد به آن موافق است با عمل کرد فعل قبلی، حال از او می‌پرسیم: آن فعلی که در آیه مورد بحث در تقدیر گرفته‌ای چیست؟ اگر فعل اغسلوا باشد، فعل اغسلوا بدون احتیاج به حرف جر مفعول می‌گیرد، پس چرا کلمه ارجلکم را به صدای بالا نمی‌خواند و در صدد توجیه صدای زیر آن بر آمده؟ و اگر چیز دیگری در تقدیر بگیرد با ظاهر کلام نمی‌سازد و لفظ آیه به هیچ وجه با آن مساعدت ندارد.

بعضی دیگر در توجیه صدای زیر لام در جمله ارجلکم(البته بنا بر اینکه شستن پاها در وضو واجب باشد،) گفته‌اند: عطف جمله ارجلکم به جمله رؤسکم به جای خود محفوظ است، و معنای آیه این است که سر و پاها را مسح کنند، لیکن منظور از مسح شستن خفیف و یا به عبارتی تر کردن است، پس چه مانعی دارد که منظور از مسح پاها شستن آنها باشد، چیزی که این احتمال را تقویت می‌کند این است که تحدید و توقیتی که در این باب وارد شده همه راجع به عضوی است که باید شست، یعنی صورت(و دست) و در باره عضو مسح کردنی هیچ تحدید حدودی نشده، به جز پا که فرموده پا را تا کعب مسح کنید، از همین تحدید می‌فهمیم که مسح پا هم حکم شستن آنرا دارد. و این سخن از نا مربوطترین سخنانی است که در تفسیر آیه مورد بحث و توجیه فتوای بعضی از صحابه در مورد شستن پاها در وضو گفته‌اند، برای اینکه هر کسی می‌داند که مسح غیر شستن و شستن غیر مسح کردن است (در مثل معروف توپ صدا دارد و توپ آهسته معنا ندارد، شستن خفیف هم مثل توپ آهسته است،) علاوه بر اینکه اگر بنا باشد مسح پاها را به شستن پاها معنا کنیم چرا این کار را در مورد مسح سر نکنیم؟ و براستی من نمی‌فهمم که در چنین صورتی چه چیز ما را مانع می‌شود از اینکه هر جا در کتاب و سنت به کلمه مسح بر خوریم آنرا به معنای شستن گرفته و هر جا که به کلمه: غسل(شستن) بر خوریم بگوئیم منظور از آن مسح(دست کشیدن) است؟ و چه چیز مانع می‌شود از اینکه ما تمامی روایاتی که در باره غسل وارد شده همه را حمل بر مسح کنیم؟ و همه روایاتی که در باره مسح رسیده حمل بر شستن نمائیم؟ و آیا اگر چنین کنیم تمامی ادله شرع مجمل نمی‌شود؟ چرا مجمل می‌شود آن هم مجملی که مبین ندارد .

و اما اینکه گفتار خود را با تحدید مسح پاها تا بلندی کعب تقویت کرد این کار وی در حقیقت تحمیل کردن دلالتی است بر لفظی که به حسب لغت آن دلالت را ندارد، به صرف قیاس کردن آن با لفظی دیگر، و این خود از بدترین نوع قیاس است .

این بود آن وجوهی که خواستند با آن و با امثال آن آیه را طوری معنا کنند که بالاخره مساله شستن پاها در وضو را به گردن آن بگذارند، چرا ؟ برای اینکه روایاتی که گفته باید پاها شسته شود را بدان جهت که مخالف کتاب است طرح نکرده باشند، خلاصه کلام اینکه به خاطر تعصبی که نسبت به بعضی روایات داشته‌اند آیه را با توجیهاتی نچسب طوری توجیه کرده‌اند که موافق با روایات نامبرده بشود، و در نتیجه آن روایات عنوان مخالفت کتاب بخود نگیرد، و از اعتبار نیفتد، حرفی که ما با این آقایان داریم این است که اگر این عمل شما درست باشد و بشود هر آیه‌ای را به خاطر روایتی حمل بر خلاف ظاهرش کرد، پس دیگر چه وقت و کجا عنوان مخالفت کتاب مصداق پیدا می‌کند؟

پس خوب بود آقایان برای حفظ آن روایات همان حرفی را بزنند که بعضی از پیشینیان از قبیل انس و شعبی و غیر آن دو زده‌اند بطوری که از ایشان نقل شده گفته‌اند: جبرئیل امین در وضو مسح بر پاها را نازل کرد، ولی سنت(پیامبر) شستن پاها را واجب ساخت، و معنای این حرف این است که کتاب خدا به وسیله سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نسخ شد و در این صورت عنوان بحث برگشته و صورتی دیگر به خود می‌گیرد، و آن این است که آیا جائز است که کتاب خدا به وسیله سنت نسخ بشود یا نه؟

حد نهائی مسح پا

- « وَ امْسحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكمْ إِلى الْكَعْبَينِ.
- مسح کنید سر خود را، و مسح کنید پای خود را تا غوزك...!»

کلمه کعب به معنای استخوان بر آمده در پشت پای آدمی است، هر چند که بعضی گفته‌اند به معنای غوزك پا یعنی آن استخوان بر آمده‌ای است که در نقطه اتصال قدم به ساق آدمی قرار دارد، ولی اگر کعب این باشد در هر يك از پاهای انسان دو کعب وجود دارد.

تطهیر با غسل جنابت

« و ان کنتم جنبا فاطهروا،» زمینه آیه زمینه بیان این معنا است که نماز طهارت لازم دارد، و طهارت شرط در آن است، در نتیجه تقدیر کلام چنین می‌شود:(ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون خواستید نماز بخوانید صورت و دست‌های خود را بشوئید، و سر و پای خود را مسح کنید البته این در صورتی است که جنب نبوده باشید، و اما اگر جنب بودید باید طهارت کسب کنید.)

در نتیجه از آن استفاده می‌شود که تشریع وضو تنها مخصوص حالتی است که انسان جنب نباشد، و اما در صورت جنابت فقط باید غسل کند همچنانکه اخبار نیز بر همین معنا دلالت دارند .

و این حکم عینا در سوره نساء نیز بیان شده، در آنجا آمده:« و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا،» بنا بر این آیه مورد بحث یك نکته اضافی دارد و آن این است که در این آیه غسل را تطهر(خویشتن را پاك کردن،) نامیده، همچنانکه شستشوی بدن از چرك را تنظیف می‌نامند. از این آیه نکته‌ای که در بعضی اخبار هست استفاده می‌شود و آن این است که فرموده‌اند: (ما جری علیه الماء فقد طهر- هر چیزی که آب بر آن جریان یابد پاك شده است.)

مرحوم شیخ طوسی در تهذیب با ذکر سند از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه شریفه:« اذا قمتم الی الصلوة» فرموده: یعنی هر گاه از خواب برخاستید برای نماز، راوی - که ابن بکیر است - می‌گوید: عرضه داشتم: مگر خواب وضو را باطل می‌کند؟ فرمود: بله، البته در صورتی که بر گوش مسلط شود و گوش چیزی نشنود.

و در کافی به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: من به امام ابی جعفر باقرعلیه‌السلام عرضه داشتم: از کجا فهمیدی که فرمودی: مسح به پاره‌ای از سر و پاره‌ای از پاها واجب است نه بر همه آن دو؟ حضرت خندید، و سپس فرمود: ای زراره! هم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بیان کرده و هم کتاب خدا طبق آن نازل شده، برای اینکه خدای عز و جل می‌فرماید:« فاغسلوا وجوهکم،» که از آن می‌فهمیم همه صورت باید شسته شود، آنگاه فرموده:« و ایدیکم الی المرافق،» که با واو عاطفه دستها تا مرفق را متصل به وجه فرموده، و از این اتصال می‌فهمیم که دو دست تا مرفق نیز همه‌اش باید شسته شود، آنگاه با آوردن فعلی دیگر بین کلام فاصله انداخته فرموده: « و امسحوا برؤسکم،» که از این فاصله انداختن و از حرف با در برؤسکم می‌فهمیم، که مسح به بعض سر واجب است و چون با آوردن واو عاطفه پاها را وصل به سر کرد، و فرمود« و ارجلکم الی الکعبین،» می‌فهمیم مسح بر قسمتی از پاها واجب است.

از سوی دیگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم این آیه را برای مردم تفسیر فرمود، لیکن مردم تفسیر آن جناب را ضایع کرده،(به آرای خود سرانه خود عمل کردند،) خدای تعالی سپس فرمود:« فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا، و امسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه،» که چون وضو را در صورت دسترسی نداشتن به آب ساقط کرده، بعضی از اعضای شستن در وضو را یعنی از مچ تا انگشتان دست و صورت را محل مسح در تیمم قرار داده فرمود: بوجوهکم و ایدیکم و در آخر کلمه منه را اضافه کرد، می‌فهمیم که بعضی از صورت و دستها باید تیمم شود و مسح همه صورت واجب نیست، چون آن مقدار غباری که از خاك زمین به دست می‌چسبد به بعضی از کف دست می‌چسبد و به بعضی دیگرش نمی‌چسبد خدای تعالی سپس فرمود:« ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج،» که منظور از حرج در تنگنا قرار گرفتن است.

حکم تیمم:

- « و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا !
- و اگر بیمار و یا در حال سفر بودید، و یا یکی از شما از غائط(از توالت) آمد، و یا با زنان عمل جنسی انجام دادید، و آبی نیافتید(تا غسل کنید و یا وضو بگیرید،) با خاك پاك تیمم کنید!»

این آیه بیان حکم کسی است که دسترسی به آب ندارد تا غسل کند، و یا بدن خود را بشوید.

خدای تعالی در میان عذرها تنها سفر و بیماری را ذکر کرد، و در میان موجبات وضو و غسل تنها مساله غائط و تماس با زنان را آورد. باید دانست منظور آوردن نمونه‌هائی است از مواردی که انسان اتفاقا مبتلا به بی آبی می‌شود، و نمونه مواردی که طبعا و غالبا پیش می‌آید بیماری و سفر است، که آدمی در این دو حال غالبا در معرض و در مظنه بی آبی قرار می‌گیرد و نمونه مواردی که احیانا بطور اتفاق پیش می‌آید غائط و جنابت است که دست نیافتن به آب در این دو حال اتفاقی است، و از جهتی دیگر عکس گذشته پیش آمدن اصل بیماری و سفر در مقایسه با بنیه طبیعی بشر امری است که احیانا پیش می‌آید، ولی احتیاج به دفع غائط و تماس با زنان امری طبیعی است، یکی از آن دو باعث حدث اصغر و نجاست بدن می‌شود، و دیگری موجب حدث اکبر و غسل است، یکی وضو را واجب می‌کند و دیگری غسل را، پس این موارد چهارگانه مواردی است که انسان مبتلا بدان می‌شود، بعضی از آنها اتفاقا پیش می‌آید و بعضی دیگر طبیعتا، و دست نیافتن به آب در بعضی از آن موارد غالبا پیش می‌آید، مانند مرض و سفر، و در بعضی دیگر احیانا مانند تخلی کردن و مباشرت با زنان که در این موارد اگر دست آدمی به آب نرسید باید تیمم کند.

و بنا بر این مساله نبودن آب کنایه است از اینکه انسان نتواند آب را استعمال کند، حال یا به خاطر اینکه آب ندارد، و یا آب برایش ضرر دارد، و یا وقت برای غسل و وضو ندارد، و اگر از همه این موارد تعبیر کرد به اینکه آب نیابد، برای این بود که غالب مواردی که انسان قدرت بر وضو و غسل ندارد موردی است که آب پیدا نمی‌کند، و لازمه این سخن آن است که یافت نشدن آب قید باشد برای امور چهارگانه، و حتی برای بیمار.

مراد از مرض در کلمه مرضی آن بیماریهایی است که انسان مبتلای به آن، نمی‌تواند آب استعمال کند، به این معنا که استعمال آب برای او یا حرجی یا مایه ضرر است، این نکته را ما از اینجا استفاده کردیم که جمله:« إن کنتم مرضی،» را مقید کرده به جمله« فلم تجدوا ماء،» هر چند که از سیاق آیه نیز استفاده می‌شود.

مسافرت خود یکی از ابتلاآتی است که آدمی دارد، و در آن حال بسیار می‌شود که دسترسی به آب پیدا نمی‌کند.

اعاده تیمم یا وضو برای کسی که تیمم یا وضویش را به حدث اصغر نشکسته، و هنوز آنرا دارد واجب نیست. این استفاده بوسیله روایاتی که دلالت دارد بر عدم وجوب طهارت بر کسی که طهارت قبلی را دارد تایید می‌شود.

توجه بفرمائید که در عبارت« او جاء احد منکم من الغائط،» تا چه اندازه و چقدر زیبا رعایت ادب شده است، ادبی که بر هیچ متدبری پوشیده نیست، برای اینکه منظور خود را با کنایه فهمانده، و آن کنایه آمدن از غائط(چاله گودی) است، چون کلمه غائط به معنای محلی است که نسبت به اطراف خود گود باشد، و مردم صحرانشین همواره برای قضای حاجت به چنین نقطه‌هائی می‌رفتند، تا به منظور رعایت أدب نسبت به مردم خود را در آنجا پنهان سازند. و استعمال کلمه غائط در معنائی که امروز معروف است يك استعمال جدید و نو ظهور، و از قبیل کنایاتی است که حالت کنایه بودن خود را از دست داده(نظیر کلمه توالت که در آغاز ورودش به ایران به معنای آرایش بود، و چون کلمه مستراح از معنای خود کسب زشتی کرده بود آنرا کنار گذاشته توالت را در معنای آن بطور کنایه استعمال کردند، و اکنون حالت کنایه بودن خود را از دست داده و معنای مستراح را به خود گرفته است.)

قرآن کریم در جمله مورد بحث می‌توانست منسوب الیه را معین کند، و بفرماید: او جئتم من الغائط- و یا از غائط آمدید، و یا اگر به این اندازه مشخص نکرد، به کمتر از این معین می‌کرد، و می‌فرمود: او جاء احدکم من الغائط - و یا یکیتان از غائط آمد، ولی به این مقدار از تعیین نیز راضی نشد بلکه ابهام و گنگ گوئی را به نهایت رسانیده و فرمود: « او جاء احد منکم من الغائط- و یا یکی از شما از غائط آمد،» تا رعایت ادب را به نهایت درجه رسانده باشد.

« او لمستم النساء،» این جمله تعبیری است کنایه‌ای که منظور از آن عمل جماع است، و به منظور رعایت ادب جماع را لمس زنان خوانده، تا به زبان تصریح بنام عملی که طبع بشر از تصریح بنام آن عمل امتناع دارد نکرده باشد.

چگونه و بر چه چیز باید تیمم کرد؟

« فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه،» کلمه تیمم به معنای قصد کردن است، و کلمه صعید به معنای رویه و پوست زمین است(آنچه از ظاهر زمین به چشم می‌خورد،) و توصیف صعید به اینکه صعیدی طیب باشد - با در نظر گرفتن اینکه طیب از هر چیزی است که حال و وضعی به مقتضای طبع اولیه‌اش داشته باشد- برای اشاره به این بوده که شرط است در خاك تیمم، اینکه حالت اصلی خود را داشته باشد، مثلا از خاك یا سنگ‌های طبیعی معمولی باشد، نه خاکی که با پخته شدن و حرارت دیدن حالت اصلی خود را از دست داده و به صورت گچ، آهك و سفال در آید و یا در اثر فعل و انفعالهای طبیعی به صورت مواد معدنی در آمده باشد، در آیه شریفه:« و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و

الذی خبث لا یخرج الا نکدا،» نیز منظور از طیب بودن بلد - سرزمین - همین است، و ما از همین طیب بودن محل تیمم، همه شرطهائی که روایات در صعید معتبر دانسته استفاده می‌کنیم.

و چه بسا از مفسرین گفته‌اند که مراد از طیب بودن صعید این است که خاك تیمم نجس نباشد.

و اینکه فرمود:« فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه،» اگر در مقابل آیه قبلی که راجع به وضو بود قرار دهیم می‌بینیم که با یکدیگر مطابقند، یعنی آنچه در وضو دستور شستن را داده بود در تیمم دستور مسح کشیدنش را داده، پس تیمم در حقیقت همان وضو است، با این تفاوت که در وضو مسح سر و پاها واجب بود، و در تیمم ساقط شده و در وضو شستن صورت و دستها واجب بود، در تیمم از باب تخفیف ساقط شده، و به این اکتفا شده که صورت و دستها مسح شود.

و این خود اشاره دارد به اینکه اعضای تیمم همان دو عضو وضو هستند، ولی از آنجائی که خدای تعالی با مسح متعدی به حرف باء تعبیر آورده به ما می‌فهماند که مسح همه صورت و همه دست که در وضو شستن آن واجب بود واجب نیست، بلکه بعضی از صورت و بعضی از دستها کافی است، این اشاره درست با آنچه از روایات که از طرق ائمه اهل البیت وارد شده منطبق است، در آن روایات محل مسح در صورت مشخص شده به ما بین رستنگاه موی سر تا ابرو، و در دست تحدید شده به مچ دستها تا سر انگشتان.

با این بیان، فساد گفتار آن گروه از مفسرین روشن می‌شود که اندازه دست را پائین‌تر از گودی زیر بغل مشخص کرده‌اند و همچنین بطلان گفتار بعضی دیگر که گفته‌اند: در تیمم همان مقدار از دستها معتبر است که در وضو معتبر است، یعنی از مرفق تا سر انگشتان. وجه فساد این دو قول این است که: مسح وقتی با حرف باء متعدی شود دلالت بر این می‌کند که باید عضو ماسح به بعضی از رویه عضو ممسوح کشیده شود، و آن دو قول می‌گفتند به همه دستها.

و به نظر می‌رسد که کلمه من در منه ابتدائی باشد، و مراد از آن این باشد که به مسح به صورت و دو دست از صعید ابتدا شود، و خلاصه همان را بگوید که سنت بیان کرده، و گفته باید نمازگزار دست خود را بر صعید بگذارد، و بدون فاصله به صورت و دو دست خود بکشد.

لیکن از گفتار بعضی از مفسرین چنین بر می‌آید که خواسته‌اند بگویند حرف من در اینجا تبعیضی است و این نکته را می‌رساند که بعد از زدن دست بر صعید، مقداری - هر چند بقدر غبار هم که شده - از آن خاك بر دست مانده را به صورت و دست بکشید، از این معنا نتیجه گرفته که واجب است صعیدی که در تیمم به کار می‌رود مشتمل بر خاك و غبار باشد، تا آن خاك و غبار به صورت و دست کشیده شود، و اما تیمم بر سنگ صافی که هیچ غباری به آن بند نمی‌شود درست نیست، و لیکن آنچه از آیه ظاهر است همان است که ما گفتیم(و خدا داناتر است!)

البته این را هم بگوئیم که نتیجه‌ای که صاحبان این نظریه گرفته‌اند مختص به احتمال و نظریه آنان نیست .

کیفیت وضوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم

در کافی به سند خود از زراره و بکیر روایت کرده که از امام باقر علیه السلام از **وضوی رسول خدا** پرسیدند، حضرت دستور داد طشتی - و یا ظرف کوچکی - آوردند که در آن آب بود، پس دست راست خود را در آب فرو برد، و مشتی از آن بر گرفت، و به صورت خود ریخت، و صورت خود را با آن شست، سپس دست چپ خود را در آب فرو برده مشتی از آن گرفت و به ساعد خود - یعنی مرفق به پائین - ریخت، و دست راست خود را با آن شست، ولی همواره دست را از بالا بپائین کشید، و هیچگاه از پائین به طرف مرفق نکشید، نه در دست راست و نه در دست چپ، سپس کف دست راست خود را در آب فرو برد، و مشتی آب بر گرفته به ذراع - مرفق تا سر انگشتان - خود ریخت، و در دست چپ همان کرد که در دست راست کرد، آنگاه سر و دو پای خود را با تری کف دستش مسح کرد، و آب جدیدی برای مسح به کار نبرد، آنگاه فرمود: نباید انگشتان را در زیر بند کفش برد، و سپس اضافه کرد که خدای تعالی می‌فرماید:« اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم،» و به حکم این فرمایش هیچ مقدار (و بفرموده فقها حتی سر سوزنی،) از صورت و دستها باید نشسته نماند، برای اینکه فرموده: بشوئید صورت و دستهایتان را تا مرفق‌ها. آنگاه فرموده: «فامسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین،» و به حکم این دستور اگر مقداری از سر و یا مقداری از روی دو پای خود را از اول سر انگشتان تا به کعب مسح کند کافی است، راوی می‌گوید: عرضه داشتم کعب پاها کجای آن است؟ فرمود: اینجا یعنی بند پا و پائین‌تر از ساق، پرسیدم: این چیست؟ (که نشان می‌دهی،) فرمود: این جزء استخوان ساق است، و کعب پائین‌تر از آن است، پرسیدیم: خدا تو را اصلاح کند آیا یك مشت آب برای شستن صورت و یك مشت برای شستن هر ذراع بس است؟ فرمود: آری، البته در صورتی که با منتهای دقت آن مشت آب را به همه ذراع و کف برسانی، البته با دو مشت این کار بهتر صورت می‌گیرد.

مؤلف: این روایت از روایات معروف است، عیاشی آن را از بکیر و زراره از امام باقر علیه‌السلام و در سندی دیگر مثل آن را از عبد الله بن سلیمان از ابی جعفر روایت کرده، و در معنای آن و معنای روایت سابق روایاتی دیگر هست.

در تفسیر برهان آمده که عیاشی از زرارة بن اعین و ابو حنیفه از ابی بکر بن حزم روایت کرده که گفت: مردی وضو گرفت و مسح پاها را بر چکمه خود کشیده، داخل مسجد شد، و به نماز ایستاد، علی علیه‌السلام آمد و با پای خود به گردن او زد، و فرمود: وای بر تو چرا بی وضو نماز می‌خوانی؟ آن مرد عرضه داشت: عمر بن خطاب به من چنین دستور داد، حضرت دست او را گرفته نزد عمر آورد، و با صدای بلند فرمود: ببین این شخص چه

چیزی از تو روایت می‌کند، عمر گفت: بله من به او گفتم چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم آنطور مسح کرد، حضرت فرمود: قبل از مائده یا بعد از آن؟ گفت: این را نمی‌دانم، فرمود: حال که نمی‌دانی پس چرا فتوا می‌دهی؟ مسح بر چکمه در سابق نازل شد(و در سوره مائده نسخ شد.)

(نکته بسیار عجیبی که در این روایت توجه خواننده را به خود جلب می کند این است که عمر بن خطاب در این روایت می گوید: رسول خـــدا از روی چکمه مسح کرد! نمی گوید که از روی چکمه پایش را شست! بعد چگونه آقایان فتوی صادر می کنند که پا را به جای مسح باید شست؟!- امین.)

مؤلف: در عهد عمر اختلاف در جواز و عدم جواز مسح بر روی کفش شایع بود، و نظر علی علیه‌السلام این بود که آن دستور به آیه سوره مائده نسخ شده، این نظریه از روایات این باب استفاده می‌شود، و به همین جهت از بعضی‌ها از قبیل براء و بلال و جریر بن عبد الله روایت شده که آنان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نقل کرده‌اند که آن جناب بعد از مائده نیز بر روی کفش و پاپوش مسح می‌کرده، و لیکن روایاتشان خالی از اشکال نیست، و گویا منشا اختلاف مذکور این پندار بوده که مدعیان نسخ دلیل ناسخ را غیر از آیه می‌دانند، و غیر آیه نمی‌تواند ناسخ باشد، در حالی که این پندار صحیح نیست و دلیل نسخ خود آیه مائده است برای اینکه آیه شریفه مسح بر قدم را واجب کرده، و معلوم است که پا افزار و کفش قدم نیست، و همین پاسخ را روایت بعدی داده است.

و در تفسیر عیاشی از محمد بن احمد خراسانی - وی بقیه راویان حدیث تا زمان امام را ذکر نکرده - روایت آورده که گفته است، مردی به حضور امیر المؤمنین علیه‌السلام آمد، و از مسح بر پا افزار پرسید، حضرت لحظه‌ای سر به پائین انداخت، آنگاه سر بلند کرد و فرمود: خدای تبارك و تعالی بندگان خویش را امر به طهارت فرموده، و آنرا در بین اعضای بدن تقسیم کرده، سهمی از آنرا به صورت، و سهمی به سر، و نصیبی به دو پا و بهره‌ای به دو دست داده، اگر پا افزار یکی از این اعضای بدن است می‌توانی آنرا مسح کنی.

کیفیت تیمم رسول الله (ص)

و نیز در همان کتاب از حسن بن زید از جعفر بن محمد علیهماالسلام روایت کرده که گفت: علی علیه‌السلام در عهد عمر بن خطاب در مساله مسح بر پا افزار مخالف سایرین بوده، آنها می‌گفتند: ما دیدیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلّم بر پا افزار خود مسح می‌کرد و حضرت در پاسخ هر کس که این استدلال را می‌کرد می‌پرسید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم قبل از نزول مائده چنین می‌کرد یا بعد از آن؟ می‌گفتند نمی‌دانیم، آن جناب می‌فرمود: ولی من می‌دانم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بعد از نزول سوره مائده دیگر بر پا افزار مسح نکرد و هر آینه مسح کردن بر پشت يك الاغ را بیشتر دوست

دارم تا مسح کردن بر پا افزار، آنگاه این آیه را تلاوت کرد:« یا ایها الذین آمنوا - تا آنجا که فرموده - المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین.»

هدف از تشریع طهارت های سه گانه

در تفسیر عیاشی از زراره روایت کرده که گفت: من از امام باقر علیه‌السلام از تیمم پرسیدم، فرمود: عمار بن یاسر روزی نزد رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم آمد و عرضه داشت: جنب شدم و آب نداشتم تا غسل کنم، حضرت فرمود: خوب بگو ببینم چه کردی؟ عرضه داشت: لباسهایم را کندم و توی خاك غلت زدم حضرت (شاید بعنوان مزاح،) فرمود: همانطور که الاغها غلت می‌زنند؟ سپس فرمود: خدای تعالی کیفیت تیمم را که بیان کرده و فرموده:« و امسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه،» آنگاه خود رسول خدا همه کف دو دست خود را بر صعید گذاشت، و سپس بر داشت بین دو چشم تا آخر دو ابروی خود مسح کرد، آنگاه کف هر دست را به پشت دست دیگر کشید، البته اول به پشت دست راست کشید.

« ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم !»

خدای تعالی نمی‌خواهد هیچگونه حرج و دشواری را بر شما تحمیل کند، در نتیجه می‌فهماند که در بین احکام دینی اصلا و به هیچ وجه حکمی حرجی و تحمیلی وجود ندارد، و به همین جهت خواستن حرج را نفی کرده، نه خود حرج را.

البته باید دانست که حرج دو جور است، یکی حرجی است که در ملاك حکم و مصلحت مطلوب از آن حکم پیدا می‌شود، که در این صورت حکم ذاتا حـــرجی صادر مي شود، و صاحب حکم حرج را هم می‌خواهد، چون حکم تابع ملاك و معیار خودش است، وقتی ملاك حرجی شد قهرا حکم هم حرجی می‌شود، مثل اینکه فرضا یك مربی به شخصی که تحت تربیت او است و می‌خواهد ملکه زهد و ترك لذت را در دل او پدید آورد، به او دستور دهد که از هیچ غذای لذت آوری استفاده نکند، که چنین حکمی در اصل حرجی است، زیرا ملاك آن حرجی است، جور دیگر از حرج، حرجی است که در ملاك حکم نیست، و قهرا خود حکم هم در اصل حرجی نبوده، ولی حرجی بودن از خارج و به علل اتفاقی بر آن عارض شده، در نتیجه بعضی از افراد حکم مذکور و یا به عبارتی برای بعضی از افراد حرجی شده است که در چنین فرضی حکم در خصوص آن افراد ساقط می‌شود، و در غیر آن افراد به اعتبار خود باقی است، مثل وجوب قیام در نماز برای کسی که کمردرد و یا پادرد گرفته، و ایستادن برایش دشوار و حرجی و مضر شده، که حکم قیام در خصوص وی ساقط می‌شود، و در مورد دیگران به اعتبار خود باقی است .

و اینکه خدای تعالی با آوردن کلمه لیکن از مطلب قبل که فرمود: خدا نمی‌خواهد بر شما حرج تحمیل کند اعراض کرد، خود دلیل بر این است که مراد از آیه شریفه این است که حرج را از ملاك حکم نفی کند و بفرماید: احکامی که خدای تعالی بر شما تکلیف کرده حرجی نیست و به منظور دشوار کردن زندگی شما تشریع نشده،(بلکه به این منظور تشریع

شده که شما را پاك کند،) وجه این دلالت این است که از ظاهر گفتار آیه بر می‌آید که مراد از احکام جعل شده، تطهیر شما و اتمام نعمت بر شما است، نعمتی که همان ملاك احکام است، نه اینکه مراد دشوار کردن زندگی بر شما باشد، و به همین جهت هر جا که دیدیم وضو و غسل بر شما حرجی و دشوار است مثلا آب نیست و پیدا کردن آب برایتان سخت است، و یا آب هست ولی استعمال آن دشوار است، ما در آنجا تکلیف وضو و غسل را بر داشته به جای آن تیمم را که در وسع شما است بر شما واجب می‌سازیم، و اما حکم طهارت که غرض اصلی ما است را به کلی از بین نمی‌بریم، این خود دلیل بر این است که ما طهارت شما و کامل کردن نعمت خود بر شما را می‌خواهیم، تا شاید شما شکر بگزارید.

تطهیر و اتمام نعمت

« و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون،» لازمه مطلبی که ما در معنای حرج نخواستن آوردیم این است که مراد از جمله:« یرید لیطهرکم،» این باشد که بفرماید غرض ما از تشریع وضو و غسل و تیمم تنها حاصل شدن طهارت در شما است، چون این سه دستور سه وسیله و سبب برای طهارت است، و این طهارت هر چه باشد غیر از پاکیزگی ظاهری و بر طرف شدن خبث و کثافات از بدن است، بلکه طهارتی است معنوی، که به وسیله یکی از این سه دستور حاصل می‌شود، و آنچه که در نماز شرط شده علاوه بر پاکی ظاهر بدن، همین طهارت معنوی است .

ممکن است از همین معنا استفاده کنیم که وقتی غرض، طهارت معنوی است، پس کسی که وضوی قبلیش نشکسته و هنوز آنرا دارد برای خواندن نماز بعدی دیگر حاجت به طهارت جدید ندارد، و این استفاده ما با اطلاق آیه منافات ندارد، زیرا تشریع منحصر در تکلیف وجوبی نیست، بلکه تکلیف استحبابی نیز تشریع می‌خواهد(در نتیجه می‌گوئیم به حکم اطلاق آیه وضو گرفتن برای هر نمازی خوب و مستحب است، هر چند که وضوی نماز قبلی باقی باشد، ولی واجب نیست، بلکه تنها در جائی واجب است که وضوی قبلی شکسته شده باشد.)

و اما اینکه فرمود:« و لیتم نعمته علیکم ...،» بطوری که در آیه «الیوم اکملت لکم دینکم ...،» فرموده، مراد از نعمت در آیه مورد بحث نعمت دین است، البته نه از حیث اجزای آن، یعنی تك تك معارف و احکامش، بلکه از حیث اینکه دین عبارت است از تسلیم خدا شدن در همه شؤون و این همان ولایت خدا بر بندگان و حکمرانیش در ایشان است، و این ولایت وقتی تمام می‌شود و به حد کمال می‌رسد که همه احکام دینی که قسمتی از آن طهارتهای سه‌گانه است را تشریع بفرماید.

از اینجا به روشنی به دست می‌آید که بین دو غایت و نتیجه‌ای که برای تشریع طهارتهای سه‌گانه ذکر شده یعنی جمله:« لیطهرکم،» و جمله « لیتم نعمته،» فرق هست، و آن این است که جمله اول غایت تشریع طهارتهای سه‌گانه به تنهائی را بیان می‌کند، چون پاك شدن نتیجه این سه دستور است، ولی جمله دوم نتیجه تشریع همه احکام را بیان می‌کند، که

سه دستور مزبور تنها سهم خود را از آن دارند، یعنی از میان همه احکام سه حکم و از میان همه نعمت‌های دینی سه نعمتند، پس در حقیقت دو نتیجه نام برده یکی خصوصی است و دیگری عمومی.

و بنا بر این معنای آیه چنین می‌شود: خدای تعالی نمی‌خواهد بدون جهت بار شما را سنگین کند، بلکه می‌خواهد با جعل طهارتهای سه‌گانه دو کار کرده باشد، اول اینکه برای شما پاکیزگی را که خاصیت خصوص این سه دستور است حاصل کرده باشد، دوم اینکه نعمت عمومیش را که همان نعمت دین است با تشریع این سه حکم تتمیم کرده باشد، شاید شما خدای را بر نعمتش شکر کنید و خدای تعالی شما را خالص برای خود بسازد(دقت بفرمائید!)

(مستند: آیه ۶ و ۷ سوره مائده المیزان ج : ۵ ص : ۳۵۳)

سنت هاي باقيمانده از ابراهيم عليه السلام

در طهارت و نظافت

در تفسیر عیاشی در ذیل آیه: " قل بل ملة ابراهیم حنیفا ... "، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: حنیفیت ابراهیم در اسلام است.

و از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: حنیفیت کلمه جامعی است که هیچ چیز را باقی نمی‌گذارد، حتی کوتاه کردن شارب، و ناخن گرفتن و ختنه کردن از حنیفیت است.

و در تفسیر قمی است که خدا حنیفیت را بر ابراهیم علیه‌السلام نازل کرد و آن عبارتست از ده حکم در پاکیزگی، پنج حکم آن از گردن ببالا، و پنج دیگر از گردن بپائین، اما آنچه مربوط است به سر:

" ۱ ـ زدن شارب ۲ ـ نتراشیدن ریش ۳ ـ طم مو ٤ ـ مسواك ۵ ـ خلال "

و آنچه مربوط است به بدن:

" ۱ ـ گرفتن موی بدن ۲ ـ ختنه کردن ۳ ـ ناخن گرفتن

٤ ـ غسل از جنابت ۵ ـ طهارت گرفتن با آب"

این است حنیفیت طاهره‌اي که ابراهیم آورد، و تاکنون نسخ نشده، و تا قیامت نسخ نخواهد شد.

مؤلف: طم مو بمعنای اصلاح سر و صورت است، و در معنای این روایت و قریب به آن احادیث بسیاری در کتب شیعه و سنی آمده است.

(مستند: آیه ۱۳۵ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ٤۷۳)

بخش دوم

روزه

فصل اول

تشریع روزه

تشریع روزه در اسلام و ادیان پیشین

- « يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِب عَلَيْكمُ الصيَامُ كَمَا كُتِب عَلى الَّذِينَ مِن قَبْلِكمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُون،
- أَيَّاماً مَّعْدُودَتٍ فَمَن كانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ عَلى سفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طعَامُ مِسكِينٍ فَمَن تَطوَّعَ خَيراً فَهُوَ خَيرٌ لَّهُ وَ أَن تَصومُوا خَيرٌ لَّكمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُون،
- شهْرُ رَمَضانَ الَّذِى أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَمَن شهِدَ مِنكُمُ الشهْرَ فَلْيَصمْهُ وَ مَن كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلى سفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكمُ الْيُسرَ وَ لا يُرِيدُ بِكمُ الْعُسرَ وَ لِتُكمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكبرُوا اللَّهَ عَلى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكمْ تَشكُرُونَ،

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما واجب شده همانطور که بر اقوام قبل از شما واجب شده بود شاید با تقوا شوید،

- و این روزهائی چند است، پس هر کس از شما مریض و یا مسافر باشد باید ایامی دیگر بجای آن بگیرید و اما کسانی که به هیچ وجه نمی‌توانند روزه بگیرند عوض روزه برای هر روز يك مسکین طعام دهند و اگر کسی عمل خیری را داوطلبانه انجام دهد برایش بهتر است و اینکه روزه بگیرید برایتان خیر است اگر بنای عمل کردن دارید!

- و آن ایام کوتاه ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده تا هدایت مردم و بیاناتی از هدایت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر کس این ماه را درك کرد باید روزه‌اش بگیرد و هر کس مریض و یا مسافر باشد بجای آن چند روزی از ماههای دیگر بگیرد خدا برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری نخواسته و منظور این است که عده سی روزه ماه را تکمیل کرده باشید و خدا را در برابر اینکه هدایتتان کرد تکبیر گفته و شاید شکرگزاری کرده باشید ! »

سیاق این سه آیه دلالت دارد بر اینکه هر سه با هم نازل شده و به هم متصلند، و نظیر کلام واحدی هستند که یك غرض را دربردارند، و آن غرض عبارت است از بیان **وجوب روزه ماه رمضان.**

قسمتی از گفتار این سه آیه به منزله زمینه‌چینی برای قسمت دیگر آن است، یعنی دو آیه اول به منزله مقدمه است برای آیه سوم، چون در آیه سوم تکلیفی واجب می‌شود که صاحب کلام، اطمینان ندارد از اینکه شنونده از اطاعت آن سرپیچی نکند، برای اینکه تکلیف نامبرده تکلیفی است که بالطبع برای مخاطب، شاق و سنگین است، و به این منظور، دو آیه اول از جملاتی ترکیب شده که هیچ یك از آنها از هدایت ذهن مخاطب به تشریع روزه رمضان خالی نیست، بلکه در همه آنها به تدریج ذهن شنونده را به سوی آن توجه می‌دهد، و به این وسیله اضطراب ذهن او را از بین می‌برد، و در نتیجه علاقمند به روزه می‌کند، تا با اشاره به تخفیف و تسهیلی که در تشریع این حکم رعایت شده، و نیز با ذکر فوائد و خیر دنیوی و اخروی که در آن است، حدت و شدت دلخواهی و استکبار او را بشکند .

و بهمین جهت بعد از آنکه در جمله:" یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام،" مساله وجوب روزه بر مسلمانان را خاطرنشان کرد، بلافاصله فرمود:" کما کتب علی الذین من قبلکم،" و فهمانید که شما مسلمانان نباید از تشریع روزه وحشت کنید، و آن را گران بشمارید، چون این حکم منحصر به شما نبوده، بلکه حکمی است که در امتهای سابق نیز تشریع شده بود .

" **لعلکم تتقون،**" یعنی علاوه بر اینکه عمل به این دستور، همان فائده‌ای را دارد که شما به امید رسیدن به آن ایمان آوردید، و آن، عبارت است از تقوا، و علاوه بر این، این عمل که گفتیم در آن، امید تقوا برای شما هست، همچنانکه برای امتهای قبل از شما بود، عملی نیست که تمامی اوقات شما را و حتی بیشتر اوقاتتان را بگیرد، بلکه عملی است که در ایامی قلیل و معدود انجام می‌شود، " ایاما معدودات."

علاوه بر این ما در تشریع این حکم رعایت اشخاصی را هم که این تکلیف برایشان طاقت‌فرسا است کرده‌ایم، و اینگونه افراد باید به جای روزه فدیه بدهند، آنهم فدیه مختصری که همه بتوانند بدهند، و آن عبارت است از طعام یك مسکین " فمن کان منکم مریضا او علی سفر... فدیة طعام مسکین."

و وقتی این عمل هم خیر شما را در بردارد، و هم تا جائی که ممکن بوده رعایت آسانی آن شده خیر شما در این است که بطوع و رغبت خود روزه را بیاورید، و بدون کراهت و سنگینی و بی‌پروا انجامش دهید" فمن تطوع خیرا فهو خیر له،" برای اینکه عمل نیك را بطوع و رغبت انجام دادن بهتر است، از اینکه به کراهت انجام دهند .

بنابر آنچه گفته شد زمینه گفتار در دو آیه اول مقدمه است برای آیه سوم که می‌فرماید:

- " فمن شهد منکم الشهر فلیصمه !
- پس هر کس این ماه را درك کرد باید روزه‌اش را بگیرد! "

از آنجائیکه حکم روزه عبارت است از محرومیت نفس از بزرگترین مشتهیات، و مهمترین تمایلاتش، یعنی خوردن و نوشیدن و جماع، محرومیت از آنها ثقیل بر طبع و مصیبتی برای نفس آدمی است، لذا شارع در توجیه حکم ناگزیر از این است که قبلا برای شنوندگان - با در نظر گرفتن اینکه عموم مردمند و بیشتر مردم عوام و پیرو مشتهیات نفسند - مقدمه‌ای بچیند، و دلهاشان را علاقه‌مند بدان سازد، تا تشنه پذیرش آن شوند.

منظور از بیان " یا ایها الذین آمنوا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! " توجه دادن مردم به صفت ایمانشان است، خواست بفهماند با توجه به اینکه دارای ایمانید باید هر حکمی را که از ناحیه پروردگارتان می‌آید بپذیرید، هر چند که بر خلاف مشتهیات، و ناسازگار با عادات شما باشد.

" کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم. "

کلمه کتابت معنایش معروف است، لیکن گاهی کنایه می‌شود از واجب شدن عملی، و یا تصمیم بر عملی و یا قضای حتمی که بر چیزی رانده شده است.

کلمه صیام و صوم به معنای خودداری از عمل است، مثلا صوم از خوردن و از نوشیدن و از جماع و از سخن گفتن و از راه رفتن و امثال آن به معنای خودداری از آنها است، و چه بسا در معنای آن این قید را اضافه کرده باشند، که به معنای خودداری از خصوص کارهائی است که دل آدمی مشتاق آن باشد، و اشتهای آن را داشته باشد .

معنای صوم در اصل لغت خودداری از خصوص چنین کارهائی بوده، و لیکن بعدها در شرع در خصوص خودداری از کارهای معینی استعمال شده، و آن هم خودداری از طلوع فجر تا مغرب و توأم با نیت است .

مراد از جمله " الذین من قبلکم،" امتهای گذشته دارای ملت و دین است البته نه همه آنها، و قرآن کریم معین نکرده که این امتها کدامند، چیزی که هست از ظاهر جملة " کما کتب ...،" بر می‌آید که امتهای نامبرده اهل ملت و دین بوده‌اند که روزه داشته‌اند.

از تورات و انجیل موجود در دست یهود و نصارا هیچ دلیلی که دلالت کند بر وجوب روزه بر این دو ملت دیده نمی‌شود، تنها در این دو کتاب فرازهائی است که روزه را مدح می‌کند، و آن را عظیم می‌شمارد .

و اما خود یهود و نصارا را می‌بینیم که تا عصر حاضر در سال چند روز به اشکالی مختلف روزه می‌گیرند، یا از خوردن گوشت و یا از شیر و یا از مطلق خوردن و نوشیدن خودداری می‌کنند.

و نیز در قرآن کریم داستان روزه زکریا و قصه روزه مریم از سخن گفتن آمده است.

در غیر قرآن، مساله روزه از اقوام بی دین نیز نقل شده، همچنانکه از مصریان قدیم و یونانیان و رومیان قدیم و حتی وثنی‌های هندی تا به امروز نقل شده، که هر یك برای خود روزه‌ای داشته و دارند، بلکه می‌توان گفت عبادت و وسیله تقرب بودن روزه از اموری است که فطرت آدمی به آن حکم می‌کند.

وثنی‌ها به منظور تقرب و ارضای آلهه خود و در هنگامی که جرمی مرتکب می‌شدند به منظور خاموش کردن فوران خشم خدایان روزه می‌گرفتند، و همچنین وقتی حاجتی داشتند به منظور برآمدنش دست به این عبادت می‌زدند و این قسم روزه در حقیقت معامله و مبادله بوده، عابد با روزه گرفتن احتیاج معبود را بر می‌آورده تا معبود هم حاجت عابد را برآورد، و یا او رضایت این را به دست می‌آورده، تا این هم رضایت او را حاصل کند.

ولی در اسلام روزه معامله و مبادله نیست، برای اینکه خدای عزوجل بزرگتر از آن است که در حقش فقر و احتیاج و یا تاثر و اذیت تصور شود، و سخن کوتاه آنکه خدای سبحان بری از هر نقص است، پس هر اثر خوبی که عبادتها داشته باشند، حال هر عبادتی که باشد تنها عاید خود عبد می‌شود نه خدای تعالی و تقدس، همچنانکه اثر سوء گناهان نیز هر چه باشد به خود بندگان برمی‌گردد:

" ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها."

این معنائی است که قرآن کریم در تعلیماتش بدان اشاره می‌کند، و آثار اطاعتها و نافرمانی‌ها را به انسان بر می‌گرداند انسانی که جز فقر و احتیاج چیزی ندارد، و باز قرآن در باره‌اش می‌فرماید:

" یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی! "

فائده روزه: لعلکم تتقون!

در خصوص فایده روزه، همین برگشتن آثار اطاعت به انسان را در جمله: " **لعلکم تتقون**" بیان کرده، می‌فرماید: **فائده روزه تقوا است،** و آن خود سودی است که عاید خود شما می‌شود.

فائده داشتن تقوا مطلبی است که احدی در آن شك ندارد، چون هر انسانی به فطرت خود این معنا را درك می‌کند که اگر بخواهد به عالم طهارت و رفعت متصل شود، و به مقام بلند کمال و روحانیت ارتقاء یابد، اولین چیزی که لازم است بدان ملتزم شود این است که از اسفار گسیختگی خود جلوگیری کند، و بدون هیچ قید و شرطی سرگرم لذت‌های جسمی و شهوات بدنی نباشد، و خود را بزرگتر از آن بداند که زندگی مادی را هدف بپندارد، و سخن کوتاه آنکه از هر چیزی که او را از پروردگار تبارك و تعالی مشغول سازد بپرهیزد .

و این تقوا تنها از راه روزه و خودداری از شهوات بدست می‌آید، و نزدیك‌ترین راه و مؤثرترین رژیم معنوی و عمومی‌ترین آن بطوریکه همه مردم در همه اعصار بتوانند از آن بهره‌مند شوند، و نیز هم اهل آخرت از آن رژیم سود ببرد، و هم شکم‌بارگان اهل دنیا، عبارت است از خودداری از شهوتی که همه مردم در همه اعصار مبتلای بدانند، و آن عبارت است از شهوت شکم از خوردن و آشامیدن، و شهوت جنسی که اگر مدتی از این سه

چیز پرهیز کنند، و این ورزش را تمرین نمایند، به تدریج نیروی خویشتن‌داری از گناهان در آنان قوت می‌گیرد و نیز به تدریج بر اراده خود مسلط می‌شوند، آن وقت در برابر هر گناهی عنان اختیار از کف نمی‌دهند، و نیز در تقرب به خدای سبحان دچار سستی نمی‌گردند، چون پر واضح است کسی که خدا را در دعوتش به اجتناب از خوردن و نوشیدن و عمل جنسی که امری مباح است اجابت می‌کند، قهرا در اجابت دعوت به اجتناب از گناهان و نافرمانی‌ها شنواتر، و مطیع‌تر خواهد بود، این است معنای آنکه فرمود: **" لعلکم تتقون ! "**

زمان روزه: ایّاماً معدودات

نکره آمدن ایام و اتصاف آن به صفت معدودات برای این است که بفهماند تکلیف نامبرده ناچیز و بدون مشقت است، تا به این وسیله مکلف را در انجام آن دل و جرأت دهد، و از آنجا که آیه: " شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن ...،" بیان ایام است، قهرا مراد از ایام معدودات همان ماه رمضان خواهد بود.

قضاي روزه

- « فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر....»

روزه بر شما واجب شده، و نیز عدد معینی در آن رعایت شده، و همانطور که از اصل روزه رفع ید نمی‌شود، از عدد آن نیز صرفنظر نمی‌شود، پس اگر در ایام رمضان عارضه‌ای چون مرض و سفر پیش آید که حکم وجوب روزه را در آن ایام معدوده یعنی ایام رمضان بردارد از این ایام معدوده صرفنظر نمی‌شود، و باید به همان عدد در سایر روزها روزه گرفت، و این همان حقیقتی است که آیه سوم یعني " و لتکملوا العدة ...،" متعرض آن است، پس جمله:" ایاما معدودات...،" همانطور که معنای ناچیز بودن ایام را افاده می‌کند، این معنا را هم افاده می‌کند که همین عدد ناچیز رکنی است که در غرض و حکم روزه ماخوذ شده است .

اینکه فرمود: " او علی سفر، " برای اشاره به این معنا بوده که آن مسافری روزه‌اش شکسته می‌شود که در حال حاضر مسافر باشد، نه در گذشته(مثل کسی که در سفر ده روز در محلی اقامت کرده است، که چنین کسی قبلا مسافر بوده، و فعلا مقیم است، و روزه‌اش صحیح است،) و نه در آینده(مثل کسی که می‌خواهد بعد از ظهر حرکت کند که چنین کسی روزه آن روزش صحیح است.)

بیشتر دانشمندان و علمای اهل سنت گفته‌اند: از آیة " فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر...،" استفاده می‌شود که مسافر می‌تواند روزه نگیرد، نه اینکه روزه گرفتن برایش حرام است، پس مریض و مسافر، هم می‌توانند روزه بگیرند، و هم

اینکه افطار نموده به همان عدد از روزهای دیگر سال روزه بگیرند. لیکن این حرف صحیح نیست، زیرا گفتیم ظاهر جملة " فعدة من ایام اخر- کسی که مریض و مسافر باشد باید چند روزی در ایام دیگر سال روزه بگیرد،" عزیمت است، نه رخصت، یعنی از ظاهر آن بر می‌آید که مریض و مسافر نباید در رمضان روزه بگیرند، و این معنا از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نیز روایت شده، و مذهب جمعی از صحابه از قبیل عبد الرحمان بن عوف، و عمر بن خطاب، و عبد الله بن عمر، و ابی هریرة، و عروة بن زبیر نیز همین است، پس جمله نامبرده حجتی است علیه علمای نامبرده از اهل سنت.

ایشان برای توجیه نظریه خود چیزی در آیه تقدیر گرفته گفته‌اند، تقدیرش " فمن کان مریضا او علی سفر فافطر فعدة من ایام اخر،" است، یعنی هر کس مریض یا مسافر باشد، و به همین جهت افطار کرده باشد، به همان عدد از روزهای دیگر روزه بگیرد.

این تقدیر دو اشکال دارد، اول اینکه اصولا همانطوری که گفته‌اند تقدیر گرفتن خلاف ظاهر است، وقتی گوینده‌ای سخن می‌گوید تمامی کلماتی که در افاده منظورش دخالت دارد در کلام خود می‌آورد، و چیزی را نگفته نمی‌گذارد، مگر آنکه به اتکاء قرینه‌ای که در کلامش هست یك کلمه را حذف کند، چون یقین دارد خواننده یا شنونده با وجود آن قرینه می‌فهمد که فلان کلمه حذف شده است و اما بدون قرینه دست به چنین حذفی نمی‌زند .

اشکال دوم اینکه: به فرضی که تسلیم شویم و قبول کنیم که کلمه "فافطر" در آیه حذف شده، تازه این کلام هم دلالتی بر رخصت ندارد. کدام شنونده‌ای از عبارت " و هر کس مریض یا مسافر باشد، و افطار کرده باشد در ایامی دیگر روزه بگیرد،" می‌فهمد روزه در سفر و مرض جایز است؟ آری نهایت چیزی که از عبارت " فمن کان مریضا او علی سفر فافطر،" در این مقام (که به گفته سایر مفسرین نیز مقام تشریع است،" استفاده می‌شود، این است که افطارش گناه نبوده چون جایز بوده، البته جواز به معنای اعم از وجوب و استحباب و اباحه، جوازی که با وجوب و استحباب و اباحه می‌سازد، و اما اینکه به معنای سومی یعنی الزامی نبودن افطار باشد به هیچ وجه لفظ آیه بر آن دلالت ندارد، بلکه باز هم بر خلاف آن دلالت می‌کند، چون قانونگذار حکیم در مقام تشریع خود، هرگز در بیان آنچه باید بیان کند کوتاهی نمی‌کند، و این خود روشن است.

کفّاره روزه: فدیه طعام مسکین

- " و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین!"

کلمه یطیقون به معنای به کار بستن تمامی قدرت در عمل است که لازمه آن این است که عمل نامبرده آنقدر دشوار باشد، که همه نیروی انسان در انجامش مصرف شود، در نتیجه معنای جمله " و علی الذین یطیقونه،" این است که هر کس روزه برایش مشقت داشته باشد.

کلمه فدیه به معنای بدل و عوض است و در اینجا به معنای عوض مالی است، که همان طعام مسکین یعنی سیر کردن یك مسکین گرسنه است از غذائی که خود انسان

می‌خورد، البته نه آن غذای ساده‌ای که گاهی می‌خورد، و نه آن غذای لذیذی که باز گاه گاه می‌خورد، بلکه از غذای متوسطی که غالبا استفاده می‌کند، و حکم این فدیه نیز مانند حکم قضای روزه مریض و مسافر واجب است، چون تعبیر " وعلی الذین،" تعبیری است که وجوب تعیینی را می‌رساند، نه تخییری و نه رخصت را.

(بعضی از مفسرین گفته‌اند جمله نامبرده نیز رخصت را می‌رسانده و سپس نسخ شده چون خدای سبحان در اول، همه مردم را که می‌توانند روزه بگیرند مخیر کرد بین روزه گرفتن و کفاره دادن از هر روز به طعام يك مسكين، چون مردم در آن ایام عادت به روزه نداشتند، بعدها که رفته رفته عادت کردند، این آیه به وسیله آیه:" فمن شهد منكم الشهر فليصمه ...،" نسخ شد.

بعضی دیگر از همین مفسرین گفته‌اند: تنها نسبت به اشخاص توانا نسخ شد و قرار شد حتما روزه بگیرند، و اما مثل پیر زن و پیرمرد سالخورده و زن حامله و زن بچه شیرده آیه نسخ نشد، و حکم جواز افطار و فدیه دادن باقی ماند.

و به جان خودم اینگونه تفسیرها بازی کردن با قرآن و پاره پاره کردن آیات آن است، و اگر خواننده عزیز در آیات سه‌گانه مورد بحث دقت کند خواهد دید که هر سه يك غرض را دنبال می‌کند، و يك سیاق متصل و جملاتی به هم پیوسته و بیانی روشن دارد، آنگاه اگر این کلام واحد و پیوسته را با نظریه این مفسرین تطبیق دهد، خواهد دید که دیگر آن سیاق پیوسته را ندارد، جملاتش با یکدیگر متنافی است، اولش آخرش را نقض می‌کند، يك جا می‌گوید:" کتب علیکم الصیام،" روزه بر شما واجب شده، دنبالش می‌گوید آنهائی که می‌توانند روزه بگیرند می‌توانند افطار نموده به جای آن طعام دهند، و در آخر می‌گوید: روزه بر همه شما واجب است تا حکم آخری ناسخ حکم فدیه نسبت به خصوص قادران باشد، و حکم فدیه نسبت به غیر قادران به حال خود باقی بماند، با اینکه در آیه شریفه بنا بر این تصویر حکم غیر قادرین اصلا بیان نشده است. مگر اینکه کسی بگوید کلمه "یطیقونه" قبل از نسخ شدن به معنای قدرت داشتن است، و بعد از نسخ به معنای قدرت نداشتن، و این پیدا است که چقدر بی‌پایه است!!!

و سخن کوتاه اینکه بنا بر این باید جمله:" و علی الذین یطیقونه ...،" که در وسط آیات قرار گرفته ناسخ جمله: " کتب علیکم الصیام،" در اول آیات باشد، که با آن تنافی دارد، آن وقت این سؤال پیش می‌آید که چرا بدون هیچ علتی حکم ناسخ را مقید به کسانی کرده که توانائی ندارند!!!

و نیز لازمه این تفسیر این است که جمله:" فمن شهد منكم الشهر فليصمه،" تنها ناسخ حکم کسانی باشد که قادر بر روزه‌اند، نه آنهائی که از روزه عاجزند با اینکه ظاهر عبارت ناسخ مطلق است، هم قادر را شامل می‌شود و هم عاجز را، علاوه بر اینکه اصلا منسوخ شامل حکم عاجز نبود، تا ناسخ بخواهد آن حکم را برای عاجز باقی بدارد، و این تالی فاسدها فاحش‌ترین تالی فاسدهایند!!!

حال اگر علاوه بر نسخهائی که از آقایان برای تو خواننده عزیز نقل کردیم، نسخ‌های دیگری که در باره این سه آیه ذکر کرده‌اند اضافه کنی، آن وقت تفسیری عجیب خواهی دید! و آن نسخ‌ها این است که گفته‌اند جمله: " شهر رمضان" ناسخ جمله:" ایاما معدودات " است، و جمله: " ایاما معدودات " هم ناسخ جمله " کتب علیکم الصیام " است .)

فَمَن تَطَوَّعَ خَيراً فَهُوَ خَيرٌ لَّهُ !

« هر کس عمل خیر را بطوع بیاورد بهتر است! »

کلمه تطوع (طوع) مقابل معنای کراهت، به این معنا است که انسان کاری را به رضا و رغبت خود انجام دهد. معنای داوطلب بودن هم بر آن اضافه می‌شود. پس تطوع به معنای این است که انسان خودش داوطلبانه کاری را انجام دهد که اطاعت خدا هم هست، بدون اینکه در انجام آن کراهتی داشته باشد، و اظهار ناراحتی و گرانباری کند، حال چه اینکه آن عمل الزامی و واجب باشد و چه غیر الزامی و مستحب.

این معنای اصلی کلمه تطوع بوده، پس اگر می‌بینیم که فعلا در خصوص افعال مستحب استعمال می‌شود يك اصطلاحی است جدید، که بعد از نزول قرآن در بین مسلمانان رائج گشته، و منشاش هم این بوده که معمولا عمل نیکی که يك مسلمان داوطلبانه انجام می‌دهد عمل مستحب است، و اما عمل واجب هر چه هم که بطوع و رغبت انجام شود باز بوئی از اکراه و اجبار در آن هست .

کلمه تطوع همانطور که دیگران هم گفته‌اند دلالتی بر خصوص استحباب ندارد، نه ماده‌اش و نه هیاتش، در نتیجه می‌توان گفت حرف فاء که در آغاز جمله آمده جمله را فرع و نتیجه معنائی می‌کند که از کلام سابق استفاده می‌شد، و معنای مجموع کلام - و خدا داناتر است - این می‌شود:

- ” روزه بر شما واجب شده است، و در آن خیر و صلاح شما رعایت شده، علاوه بر اینکه با داشتن این فریضه شما هم جزء امتهائی می‌شوید که قبل از شما بودند، با این تفاوت که در این فریضه تخفیف و تسهیلی برای شما منظور شده است، پس آن را بطوع و رغبت بیاورید، نه با کراهت، چون هر کس عمل خیر را بطوع بیاورد بهتر است تا همان عمل را به کُره بیاورد. “

« وَ أَن تَصومُوا خَيرٌ لَّكمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُون.»

- با روزه‌ای که بر شما واجب شده تطوع کنید، و آن را داوطلبانه بیاورید، که تطوع به کار خیر بهتر است، و روزه هم که خیر شما است پس تطوع به روزه هم خیری علاوه بر خیر دیگر است .

(مستند:آیه ۱۸۳ تا ۱۸۵ سوره بقره المیزان ج ۲ ص ۳)

فصل دوم

ماه مبارک رمضان

ماه روزه و نزول قرآن

- « شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ الْقُرْءَانُ هُدًی لِّلنَّاسِ وَ بَیِّنَتٍ مِّنَ الْهُدَی وَ الْفُرْقَانِ فَمَن شهِدَ مِنکُمُ الشهْرَ فَلْیَصمْهُ وَ مَن کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلی سفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَیَّامٍ أُخَرَ یُرِیدُ اللَّهُ بِکمُ الْیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکمُ الْعُسرَ وَ لِتُکمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُکبرُوا اللَّهَ عَلی مَا هَدَاکُمْ وَ لَعَلَّکمْ تَشکُرُونَ!
- و آن ایام کوتاه ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده تا هدایت مردم و بیاناتی از هدایت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر کس این ماه را درك کرد باید روزه‌اش بگیرد و هر کس مریض و یا مسافر باشد بجای آن چند روزی از ماههای دیگر بگیرد خدا برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری نخواسته و منظور این است که عده سی روزه ماه را تکمیل کرده باشید و خدا را در برابر اینکه هدایتتان کرد تکبیر گفته و شاید شکرگزاری کرده باشید!»

ماه رمضان نهمین ماه از ماههای سال قمری و عربی است، که بین ماه شعبان و شوال واقع است، و در قرآن کریم از ماههای دوازده‌گانه غیر از ماه رمضان نام هیچ ماه دیگری نیامده است.

کلمه **قرآن** اسم کتابی است که خدای تعالی آنرا بر پیامبر گرامیش **محمد** صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نازل کرده، و به این جهت آن را قرآن نامیده که قبلا از جنس خواندنیها نبود، و به منظور اینکه درخور فهم بشر شود نازلش کرد و در نتیجه کتابی خواندنی شد، چنانکه فرمود: " انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون!" این کلمه هم بر مجموع قرآن اطلاق می‌شود و هم بر اجزای آن .

کلمه نزول به معنای پائین آمدن و وارد شدن از نقطه بلند است، و فرق میان انزال و تنزیل این است که انزال به معنای نازل کردن دفعی و یك پارچه است، و تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی است. آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه قرآن یك پارچه در ماه رمضان نازل شده است، و از طرف دیگر ظاهر آیه شریفه " و قرآنا فرقناه لتقراه علی الناس علی

مکث، و نزلناه تنزیلا،" دلالت دارد بر اینکه همین قرآن بعد از آنکه بشری و خواندنی و مفصل شد، در مجموع مدت دعوت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم یعنی در مدت تقریبا بیست و سه سال **به تدریج** نازل شده است.

دستور روزه گرفتن در ماه رمضان

- « فمن شهد منكم الشهر فليصمه !»

کلمه شهادت به معنای حاضر بودن در جریان، و اطلاع یافتن از آن است، و شاهد ماه رمضان بودن، به این معنا است که انسان همچنان زنده و هوشیار بماند، تا ماه رمضان فرا رسد، و آدمی از فرا رسیدنش آگاه شود، و این شهادت هم نسبت به تمامی ماه صادق است، و هم نسبت به بعضی از آن، مانند این که آدمی در اوائل ماه، مسافر باشد و در اواخر آن حاضر شود.

تحریم روزه مسافر و مریض، و تشریع قضای آن

- « و من كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر!"

وارد ساختن این جمله در آیه مورد بحث از قبیل تکرار به منظور تاکید و غیره نیست، چون دو آیه قبلی در مقام بیان حکم نبودند، و تنها در مقام زمینه‌چینی بودند، و فقط آیه سوم حکم را بیان می‌کند، پس آیه سوم مشتمل بر جمله تکراری نیست .

" يريد الله بكم اليسر، و لا يريد بكم العسر، و لتكملوا العدة..." گویا این جمله می‌خواهد مجموع مطالب آیه را تعلیل کند، هم استثنا شدن مریض و مسافر و افطار کردن آن دو در ماه رمضان را، و هم روزه گرفتن در ایام دیگر سال را، چیزی که هست اینکه جمله اول مطلب اول را تعلیل می‌کند و می‌فرماید چون خدا سهولت را برایتان خواسته، و جمله آخر یعنی " و لتكملوا العدة،" مطلب بعد را و می‌فرماید اینکه گفتیم به همان عدد از روزهای دیگر سال را روزه بگیرید برای این بود که تکمیل سی روز امری واجب است .

تقدیر کلام این است که " اگر ما شما را دستور دادیم که در سفر و مرض روزه را بخورید برای این بود که بار تکلیف شما را سبك كنيم، و هم برای اینکه عدد سی روزه را تکمیل کرده باشیم،" و بعید نیست که ایراد جمله:"و لتكملوا العدة،" باعث شده که دیگر مانند آیه قبلی حکم آن صورت را که روزه طاقت‌فرسا باشد بیان نکند، چون هم بیان آیه قبلی برای اینجا نیز کافی بود و هم عبارت " سختی براي شما نخواسته،" دلالت بر آن می‌کرد.

" ولتكبروا الله على ما هديكم و لعلكم تشكرون ...،" ظاهر دو جمله مورد بحث این است که می‌خواهند غایت و نتیجه اصل روزه را بیان کنند، نه حکم استثنای مریض و مسافر را، چون وقتی می‌بینیم جمله شهر رمضان را مقید کرد به جمله: " الذی انزل فیه القرآن ... "، می‌فهمیم که **میان وجوب روزه رمضان و نازل شدن قرآن در رمضان یك نحوه ارتباط و**

پیوستگی وجود دارد، در نتیجه برگشت معنای غایت به این می‌شود که تلبس و اشتغال به روزه برای اظهار کبریائی حق تعالی است به خاطر اینکه قرآن را بر ایشان نازل فرمود، و ربوبیت خود و عبودیت بندگان را اعلام داشت، و نیز بدین منظور بود که در مقابل اینکه به سوی حق هدایتشان فرموده و با کتاب خود برایشان حق را از باطل جدا کرده، شکرش را بجای آورند.

و چون روزه وقتی متصف به این صفت می‌شود، یعنی وقتی شکر نعمت‌های خدا می‌شود که مشتمل بر حقیقت معنای روزه باشد، یعنی از روی اخلاص انجام شود، و روزه‌دار از آلودگیهای طبیعت پاك باشد، و از بزرگترین مشتهیات نفس چشم بپوشد، لذا دنبال آیه فرمود:" و لتکبروا الله علی ما هدیکم!" برای اینکه تکبیر و بزرگداشت خدا با صورت روزه هم انجام می‌شود، چه اینکه این صورت، حقیقت هم داشته باشد و یا نداشته باشد، و بهمین جهت مساله شکر را با کلمه" لعل- امید است،" از تکبیر جدا کرد، و فرمود،" و لتکبروا الله علی ما هدیکم، و لعلکم تشکرون،" همانطور که در اول آیات، در باره روزه فرمود: **لعلکم تتقون!**

روایات رسیده در مورد روزه و تحلیل آن

در حدیث قدسی (یعنی احادیثی که سلسله سندش منتهی به خود خدای تعالی می‌شود،) آمده: که خدای تعالی فرمود: روزه فقط برای من است، و من خود جزای آن را می‌دهم!

مؤلف: این روایت را شیعه و سنی البته با مختصر اختلافی نقل کرده‌اند و وجه اینکه روزه برای خدای سبحان است این است که تنها عبادتی است که از امور عدمی تشکیل می‌شود، بخلاف عبادتهای دیگر، از قبیل نماز، و حج و امثال آن، که از امور وجودی ترکیب می‌یابد، و یا حداقل امور وجودی هم در آنها دخالت دارند، و معلوم است که فعل وجودی نمی‌تواند محض و خالص در اظهار عبودیت عبد و ربوبیت رب سبحان باشد، چون خالی از نقایص مادی و آفت محدودیت و اثبات انانیت نیست، و ممکن است در انجام آن قصد غیر خدا هم به میان آید، و سهمی از آن را برای غیر خدا انجام دهد، چنانکه در موارد ریا و سمعه و سجده برای غیر خدا این آفت‌ها مشاهده می‌شود، بخلاف عملی که همه‌اش نفی است، یعنی روزه که عبارت است از نخوردن، ننوشیدن، و فلان و بهمان نکردن، که صاحبش خود را بالاتر از اسارت در برابر مادیات می‌بیند، و با خویشتن‌داری خود را از لوث شهوات نفس پاك نگه می‌دارد، و این امور عدمی چیزی نیست که غیر خدا هم سهمی از آن داشته باشد، زیرا امری است تنها میان بنده و پروردگارش و طبعا کسی جز خدا از آن با خبر نمی‌شود.

و اینکه فرموده: " و انا اجزی به،" اگر کلمه اجزی را به صیغه معلوم بخوانیم، یعنی " من جزای آن را می‌دهم!" آن وقت دلالت می‌کند بر اینکه در دادن اجر به بنده، کسی

میان او و خدا فاصله و واسطه نمی‌شود، همانطور که بنده هم در بندگی و عبادت خدا به وسیله روزه کسی را دخیل قرار نداد، و نگذاشت کسی از روزه‌داریش با خبر شود، چنانکه در باره صدقه آمده است: صدقه را تنها خدا می‌گیرد، و بین صدقه دهنده و خدا کسی واسطه نیست، و در قرآن هم آمده:" و یاخذ الصدقات!"

و اما اگر اجزی را به صیغه مجهول بخوانیم، معنایش این می‌شود:" خود من جزای روزه قرار می‌گیرم! " آن وقت عبارت کنایه می‌شود از نزدیکی روزه‌دار به خدای تعالی .

از عنبسة العابد روایت شده که گفت: رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در ایامی که از دنیا رفت، در این رسم و برنامه بود که همه‌ساله شعبان و رمضان و سه روز از هر ماه را روزه می‌گرفت .

مؤلف : اخبار از طریق اهل بیت علیهم‌السلام در این باب بسیار است، و این همان روزه سنتی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌گرفت و گرنه روزه واجب تنها همان روزه رمضان است.

در تفسیر عیاشی از صباح بن نباته روایت شده که گفت: من به امام صادق علیه‌السلام عرضه داشتم: ابن ابی یعفور به من دستور داد چند مساله را از شما بپرسم حضرت پرسید آن مسائل چیست؟ عرضه داشتم: او از شما می‌پرسد: وقتی ماه رمضان آمد و من در منزل باشم آیا جایز است مسافرت کنم؟ فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: " فمن شهد منکم الشهر فلیصمه!" پس هر کس ماه رمضان را درك کند و در میان خانواده‌اش باشد نمی‌تواند مسافرت کند، مگر برای حج و یا عمره، و یا برای طلب مالی که می‌ترسد اگر به دنبالش نرود تلف بشود.

مؤلف : و این نکته استفاده لطیفی است که امام از اطلاق آیه برای حکم کراهت سفر کرده است چون مسافرت در رمضان جایز است اما با کراهت.

و در کافی از علی بن الحسین علیهماالسلام روایت آورده که فرمود: اما روزه در سفر و در حال مرض، عامه در آن اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: مریض و مسافر می‌تواند روزه بگیرد، و بعضی دیگر گفته‌اند نباید بگیرد، طایفه سوم گفته‌اند مختار است، اگر خواست بگیرد و اگر نخواست نگیرد، ولی ما می‌گوئیم باید در این دو حال حتما روزه را بشکند، و افطار کند. (منظور این است که روزه نباید بگیرد، پس اگر در سفر و یا حال مرض روزه بگیرد روزه‌اش درست نیست باید آن چند روز را دوباره قضا کند.) برای اینکه خدای عزوجل می‌فرماید:" فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر . "

مؤلف : این روایت را عیاشی نیز نقل کرده است.

و در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه‌السلام روایت آورده که در تفسیر جمله "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه،" فرموده: چقدر این بیان برای کسی که تعقلش کند روشن است! برای اینکه در عبارتی کوتاه این معنا را رسانده، که هر کس ماه رمضان را درك کرد باید روزه‌اش را بگیرد، و هر کس در ماه رمضان مسافرت کرد باید روزه‌اش را بخورد.

مؤلف : روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در اینکه مریض و مسافر حتما باید روزه‌اش را بخورد بسیار زیاد است، و این مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است، بخلاف علمای اهل سنت که روزه رمضان را برای مسافر و مریض اختیاری می‌دانند، و آیه شریفه بطوریکه خواننده توجه فرمود بر مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام دلالت دارد .

و نیز در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت آمده که گفت: من از امام علیه‌السلام از معنای جمله:" و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین،" پرسیدم فرمود: منظور بیماران و سالخوردگانی است که توانائی روزه گرفتن ندارند.

و باز در همان تفسیر از امام باقرعلیه‌السلام در تفسیر همان آیه نقل کرده که فرمود: منظور سالخورده و کسی است که عطش آزارش می‌دهد.

و نیز در همان تفسیر از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: منظور زنی است که از جان فرزندش بترسد و سالخوردگانی که روزه برایشان طاقت‌فرسا باشد.

مؤلف : روایات در تفسیر آیه، از ائمه علیهم‌السلام بسیار است، و در روایت ابی بصیر مراد از مریض آن بیمارانی‌اند که قبل از ایام ماه رمضان بیمار باشند و نتوانند قضای روزه رمضان را در سایر ایام سال بجا آورند، چون واضح است که کلمه مریض در جمله: " فمن کان منکم مریضا،" شامل مریض نامبرده نمی‌شود، و کلمه عطاش که در روایت آمده به معنای بیماری عطش است که ظاهرا همان مرض قند باشد.

مترجم: باز در همان تفسیر از سعید از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که فرمود: در عید فطر هم تکبیر هست، عرضه داشتم تکبیر که غیر از روز قربان نیست، فرمود: چرا در عید فطر هم هست، لیکن مستحب است که در مغرب و عشاء و فجر و ظهر و عصر و دو رکعت نماز عید گفته شود.

و در کافی از سعید نقاش روایت کرده که گفت امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای من در شب عید فطر تکبیر هست، اما واجب نیست بلکه مستحب است، می‌گوید، پرسیدم این تکبیر در چه وقت مستحب است؟ فرمود در شب عید در مغرب و عشا و در نماز صبح و نماز عید آنگاه قطع می‌شود، می‌گوید عرضه داشتم: چگونه تکبیر بگویم؟ فرمود، می‌گوئی:

" الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر،
الله اکبر و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا ! "

و منظور از کلام خدا که می‌فرماید: " و لتکملوا العدة،" همین است، چون معنایش این است که نماز را کامل کنید و خدا را در برابر اینکه هدایتتان کرده تکبیر کنید، و تکبیر همین است که بگوئید:" الله اکبر، لا اله الا الله، والله اکبر، ولله الحمد!" راوی می‌گوید در روایت دیگری آمده که تکبیر آخر را چهار بار باید گفت.

مؤلف : اختلاف این دو روایت که یکی تکبیر را در ظهر و عصر نیز مستحب می‌داند و دیگری نمی‌داند ممکن است حمل شود بر مراتب استحباب، یعنی دومی مستحب باشد، و اولی مستحب‌تر، و اینکه فرمود: منظور از " و لتکملوا العدة،" اکمال نماز است

شاید منظور این باشد که با خواندن نماز عید، عدد روزه را تکمیل کنید و باز خود تکبیرات را بگوئید، که خدا شما را هدایت کرد، و این با معنائی که ما از ظاهر جمله،" و لتکبروا الله علی ما هدیکم ...،" فهمیدیم منافات ندارد، برای اینکه کلام امام استفاده حکم استحبابی از مورد وجوب است، نظیر آنکه در سابق در جمله:" فمن شهد منکم الشهر فلیصمه،" گذشت، که گفتیم از آن، کراهت مسافرت در ماه رمضان برای کسی که اول ماه را درك کند استفاده کرده‌اند، و اختلاف آخر تکبیرات در دو جای روایت اخیر مؤید این احتمال است که بعضی داده و گفته‌اند در جمله:" و لتکبروا الله علی ما هدیکم،" تکبیر به دلیل اینکه با حرف علی متعدی شده متضمن معنای حمد است .

و در کافی از حفص بن غیاث از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که گفت: از آن جناب از کلام خدای عزوجل پرسیدم، که می‌فرماید:" شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن،" چطور می‌فرماید قرآن در ماه رمضان نازل شد، با اینکه در دو دهه بین اول و آخرش نازل شده؟ امام علیه‌السلام فرمود: قرآن در ماه رمضان یك باره به بیت المعمور نازل شد و سپس در طول بیست سال به تدریج به زمین نازل گردید، آنگاه فرمود: رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرموده صحف ابراهیم در اولین شب از ماه رمضان نازل شد، و تورات در روز ششم رمضان، و زبور در هیجدهم رمضان و قرآن در بیست و سوم از ماه رمضان نازل شده است.

مؤلف : این روایت را که کافی از امام صادق و آن جناب از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نقل کرده است. الدرالمنثور به چند طریق آن را از **واثلة بن اسقع** از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نقل کرده است.

و نیز در کافی و فقیه از یعقوب روایت کرده که گفت: مردی را شنیدم که از امام صادق علیه‌السلام از شب قدر می‌پرسید، که آیا گذشته و یا همه‌ساله هست؟ فرمود: اگر شب قدر از بین برود، و برداشته شود، قرآن هم برداشته می‌شود.

و در الدر المنثور از ابن عباس روایت کرده که در باره ماه رمضان و لیله مبارکه و لیله قدر گفت: لیله قدر همان لیله مبارکه است که در ماه رمضان واقع است، که در آن ماه قرآن کریم از ذکر به بیت المعمور نازل شد، و بیت المعمور همان موقع ستارگان در آسمان دنیا است، که قرآن در آنجا قرار گرفت، و سپس به تدریج به رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نازل شد، قسمتی در امر و قسمتی در نهی و آیاتی در باره جنگها نازل می‌شد .

مؤلف : این معنا از غیر ابن عباس مانند سعید بن جبیر نیز روایت شده، و از گفتار ابن عباس چنین بر می‌آید که این نظریه خود را از آیات قرآنی استفاده کرده، مانند آیه: **و الذکر الحکیم** و آیات: **و کتاب مسطور فی رق منشور والبیت المعمور والسقف المرفوع** و آیات: **فلا اقسم بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون!** و آیه: **و زینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظا** ! که ارتباط گفتار ابن عباس با همه این آیات روشن است، تنها نقطه ابهامی که در کلام وی هست و معلوم نیست از کجای قرآن استفاده کرده، این است که گفته: محل ستارگان، آسمان اول، و موطن قرآن است، و دلالت آیات سوره واقعه بر این معنا روشن نیست . بله در روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام‌آمده که بیت

المعمور در آسمان است.

مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که احادیث هم مانند قرآن کریم محکم و متشابه دارد، و اشاره و رمز در میان احادیث بسیار شایع است، و مخصوصا در مثل اینگونه حقایق (که فهم بشر از درکش عاجز است،) مانند لوح و قلم و حجب و آسمان و بیت معمور و بحر مسجور، لا جرم بر يك فرد دانشمند لازم است که برای بدست آوردن معنای واقعی کلام سعی کند قرائن کلام را به دست آورد .

(مستند:آیه ۱۸۵ سوره بقره المیزان ج ۲ ص ۱۸)

شب هاي ماه رمضان

- " أُحِلَّ لَكمْ لَيْلَةَ الصيَامِ الرَّفَث إِلى نِسائكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَ أَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكمْ كُنتُمْ تخْتَانُونَ أَنفُسكمْ فَتَاب عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنكُمْ فَالْئَنَ بَشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كتَب اللَّهُ لَكُمْ وَ كلُوا وَ اشرَبُوا حَتى يَتَبَينَ لَكُمُ الْخَيْط الأَبْيَض مِنَ الخْ َيْطِ الأَسوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصيَامَ إِلى الَّيْلِ وَ لا تُبَشِرُوهُنَّ وَ أَنتُمْ عَكِفُونَ فى الْمَسجِدِ تِلْك حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوهَا كَذَلِك يُبَينُ اللَّهُ ءَايَتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.

- در شب روزه‌داری نزدیکی کردنتان با همسرانتان حلال شد ایشان پوشش شما و شما پوششی هستید برای آنان، خدا دانست که شما همواره با انجام این عمل نافرمانی و در نتیجه به خود خیانت می‌کردید پس از جرمتان گذشت و این حکم را از شما برداشت حالا دیگر می‌توانید با ایشان درآمیزید و از خدا آنچه از فرزند که برایتان مقدر کرده طلب کنید و از آب و غذا در شب همچنان استفاده کنید تا سفیدی شفق از سیاهی شب برایتان مشخص شود و آنگاه روزه بدارید و روزه را تا شب به کمال برسانید و نیز هنگامی که در مسجدها اعتکاف می‌کنید با زنان نیامیزید اینها که گفته شد حدود خداست زنهار که نزدیك آن مشوید. اینچنین خدا آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا شاید با تقوا شوند."

کلمه رفث به معنای تصریح به هر سخن زشتی است که تنها در بستر زناشوئی به زبان می‌آید، و در غیر آن مورد گفتنش نفرت‌آور و قبیح است، لیکن در اینجا به معنای آن الفاظ نیست بلکه کنایه است از عمل زناشوئی، و این از ادب قرآن کریم است، و همچنین الفاظ دیگری که در قرآن برای فهماندن عمل زناشوئی بکار رفته، از قبیل: مباشرت، دخول، مس، لمس، اتیان و قرب؛ همه الفاظی است که به طریق کنایه بکار رفته، و همچنین کلمه وطی و کلمه جماع که این دو نیز در غیر قرآن الفاظی است کنایتی هر چند که کثرت استعمال آن در عمل زناشوئی، از حد کنایه بیرونش کرده، و آن را تصریح در آن عمل ساخته است، نظیر لفظ فرج و غائط که به معنای معروف امروزش از همین قبیل است یعنی

در آغاز کنایه بوده، بعد تصریح شده، و اگر کلمه رفث را با حرف الی متعدی کرده، با اینکه احتیاج به آن نداشت، برای این بود که بطوریکه دیگران هم گفته‌اند معنای افضا را متضمن بود .

" هن لباس لکم و انتم لباس لهن،" ظاهر از کلمه لباس همان معنای معروفش می‌باشد، یعنی جامه‌ای که بدن آدمی را می‌پوشاند و این دو جمله از قبیل استعاره است، برای اینکه هر يك از زن و شوهر طرف دیگر خود را از رفتن به دنبال فسق و فجور و اشاعه دادن آن در بین افراد نوع جلوگیری می‌کند، پس در حقیقت مرد لباس و ساتر زن است، و زن ساتر مرد است.

و این خود استعاره‌ای است لطیف که با انضمامش به جمله:" احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم ...،" لطافت بیشتری به خود می‌گیرد، چون انسان با جامه عورت خود را از دیگران می‌پوشاند، و اما خود جامه از نظر دیگران پوشیده نیست، همسر نیز همینطور است، یعنی هر يك دیگری را از رفث به غیر می‌پوشاند، ولی رفث خودش به او دیگر پوشیده نیست، چون لباسی است متصل به خودش، و چسبیده به بدنش.

" علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم، فتاب علیکم و عفی عنکم!"

جمله: " انکم کنتم تختانون – به خود خیانت مي کردید ...،" دلالت بر معنای استمرار دارد، در نتیجه می‌فهماند که از روز تشریع حکم صیام این خیانت در میان مسلمین مستمر و دائمی بوده، یعنی بطور سری خدا را نافرمانی و به خود خیانت می‌کرده‌اند، و اگر این خیانتشان نافرمانی خدا نبود، دنبالش آیه توبه و عفو نازل نمی‌شد، و این توبه و عفو هر چند صریح در این نیست که قبلش نافرمانی و معصیتی بود، لیکن مخصوصا با در نظر گرفتن اینکه هر دو کلمه با هم جمع شده‌اند، ظهور در این معنا دارد .

بنا بر این آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه قبل از نزول این آیه حکم روزه این بوده که در شب روزه زناشوئی هم حرام بوده، و با نازل شدن این آیه حلیت آن تشریع و حرمتش نسخ شده، همچنانکه جمعی از مفسرین نیز این را گفته‌اند، و جمله" احل لکم ...،" و همچنین جمله:" کنتم تختانون ...،" و جمله: " فتاب علیکم و عفا عنکم،" و جمله:" فالان باشروهن ...،" همه اشعار و بلکه دلالت بر این نسخ دارد.

" فالان باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم !"

امر در این آیه چون بعد از منع واقع شده، طبق نظریه علماءاصول تنها بر جواز دلالت دارد، نه وجوب، و می‌فهماند از هم اکنون رفث با زنان در شبهای رمضان جایز است، در اول آیه هم فرموده بود:" احل لکم- این کار برایتان حلال است."

کلمه ابتغاء به معنای طلب کردن است، و منظور از طلب کردن آنچه خدا نوشته است، طلب فرزند است، که خدای سبحان آن را نوشته و مقرر کرده، که نوع انسانی این کار را از راه جماع انجام دهد، و جنس بشر را با تجهیز شهوت و اشتیاق به مباشرت مفطور بر این عمل کرده، و به این وسیله ایشان را مسخر و رام در مقابل این عمل نموده

است.

البته کمتر کسی در حین عمل توجه به فرزنددار شدن دارد، بیشتر منظورشان شهوت‌رانی است،(غافل از اینکه خدای تعالی در بین این دو سنگ آرد خود را می‌گیرد، و قضای خود را به کرسی می‌نشاند!) همچنانکه افراد منظورشان از اکل و شرب لذت بردن از غذا است و غافلند از اینکه این جذبه و رابطه بین انسان و غذا را خدا قرار داده، تا زندگی بشر بقا یافته، بدنش نمو کند، این همان تسخیر الهی است .

فجر صادق، آغاز روز روزه داران

- " و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر!"

کلمه فجر دو مصداق دارد یکی فجر اول که آن را فجر کاذب می‌گویند چون دوام ندارد، بعد از اندکی از بین می‌رود، و شکلش شکل دم گرگ است، وقتی آن را بالا می‌گیرد، و بهمین جهت آن را ذنب السرحان می‌نامند. عمودی از نور است که در آخر شب در ناحیه شرقی افق پیدا می‌شود، و این وقتی است که فاصله خورشید از دایره افق به هیجده درجه زیر افق برسد، آنگاه به تدریج رو به گسترش نهاده از بین می‌رود، و چون ریسمانی سفید رنگ به آخر افق می‌افتد، و به صورت فجر دوم در می‌آید، که آن را فجر دوم یا **فجر صادق** می‌نامند، و بدین جهت صادقش می‌گویند، که از آمدن روز خبر می‌دهد، و متصل به طلوع خورشید است .

از اینجا معلوم شد که مراد از خیط ابیض، فجر صادق است، و جمله: "حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود،" از قبیل استعاره است، یعنی سفیدی گسترده و افتاده در آخر افق تاریك را تشبیه به ریسمانی سفید، و تاریکی را تشبیه به ریسمانی سیاه کرده است و آن خط سفید مجاور خط سیاه قرار دارد .

باز از اینجا معلوم می‌شود که مراد از این جمله تحدید اولین وقت طلوع فجر صادق است، برای اینکه بعد از آنکه شعاع نور روز بالا می‌آید، هر دو خیط از بین می‌رود، دیگر نه خیطی سفید می‌ماند و نه خیطی سیاه.

از فجر تا به شب یك عبادت تمام است!

بعد از آنکه تحدید روزه به فجر دلالت کرد بر اینکه بعد از روشن شدن و پیدایش فجر، روزه واجب می‌شود، دیگر مجددا سخنی از این وجوب به میان نیاورد، تا رعایت اختصار گوئی کرده باشد، تنها آخر روزه را تحدید کرد، و فرمود: " الی اللیل " و جمله " اتموا" دلالت دارد بر اینکه روزه امری است واحد و بسیط، و نصف بردار نیست، بلکه از فجر تا به شب یك عبادت تمام است، نه اینکه عبادتی باشد مرکب از چند امر که هر کدام

عبادتی جداگانه باشند، و فرق بین تمام و کمال هم همین است، که اولی دلالت می‌کند بر انتهای وجود چیزی که مرکب از اجزاء و آثار نیست، و دوم بر انتهای وجود چیزی که مرکب از اجزائی است که هر جزئش اثری مستقل دارد .

اعتکاف و شرایط آن

اعتکاف به معنای ملازمت در مکان است (می‌گویند فلانی در خانه خود عکوف کرده، یعنی هیچ بیرون نمی‌آید و یا فلانی در مسجد اعتکاف کرده، یعنی مسجد را رها نمی‌کند، و بیرون نمی‌آید.)

و اعتکاف عبادت مخصوصی است که یکی از احکامش این است که باید معتکف از مسجد بیرون نیاید، مگر برای عذری موجه، یکی دیگر این است که باید در ایام اعتکاف روزه بگیرد، و چون جای این توهم بود که به حکم آیه قبلی معتکف می‌تواند در شب با زنان در آمیزد، برای دفع این توهم فرمود:" ولا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد - در حالی که در مساجد اعتکاف کرده‌اید شبها با زنان نیامیزید!" و اینکه گفتیم می‌توانید درآمیزید مربوط به ایام روزه غیر اعتکاف بود.

" تلك حدود الله فلا تقربوها ! "

- **از احکام روزه تجاوز نکنید !**

کلمه حد در اصل به معنای منع است، و معنای منع در همه موارد استعمال و مشتقات این کلمه دیده می‌شود.

و نهی از نزدیك شدن به حدود خدا کنایه است از اینکه مردم نباید آنها را مرتکب شوند، و به آن حدود تجاوز نمایند، و معنای آیه این است که نزدیك این گناهان که همان اکل و شرب و جماع باشد مشوید، و یا این است که از این احکام و حرمت‌های الهیه که برایتان بیان فرمود یعنی احکام روزه تجاوز نکنید، و نگذارید روزه شما به وسیله تجاوز از حدود خدا و ترك تقوا ضایع گردد.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: یعنی خوردن و آمیختن با زنان در شبهای ماه رمضان بعد از خواب حرام بود، حتی اگر کسی بعد از نماز شام هنوز افطار نکرده خوابش می‌برد و آنگاه بیدار می‌شد، دیگر نمی‌توانست چیزی بخورد، و اما عمل زناشوئی شب و روز حرام بود، در این میان مردی از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم‌که نامش خوات بن جبیر انصاری و برادر عبد الله بن جبیر بود، همان که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم او را با پنجاه نفر از تیراندازان موکل بر دهانه دره

احد کرده بود، رفقایش گریختند، و او با یازده نفر دیگر پای‌مردی کردند تا در همان دهانه دره شهید شدند.

برادر این عبد الله یعنی خوات بن جبیر در جنگ خندق پیرمردی ناتوان بود، و با زبان روزه با رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم‌کار می‌کرد، هنگام عصر نزد خانواده‌اش آمد و پرسید: هیچ خوردنی نزد شما یافت می‌شود؟ گفتند: خوابت نبرد تا برایت طعامی درست کنیم، ولی تهیه غذا طول کشید، و او را خواب ربود، در حالی که هنوز افطار نکرده بود، همینکه بیدار شد به خانواده‌اش گفت: طعام خوردن بر من حرام شد، دیگر امشب نمی‌توانم چیزی بخورم، صبح که شد به سر کار خود در خندق رفت، و به کار حفر خندق پرداخت و از شدت ضعف بی‌هوش شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم وضع او را دید و به حالش رقت آورد.

از سوی دیگر جوانانی بودند که در شب رمضان پنهانی با همسران خود مباشرت می‌کردند، لذا خدای تعالی به منظور تخفیف بر این دو طایفه این آیه را نازل کرد، که:" احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نساءکم ...،" که در آن مباشرت با زنان در شب‌های ماه رمضان حلال شد، و آیه:" حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر،" که خوردن و آشامیدن را تا جدا شدن سفیدی روز از سیاهی شب حلال کرد.

مؤلف: اینکه در روایت داشته (یعنی خوردن و آمیختن با زنان در شبهای ماه رمضان بعد از خواب حرام بود - تا آنجا که فرمود - در این میان مردی ...) از کلام راوی است، نه کلام امام، و این معنا به روایات دیگری نیز نقل شده، که کلینی و عیاشی و دیگران آن را آورده‌اند، و در همه آنها آمده که سبب نازل شدن آیه:" و کلوا و اشربوا ...،" داستان خوات بن جبیر انصاری بود، و سبب نازل شدن آیه:" احل لکم ...،" عملی بود که جوانان مسلمین انجام می‌دادند .

روایات در این معنا از طرق عامه و خاصه و همچنین روایات مربوط به اعتکاف و حرمت جماع در رمضان بسیار زیاد است.

(مستند: آیه ۱۸۷ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ٦٤)

شب قدر

- « بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ! إِنَّا أَنزَلْنَهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا أَدْرَاك مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ، لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِّنْ أَلْفِ شهْرٍ، تَنزَّلُ الْمَلَئکَةُ وَ الرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبهِم مِّن کلّ أَمْرٍ، سلَمٌ هِیَ حَتی مَطلَعِ الْفَجْرِ.
- به نام خداوند رحمان و رحیم! ما این قرآن عظیم الشان را در شب قدر نازل کردیم، و تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر و بالاتر است، در این شب فرشتگان و روح به اذن خدا از هر فرمان(و دستور الهی و سرنوشت خلق) نازل می‌شوند، این شب رحمت و سلامت و تهنیت است تا

صبحگاه.»

این سوره نزول قرآن در شب قدر را بیان می‌کند، و آن شب را تعظیم نموده از هزار ماه بالاتر می‌داند، چون در آن شب ملائکه و روح نازل می‌شوند.

ظاهر آیه این است که می‌خواهد بفرماید: همه قرآن را در شب قدر نازل کرده، نه بعضی از آیات آن را، مؤیدش هم این است که تعبیر به انزال کرده، که ظاهر در اعتبار یکپارچگی است، نه تنزیل که ظاهر در نازل کردن تدریجی است.

در کلام خدای تعالی آیه‌ای که بیان کند لیله مذکور چه شبی بوده دیده نمی‌شود بجز آیه:« **شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن**،» که می‌فرماید: قرآن یکپارچه در ماه رمضان نازل شده، و با انضمام آن به آیه مورد بحث معلوم می‌شود **شب قدر یکی از شبهای ماه رمضان است.**

در این سوره آن شبی که قرآن نازل شده را شب قدر نامیده، و ظاهرا مراد از قدر تقدیر و اندازه‌گیری است، پس شب قدر شب اندازه‌گیری است، خدای تعالی در آن شب حوادث يك سال را یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می‌کند: زندگی، مرگ، رزق، سعادت، شقاوت و چیزهایی دیگر از این قبیل را مقدر می‌سازد. آیه سوره دخان هم که در وصف شب قدر است بر این معنا دلالت دارد:« فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین رحمة من ربك! » چون فرق، به معنای جدا سازی و مشخص کردن دو چیز از یکدیگر است، و فرق هر امر حکیم جز این معنا ندارد که آن امر و آن واقعه‌ای که باید رخ دهد را با تقدیر و اندازه‌گیری مشخص سازند.

و از این استفاده می‌شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی که قرآن در آن شبش نازل شد نیست، بلکه با تکرر سنوات، آن شب هم مکرر می‌شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدری هست، که در آن شب امور سال آینده تا شب قدر سال بعد اندازه گیری و مقدر می‌شود. علاوه بر این، کلمه یفرق به خاطر اینکه فعل مضارع است استمرار را می‌رساند، در سوره مورد بحث هم که فرموده: شب قدر از هزار ماه بهتر است و نیز فرموده: ملائکه در آن شب نازل می‌شوند مؤید این معنا است.

منظور از بهتر بودن شب قدر از هزار شب به طوری که مفسرین تفسیر کرده‌اند بهتر بودنش از حیث فضیلت عبادت است، و مناسب با غرض قرآن هم همین معنا است، چون همه عنایت قرآن در این است که مردم را به سوی خدا نزدیك، و به وسیله عبادت زنده کند، و زنده‌داری آن شب با عبادت بهتر است از عبادت هزار شب. ممکن است همین معنا را از آیه سوره دخان نیز استفاده کرد، چون در آنجا شب قدر را پر برکت خوانده، و فرموده:« انا انزلناه فی لیلة مبارکة.»

ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارشان نازل می‌شوند، در حالی که نزولشان را ابتدا می‌کنند و هر امر الهی را صادر می‌نمایند.

اگر منظور از امر مذکور هر امر کونی و حادثه‌ای باشد که باید واقع گردد، آیه را چنین معنا می‌دهد: ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل می‌شوند برای خاطر تدبیر امری از امور عالم.

« سلام هی حتی مطلع الفجر!» کلمه سلام و سلامت به معنای عاری بودن از آفات ظاهری و باطنی است. پس جمله« **سلام هی،**» اشاره است به اینکه عنایت الهی تعلق گرفته است به اینکه رحمتش شامل همه آن بندگانی بشود که به سوی او روی می‌آورند، و نیز به اینکه در خصوص شب قدر باب نقمتش و عذابش بسته باشد، به این معنا که عذابی جدید نفرستد. و لازمه این معنا آن است که طبعا در آن شب کید شیطان‌ها هم مؤثر واقع نشود، همچنان که در بعضی از روایات هم به این معنا اشاره رفته است.

در تفسیر برهان از شیخ طوسی از ابوذر روایت آورده که گفت: به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم عرضه داشتم یا رسول الله آیا شب قدر شبی است که در عهد انبیاء بوده و امر بر آنان نازل می‌شده و چون از دنیا می‌رفتند نزول امر در آن شب تعطیل می‌شده است؟ فرمود: نه بلکه شب قدر تا قیامت هست.

در مجمع البیان است که از حماد بن عثمان از حسان ابن ابی علی نقل شده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام از شب قدر پرسیدم، فرمود در نوزدهم رمضان و بیست و یکم و بیست و سوم جستجویش کن!

مؤلف: در معنای این روایات روایاتی دیگر نیز هست، و در بعضی از اخبار تردید بین دو شب شده، یکی بیست و یکم و دیگری بیست و سوم، مانند روایتی که عیاشی از عبد الواحد از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است.

و از روایاتی دیگر استفاده می‌شود که **شب قدر خصوص بیست و سوم** است، و اگر معینش نکرده‌اند به منظور تعظیم امر آن بوده، تا بندگان خدا با گناهان خود به امر آن اهانت نکنند.

و نیز در تفسیر عیاشی در روایت عبد الله بن بکیر از زراره از یکی از دو امام باقر و صادق علیهماالسلام آمده که فرمود: شب بیست و سوم همان شب جهنی است، و حدیث جهنی این است که گفت: به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم عرضه داشتم: منزل من از مدینه دور است، دستورم بده در شب معینی داخل مدینه شوم فرمود: شب بیست و سوم داخل شو.

مؤلف: حدیث جهنی که نامش عبد الله بن انیس انصاری بود، از طرق اهل سنت نیز روایت شده، و سیوطی آن را در الدر المنثور از مالك و بیهقی نقل کرده است.

و در کافی به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: امام صادق علیه‌السلام فرمود: **تقدیر در نوزدهم، ابرام در شب بیست و یکم، و امضا در شب بیست و سوم است.**

آنچه همه روایات مختلفی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده در آن اتفاق دارند این است که: **شب قدر تا روز قیامت باقی است، و همه‌ساله تکرار می‌شود، و نیز لیلة القدر شبی از شبهای رمضان، و نیز یکی از سه شب نوزده و بیست و یك و بیست و سه است.**

(مستند: آیه ۱ تا ۵ سوره قدر المیزان ج : ۲۰ ص : ۵۵۹)

بخش سوم

حـــج

فصل اول

خانه خدا و آیات واضح در آن

فرمان حج

- **" و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا !**
- و بر هر کس که مستطیع باشد، زیارت آن خانه واجب است **! "**

این آیه متضمن تشریع حج در قرآن است، البته نه تشریع ابتدائی و بی‌سابقه، بلکه تشریع امضائی نسبت به تشریع قبلی ابراهیم علیه‌السلام، چون این مراسم در زمان ابراهیم علیه‌السلام تشریع شد و آیه:" و اذن فی الناس بالحج ... !" از آن تشریع خبر می‌دهد.
(مستند: آیه ۹۶ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۵۴۱)

اولین خانه برای عبادت خدا

- " إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَ هُدًى لِّلْعَلَمِينَ فِيهِ ءَايَت بَيِّنَتٌ مَّقَامُ إِبْرَهِيمَ وَ مَن دَخَلَهُ كانَ ءَامِناً،
- وَلِلَّهِ عَلى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيْهِ سبِيلاً وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنىٌّ عَنِ الْعَلَمِينَ!

- اولین خانه عبادتی که برای مردم بنا نهاده شد، آن خانه‌ای است که در مکه واقع است، خانه‌ای پر برکت که مایه هدایت همه عالمیان است، در آن خانه آیاتی روشن و مقام ابراهیم هست و هر کس داخل آن شود، ایمن است،
- و بر هر کس که مستطیع باشد زیارت آن خانه واجب است، و هر کس به این حکم خدا کفر بورزد، خدا از همه عالم بی‌نیاز است!"

" ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة ...،" کعبه قبل از سایر معابد برای عبادت ساخته شده چون این خانه را ابراهیم ساخت و بیت المقدس را سلیمان بنا نهاد که قرنها بعد از ابراهیم بوده است.

کلمه بیت معنایش معروف است و مراد از وضع بیت برای مردم، ساختن و معین کردن آن برای عبادت مردم است، برای اینکه مردم آن را وسیله‌ای قرار دهند برای پرستش

خدای سبحان، و از دور و نزدیك به همین منظور به طرف آن روانه شوند و یا به طرف آن عبادت کنند، و آثاری دیگر بر آن مترتب سازند .

همه اینها از تعبیر به بکه (که به معنای محل ازدحام است،) استفاده می‌شود و می‌فهماند که مردم برای طواف و نماز و سایر عبادات و مناسك، پیرامون این خانه ازدحام می‌کنند. و اما اینکه این اولین خانه‌ای باشد که بر روی زمین برای انتفاع مردم ساخته شده باشد لفظ آیه بر آن دلالت ندارد، و نمی‌رساند که قبل از مکه، هیچ خانه‌ای ساخته نشده بود.

مراد از کلمه بکه زمین مکه است، و اگر آن را بکه خوانده، برای این است که مردم در این سرزمین ازدحام می‌کنند، و چه بسا گفته باشند که بکه همان مکه است.

معنی مبارک بودن و هدایت بودن کعبه

کلمه **مبارك** از برکت است و برکت به معنای خیر بسیار، و مبارك به معنای محلی است که خیر کثیر بدانجا افاضه می‌شود.

این کلمه هر چند در برکات دنیوی و اخروی هر دو استعمال می‌شود، الا اینکه از ظاهر مقابل قرار گرفتنش با جمله هدی للعالمین بر می‌آید که: مراد از آن افاضه برکات دنیوی است، که عمده آن وفور ارزاق و بسیار شدن انگیزه‌ها برای عمران و آباد کردن آن، با حضور و تجمع در آن برای زیارت و عبادت و نیز انگیزه‌ها برای احترام آن است.

این بود معنای مبارك بودن بیت، و اما هدایت بودنش به این است که خدای تعالی با تاسیس آن و تشریع عباداتی در آن، سعادت آخرتی مردم را به ایشان نشان دهد و علاوه بر آن ایشان را به کرامت و قرب خدا برساند.

و بیت الحرام از روزی که به دست ابراهیم ساخته شد، این خاصیت هدایت را داشته و همواره مقصد قاصدان و معبد عابدان بوده است.

سابقه تشریع حج در زمان ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم دلالت می‌کند بر اینکه حج و مراسمش برای اولین بار در زمان ابراهیم علیه‌السلام و بعد از فراغتش از بنای آن تشریع شد و خدای تعالی در این باره فرمود:" و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود ! "

و نیز در خطاب به ابراهیم می‌فرماید:

- " و اذن فی الناس بالحج یاتوك رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق! "

و این آیه به طوری که ملاحظه می‌کنید دلالت دارد بر اینکه این اعلام و دعوت با اجابت عموم مردم، چه نزدیکان و چه مردم دور از عشایر و قبایل روبرو خواهد شد.

سابقه حج در زمان موسی علیه السلام

و نیز قرآن دلالت می‌کند بر اینکه این شعار الهی تا زمان شعیب، بر استقرار و معروفیتش در بین مردم باقی بوده است .

برای اینکه در گفت و گوئی که از موسی و شعیب حکایت می‌کند، از قول شعیب می‌فرماید:" انی ارید ان انکحك احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندك،" که منظورش از حج یك سال است، و این نیست مگر به خاطر اینکه در آن تاریخ سالها به وسیله حج شمرده می‌شده و با تکرر حج، مکرر می‌شده است.

ایام جاهلیت، و ادامه مراسم حج

و همچنین در دعوت ابراهیم، ادله زیادی به چشم می‌خورد که دلالت می‌کند بر اینکه خانه کعبه همواره معمور به عبادت و آیتی در هدایت بوده است.

در جاهلیت عرب هم کعبه مورد احترام و تعظیم بوده و به عنوان اینکه حج جزء شرع ابراهیم است، به زیارت حج می‌آمدند و تاریخ گویای این است که این معنا اختصاص به عرب جاهلیت نداشته بلکه سایر مردم نیز کعبه را محترم می‌دانستند و این خود فی نفسه هدایتی است برای اینکه باعث توجه مردم به خدا و ذکر اوست.

کعبه بعد از ظهور اسلام

و اما بعد از ظهور اسلام که امر واضحتر است، چون نام کعبه از آن روز همه مشارق و مغارب جهان را پر کرد، و کعبه یا با خودش و از نزدیك و یا با ذکر خیرش از دور خود را بر فهم و قلب مردم عرضه نمود و مردم را در عبادات مسلمین و اطاعاتشان و قیام و قعودشان، و حتی هنگام خوابیدنشان، و سر بریدن حیواناتشان و سایر شؤونشان متوجه خود ساخت.

پس کعبه به تمامی مراتب هدایت از خطور ذهنی گرفته تا انقطاع تام از دنیا و اتصال کامل به عالم معنا، و به تمام معنا هدایت است و حق است اگر بگوئیم که مس نمی‌کنند آن را مگر بندگان مخلص خداوند!

علاوه بر این، کعبه عالم اسلام را به سعادت دنیائیشان نیز هدایت می‌کند و این سعادت عبارت است از وحدت کلمه، و ائتلاف امت و شهادت منافع خود، و عالم غیر اسلام را هم هدایت می‌کند به اینکه از خواب غفلت بیدار شوند و به ثمرات این وحدت توجه کنند و ببینند که چگونه اسلام قوای مختلفه و سلیقه‌های متشتت و نژادهای گوناگون را با هم متفق و برادر کرده است.

از اینجا دو نکته روشن می‌شود:

اول اینکه کعبه هدایت به سوی سعادت دنیا و آخرت هر دو است. همچنانکه به

جمیع مراتب هدایت است. در حقیقت هدایت مطلقه است.

دوم اینکه: نه تنها برای جماعتی خاص، بلکه برای همه عالم هدایت است، مثلا: آل ابراهیم، و یا عرب، و یا مسلمین، برای اینکه هدایت کعبه دامنه‌اش وسیع است.

آیات روشن در خانه خدا

" فیه آیات بینات مقام ابراهیم،" کلمه آیات هر چند به صفت بینات متصف شده، و این اتصاف تخصصی در موصوف آیات را می‌رساند، الا اینکه این مقدار تخصص و تعین ابهام آن را برطرف نمی‌سازد و چون مقام، مقام بیان مزایای بیت است، و می‌خواهد مفاخری را از بیت بشمارد که به خاطر آن شرافت بیشتری از سایر بناها دارد، مناسب آن است که بیانی بیاورد که هیچ ابهامی باقی نگذارد، و اوصافی را بشمارد که غبار و ابهام و اجمال در آن نباشد و همین خود یك شاهد است بر اینکه جملات بعدی یعنی جمله:" و من دخله کان امنا،" و جمله" و لله علی الناس ...،" و سایر جملات تا آخر آیه، همه بیان است برای جمله آیات بینات .

پس آیات عبارت است از اینکه:

اولا : مقام ابراهیم است،

ثانیا: و هر کس داخل آن شود، امنیت دارد،

ثالثا: و حج و زیارتش بر مردم مستطیع واجب است.

این سه جمله هر یك به غرضی خاص آورده شده: یکی اخبار از این است که مقام ابراهیم در این مکان است. یکی دیگر، انشاء حکم وجوب حج است، چیزی که هست از آن جا که هر سه بیانگر آیات نیز هست، فائده بیان را در بر دارد، نه اینکه از نظر ادبی عطف بیان باشند.

مقام ابراهیم

مقام ابراهیم سنگی است که جای پای ابراهیم علیه‌السلام در آن نقش بسته است.

اخبار بسیار زیادی در دست است که دلالت دارد بر اینکه سنگ اصلی که ابراهیم بر روی آن می‌ایستاده تا دیوار کعبه را بالا ببرد در زیر زمین، در همین مکانی که فعلا مقامش می‌نامند دفن شده و مقام ابراهیم کنار مطاف، روبروی ضلع ملتزم قرار دارد، و ابو طالب عموی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در قصیده لامیه خود از این معنا خبر داده و می‌گوید:" و موطیء ابراهیم فی الصخر رطبة علی قدمیه حافیا غیر ناعل."

و چه بسا از جمله مقام ابراهیم فهمیده شود که یا خود خانه مقام ابراهیم است و یا اینکه در این خانه جای معینی بوده که ابراهیم در آن مکان مخصوص، به عبادت خدای سبحان می‌ایستاده است.

و جای هیچ شکی نیست که هر یك از این امور آیت روشنی است که با وقوع خود بر خدای تعالی دلالت می‌کند و مقام خدای تعالی را بیاد می‌آورد، چون معنای کلمه آیت چیزی جز علامت و راهنما به چیز دیگر، نیست.

حال به هر نحو که دلالت بکند، چه به وجود خودش و چه به آثارش، و کدام علامتی بهتر و روشن‌تر از مقام ابراهیم است که اهل دنیا را به سوی خدا جلب نموده و به عظمت مقام او راهنمائی کند؟

و کدام بنائی چون کعبه که واردین خود را در دامن امن و امان خود می‌پذیرد، آیت و علامت او است؟

و چه مناسك و مراسم و عبادتی که میلیونها نفر را در یك جا جمع نموده و همه‌ساله صحنه بندگی انسانها را به نمایش می‌گذارد و با گذشت زمان کهنه نمی‌شود، بهتر از این مناسك علامت و آیت او است ؟

شاید بعضی خیال کنند که آیت و علامت خدا باید چیزی خارق العاده و بر هم زننده سنت طبیعت باشد و این صحیح نیست، چون نه لفظ آیه و مفهومش، آیت را منحصر در معجزه کرده، و نه قرآن کریم این کلمه را منحصرا در معجزه استعمال نموده، معجزه خارق العاده یکی از مصادیق آیت است، نه معنای آیت، به شهادت اینکه در آیه" ما ننسخ من آیة او ننسها ...،" آیت را در معنای وسیعی استعمال کرده که حتی بطور قطع احکام منسوخه در شریعت‌های سابق را نیز شامل می‌شود.

تشریع امنیت خانه خدا

حق مطلب این است که جمله:" و من دخله کان آمنا،" در این زمینه است که حکمی تشریعی را بیان کند، نه یك خاصیت تکوینی را. چیزی که هست اینکه از این جمله می‌توان استفاده کرد که قبل از اسلام هم حکم امنیت این خانه تشریع شده بود.

همچنانکه چه بسا این معنا از دعای ابراهیم که در دو سوره ابراهیم و بقره نقل شده، استفاده بشود، مؤید این استفاده این است که، قبل از بعثت هم عرب جاهلیت این حق را برای بیت محفوظ داشتند، معلوم می‌شود این رسم به زمان ابراهیم علیه‌السلام متصل می‌شده، و از جعلیات خود عرب جاهلیت نبوده است.

و اما اینکه شاید بعضی احتمال دهند که مراد از آیه مورد بحث این باشد که به عنوان خبر غیبی بفرماید: فتنه‌ها و حوادث هولناك و سالب امنیت در این خانه رخ نمی‌دهد و در هر جای دنیا هر حادثه‌ای پیش آید، دامنه‌اش بدانجا کشیده نمی‌شود جوابگویش جنگها و کشتارها و ناامنی‌هایی است که در طول تاریخ، در این مکان مقدس پیش آمده، مخصوصا حوادثی که قبل از نزول این آیه در آنجا رخ داده است. و آیه شریفه:" ا و لم یروا انا جعلنا حرما آمنا و یتخطف الناس من حولهم،" بیش از این دلالت ندارد که امنیت در این مکان استقرار و استمرار می‌یابد، از این جهت که مردم این مکان را مقدس و واجب الاحترام می‌دانند، چون وجوب تعظیم آن در شریعت ابراهیم ثابت شده، شریعت ابراهیم هم در آخر

به تشریع خدا منتهی می‌شود نه به تکوین او .

و همچنین است حال آیه‌ای که دعای ابراهیم را حکایت نموده و می‌فرماید:" رب اجعل هذا البلد آمنا،" و یا می‌فرماید:" رب اجعل هذا بلدا آمنا،" که از خدای تعالی درخواست می‌کند، مکه را بلد امن کند، و خدای تعالی به زبان تشریع دعایش را مستجاب می‌کند، و همواره دلهای بشر را به قبول این امنیت سوق می‌دهد .

واجب بودن حج برای دارندگان استطاعت

« وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ!

و بر هر کس که مستطیع باشد زیارت آن خانه واجب است، و هر کس به این حکم خدا کفر بورزد، خدا از همه عالم بی‌نیاز است.»

حِج در اصل به معنای قصد بوده است و سپس در قصد زیارت بیت اختصاص یافته، به طریق مخصوصی که شرع آن را بیان کرده است.

این آیه، متضمن تشریع حج است، البته نه تشریع ابتدائی و بی‌سابقه، بلکه بطوری که قبلا گفتیم، تشریع امضائی نسبت به تشریع قبلی ابراهیم علیه‌السلام، چون قبلا هم گفتیم که این مراسم در زمان ابراهیم علیه‌السلام تشریع شد و آیه:" **و اذن فی الناس بالحج ...** ،" از آن تشریع خبر می‌داد و از اینجا روشن می‌شود که آیه:" **و لله علی الناس ...**," هماهنگ آیه زیر است که از تشریع قبلی خبر می‌دهد:" و من دخله کان آمنا،" هر چند که ممکن است انشائی به نحو امضا باشد، و لیکن ظاهرتر از سیاق همین است که خبر داده باشد .

" و من کفر فان الله غنی عن العالمین،" کلمه کفر در اینجا به معنای کفر در اصول دین نیست، بلکه منظور کفر به فروع است نظیر کفر به نماز و زکات، یعنی ترك آن دو - پس مراد از کفر همان ترك است و کلام از قبیل به کار بردن مسبب و یا اثر در جای سبب و یا منشا اثر است، همچنانکه جمله:« فان الله غنی،» از قبیل به کار بردن علت در جای معلول است و تقدیر کلام این است: هر کس حج را ترك کند، ضرری به خدا نمی‌رساند چون خدا غنی از همه عالمیان است.

(مستند: آیه ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۵۴۱)

فصل دوم

تشریع مناسک حج

احکام حج در سوره حج

- آیات ۲۵ تا ۳۷ سوره حج اشاره دارد به تشریع حج خانه خدا برای اولین بار در عهد ابراهیم"ع" و ماموریت او به اینکه حج را در میان مردم اعلام بدارد. در این سوره خدای تعالی پاره‌ای از احکام حج را نیز بیان می‌کند:
- **مناسك حج عبارت است از:**

احرام، طواف، نماز، قربانی، اخلاص و اجتناب از شرك!

نهی از صد سبیل الله و زیارت مسجدالحرام

- « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصدُّونَ عَن سبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ الَّذِى جَعَلْنَهُ لِلنَّاسِ سوَاءً الْعَكِف فِيهِ وَ الْبَادِ وَ مَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادِ بِظلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ!
- کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا و مسجد الحرام که ما آن را برای همه مردم معبد قرار دادیم و مقیم و مسافر در آن یکسان است باز می‌دارند بدانند که ما به هر کس از ایشان که بخواهد در آنجا تجاوزی و ستمی بکند عذابی دردناك خواهیم داد!»

مقصود از سبیل الله همان اسلام است. بادی کسی است که مقیم مکه نباشد، بلکه از خارج وارد مکه شود. و مراد از جمله« الذین کفروا،» مشرکین مکه است که به نبوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم کفر ورزیدند و در اول بعثت، یعنی قبل از هجرت، مانع از گرویدن مردم به اسلام می‌شدند و نیز مؤمنین را از داخل شدن به مسجد الحرام، برای طواف کعبه، و نماز خواندن در آن و سایر عبادات باز می‌داشتند. مراد از جلوگیری مؤمنین از ادای عبادات، مناسك در کعبه است، و لازمه این جلوگیری این بوده که نگذارند کسی هم از خارج وارد مکه شود.

منظور از جمله« الذی جعلناه للناس،» - که وصف مسجد الحرام است - این است که

آن را محل عبادت مردم قرار دادیم، نه اینکه ملك آن را به مردم واگذار نمودیم.

پس به حکم این آیه، مردم مالك این معنا هستند که در مسجد الحرام عبادت کنند، و کسی نتواند از ایشان جلوگیری کند. و اگر اینطور تعبیر فرموده برای این است که بفهماند **عبادت مردم در مسجد الحرام حق ایشان است**، و جلوگیری ایشان، تعدی در حق و الحاد به ظلم است. همچنانکه اضافه سبیل به کلمه الله برای افاده این معنا است که جلوگیری مردم از عبادت در مسجد تعدی به حق خدا است.

مؤید این معنا این است که بعد از جمله مورد بحث فرموده:« سواء العاکف فیه و الباد،» یعنی اهل آن و خارجی‌هایی که داخل آن می‌شوند، در اینکه حق دارند در آن مسجد عبادت کنند برابرند. و مراد از اقامت در آن، و در خارج آن، یا اقامت در مکه و در خارج مکه به طور مجاز عقلی است، و یا از این باب است که ملازم بودن مسجد برای عبادت آن است که از خارج وارد آن شوند.

« و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم،» این جمله کیفر کسی را که مردم را در این حق ظلم می‌کند بیان می‌فرماید، و لازمه آن تحریم این عمل، یعنی بازداری مردم از دخول مسجد برای عبادت است.

مناسکی که به ابراهیم علیه السلام وحی شد و یادگار ماند!

- « وَ إِذْ بَوَّأْنَا لاِبْرَهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَن لا تُشرِك بی شَیْئاً وَ طهِّرْ بَیْتیَ لِلطائفِینَ وَ الْقَائمِینَ وَ الرُّکع السجُودِ،
- وَ أَذِّن فی النَّاسِ بِالحَجّ یَأْتُوك رِجَالاً وَ عَلی کلّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِن کلّ فَجٍ عَمِیقٍ،
- لِّیَشهَدُوا مَنَفِعَ لَهُمْ وَ یَذْکرُوا اسمَ اللَّهِ فی أَیَّامٍ مَّعْلُومَتٍ عَلی مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِیمَةِ الأَنْعَمِ فَکلُوا مِنهَا وَ أَطعِمُوا الْبَائس الْفَقِیرَ،
- ثُمَّ لْیَقْضوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ!

- و چون ابراهیم را آن روز که این خانه نبود در جای این خانه جا دادیم(و مقرر داشتیم) چیزی را با من شریك نپندارد و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و مقیمان و سجده‌گزاران پاکیزه دارد،
- و به او گفتیم مردم را ندای حج ده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکب‌های لاغر شده از دوری راه از دره‌های عمیق بیایند،
- تا شاهد منافع خویشتن باشند و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند که ما شما را از حیوانات روزی دادیم، از آن بخورید و به درمانده فقیر نیز بخورانید،
- آنگاه کثافاتی که در حال احرام بر ایشان است بسترند و به نذرهایشان وفا کنند و بر این خانه کهن طواف کنند!»

در این جمله داستان معبد شدن کعبه برای مردم را بیان می‌کند، تا همه بهتر بفهمند، که چطور جلوگیری مردم از عبادت در آن الحاد به ظلم است.

و اینکه خدای تعالی مکان بیت را برای ابراهیم علیه‌السلام تبوئه قرار داد معنایش این است که آن را مرجع برای عبادت قرار داد، تا عبادت کنندگان آنجا را خانه عبادت خود قرار دهند. و این که خانه را هم به خود نسبت داد، و فرمود: «و طهر بیتی - پاك كن خانه‌ام را،» اشاره به همین قرارداد دارد. و بدون تردید این قرارداد عبارت بوده از وحی به ابراهیم که تو این مکان را مکان و مرجع برای عبادتم بکن!

پس معنای« بوءنا لابراهیم مکان البیت،» این است که: ما وحی کردیم به ابراهیم که برای عبادتم قصد این مکان کن، و به عبارتی دیگر مرا در این مکان عبادت کن.

مقصود از جمله« ان لا تشرك بی شیئا،» البته در خصوص این سیاق، نهی از شرك به طور مطلق نیست، هر چند شرك به طور مطلق مورد نهی است، ولی مقصود نهی از خصوص شرك در عبادت است، چون کسی که به زیارت کعبه می‌رود مقصودش عبادت است. و به عبارتی روشن‌تر: نهی از شرك در اعمال حج، از قبیل تلبیه برای بتها اهلال برای آنها و امثال آن است.

و همچنین معنای جمله« و طهر بیتی ...!» این است که وحی کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران و راکعان و ساجدان تطهیر کن.

و تطهیر هر چیز به معنای این است که آن را آنچنان از کثافات و پلیدیها پاك کنند و به حالتی برگردانند که طبع اولی اقتضای آن حالت را دارد.

و منظور از اینکه بیت را به خود نسبت داده و فرموده: بیتی، این است که بفهماند این خانه مخصوص عبادت من است. و تطهیر معبد، به همان جهت که معبد است، این است که آن را از اعمال زشت و پلیدیها که مایه فساد عبادت است پاك کنند، و چنین پلیدی همان شرك و مظاهر شرك یعنی بتها است.

پس تطهیر خانه خدا، یا منزه داشتن آن از خصوص پلیدیهای معنوی است، و ابراهیم علیه‌السلام مامور شده که طریقه عبادت را به نحوی که خالی از قذارت شرك باشد به مردم تعلیم دهد، همانطور که خودش مامور به چنین عبادتی شده بود، و یا تطهیر آن از مطلق نجاسات، و پلیدیها چه مادی و چه معنوی است.

لیکن از این دو احتمال آنکه با سیاق آیه نزدیکی بیشتری دارد همان احتمال اول است، و حاصل تطهیر معبد، از ارجاس و پلیدیهای معنوی، برای پرستندگان که از دور و نزدیك قصد آن می‌کنند، این است که عبادتی برای آنان وضع کند که خالص برای خدا باشد، و مشوب به شائبه شرك نباشد در آنجا تنها خدا را بپرستند و چیزی را شریك او نکنند، پس بنا بر آنچه سیاق افاده می‌کند معنای آیه این می‌شود که: به یاد آور زمانی را که به ابراهیم وحی کردیم که در خانه من مرا پرستش کن به اینکه آن را مرجع عبادت من کنی و چیزی را در عبادت من شریك نسازی و برای کسانی که قصد خانه من می‌کنند عبادتی تشریع کنی که خالی از شائبه شرك باشد.

در این آیه اشعاری به این معنا دارد که عمده عبادت قاصدان کعبه طواف و نماز و رکوع و سجود است و نیز اشعاری به این معنا است که رکوع و سجود مثل دو متلازم، همیشه با هم هستند و هیچ وقت از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

يَأْتِينَ مِن كلّ فَجٍ عَمِيقٍ- از دره های عمیق بیایند !

- « وَ أَذِّن فی النَّاسِ بِالحَجّ يَأْتُوك رِجَالاً وَ عَلی كلّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِن كلّ فَجٍ عَمِيقٍ،
- و به او گفتیم مردم را ندای حج ده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکب‌های لاغر شده از دوری راه از دره‌های عمیق بیایند.»

کلمه **حج** در اصل لغت به معنای قصد است و اگر عمل مخصوص در بیت الحرام را که اولین بار ابراهیم علیه‌السلام آن را تشریع نمود و در شریعت محمدی صلی‌الله علیه وآله‌وسلّم نیز جریان یافت حج نامیده‌اند به همین جهت است که هر کس بخواهد این عمل را انجام دهد قصد خانه خدا می‌کند.

« و اذن فی الناس بالحج...،» یعنی در میان مردم ندا کن که قصد خانه کنند و یا عمل حج را انجام دهند، که اگر اعلام کنی مردم چه پیاده و چه سوار بر اشتران لاغر از هر راه دوری خواهند آمد.

« لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات ...،» یعنی اگر اعلام کنی می‌آیند به سوی تو، برای اینکه منافع خود را مشاهده کنند. در این جمله منافع مطلق ذکر شده، و نفرموده منافع دنیایی و یا اخروی، چون منافع دو نوع است یکی **منافع دنیوی** که در همین زندگی اجتماعی دنیا سود بخشیده، و زندگی آدمی را صفا می‌دهد و حوائج گوناگون او را بر آورده، و نواقص مختلف آن را بر طرف می‌سازد، مانند تجارت، سیاست، امارت، تدبیر، و اقسام رسوم و آداب و سنن، و عادات، و انواع تعاون و یاریهای اجتماعی، و غیر آن.

و معلوم است که وقتی اقوام و امتهای مختلف از مناطق مختلف زمین با همه تفاوتها که در انساب و رنگ و سنن و آداب آنها هست در یکجا جمع شده، و سپس یکدیگر را شناختند، و معلوم شد که کلمه همه واحده و آن، کلمه حق است، و معبود همه یکی است و او خدای عز و جل است، و وجهه همه یکی است و آن کعبه است، این اتحاد روحی آنها به اتحاد جسمی و آن وحدت کلمه، ایشان را به تشابه در عمل می‌کشاند.

این از آن دیگری آنچه می‌پسندد می‌آموزد، و آن دیگری نیز خوبیهای این را می‌گیرد، و این به کمك آن می‌شتابد و در حل مشکلات آن قوم کمر می‌بندد و به اندازه مقدور خود یاریش می‌دهد، در نتیجه جامعه‌های کوچك به صورت یك جامعه بزرگ مبدل می‌شود، آن وقت نیروهای جزئی نیز به نیروی کلی مبدل می‌شود که کوههای بلند هم در

مقابل آن نمی‌تواند مقاومت کند، و هیچ دشمن نیرومندی حریف آن نمی‌شود.

و جان کلام اینکه: هیچ راهی به سوی حل مشکلات به مانند تعاضد و تعاون نیست، و هیچ راهی به سوی تعاون چون تفاهم نیست و هیچ راهی به سوی تفاهم مانند تفاهم دینی نیست.

نوع دوم از منافع، **منافع اخروی** است که همان وجود انواع تقرب‌ها به سوی خدا است. تقرب‌هایی که عبودیت آدمی را مجسم سازد، و اثرش در عمل و گفتار آدمی هویدا گردد.

و عمل حج با مناسکی که دارد انواع عبادتها و توجه به خدا را شامل و متضمن است، چون مشتمل است بر ترك تعدادی از لذایذ زندگی، و کارهای دنیایی و کوششها برای دنیا، و تحمل مشقت‌ها، و طواف پیرامون خانه او، و نماز و قربانی، و انفاق و روزه، و غیر آن.

عمل حج با ارکان و اجزایی که دارد یك دوره کامل مسیر ابراهیم خلیل علیه‌السلام را در مراحل توحید، و نفی شرك و اخلاص عبودیت مجسم می‌سازد.

به همین بیان روشن می‌شود که چرا فرمود: در میان مردم حج را اعلام کن تا به سویت بیایند، چون معنای آمدن مردم به سوی ابراهیم، این است که مردم به سوی خانه‌ای که او بنا کرده بیایند و آن را زیارت کنند.

و آمدنشان مستلزم این است که این منافع اخروی و دنیوی را مشاهده کنند، و وقتی مشاهده کردند، علاقمند به آن خانه می‌شوند، چون خلقت انسان به گونه‌ای است که منفعت را دوست دارد.

قربانی کنید در راه خدا، با نام خدا !

- « ... وَ یَذْکُرُوا اسمَ اللَّهِ فی أَیَّامٍ مَّعْلُومَتٍ عَلی مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِیمَةِ الأَنْعَمِ،
- ... و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند که ما شما را از حیوانات روزی دادیم!»

کلمه بهیمه به معنای حیوان بی‌زبان غیر درنده است. مراد از بهیمة الانعام انواع سه‌گانه شتر و گاو و گوسفند است، البته گوسفند هم اعم از بز و میش است.

جمله و یذکروا ...، عطف بر جمله یشهدوا است، و معنایش این می‌شود: تا ببینند منافع خود را، و تا یاد آرند نام خدا را در ایامی معین یعنی ایام تشریق - روز ده و یازده و دوازده و سیزده ذی الحجه (ائمه اهل بیت علیهم‌السلام ایام معلومات را به همین ایام تفسیر کرده‌اند.)

مراد از ذکر نام خدا بر بهیمه ذکر آن در هنگام ذبح گوسفند و یا نحر شتر است. و

این عمل بر خلاف عمل مشرکین است که گوسفند و شتر را در راه بتهای خود قربانی می‌کردند.

بخورید گوشت قربانی را ! و هم به فقیر بدهید!

- « فکلوا منها و اطعموا البائس الفقیر،
- از آن بخورید و به درمانده فقیر نیز بخورانید!»

کلمه بائس به معنای شدت فقر و احتیاج است.

این آیه شریفه مشتمل بر دو نوع حکم است یکی ترخیصی که همان امر به خوردن از قربانی است و یکی الزامی که عبارت است از اطعام به فقیر.

آخرین طواف بیت عتیق

- « ثُمَّ لْيَقْضوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ!
- آنگاه کثافاتی که در حال احرام بر ایشان است بسترند و به نذرهایشان وفا کنند و بر این خانه کهن طواف کنند!»

قضای تفث به معنای زایل کردن هر چیزی است که به خاطر احرام در بدن پیدا شده، مانند ناخن، مو، و امثال آن. قضای تفث، کنایه است از بیرون شدن از احرام و مقصود از جمله« و لیوفوا نذورهم،» اتمام هر تکلیفی است که با نذر و امثال آن به گردنشان آمده است.

و مراد از « ولیطوفوا بالبیت العتیق،» بنا بر آنچه در تفسیر ائمه اهل بیت علیهم‌السلام‌آمده، **طواف نساء** است، چون خروج از احرام به طوری که همه محرمات احرام حلال شود جز با طواف نساء صورت نمی‌گیرد، و طواف نساء آخرین عمل حج است که بعد از آن تمامی محرمات حلال می‌شود.

و منظور از **بیت عتیق** کعبه است که به خاطر قدیمی بودنش به این نام نامیده شده، چون اولین خانه‌ای که برای عبادت خدا در زمین ساخته شد همین کعبه بوده همچنانکه قرآن کریم هم فرموده:« ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین،» و امروز قریب چهار هزار سال از عمر این خانه می‌گذرد و هنوز آباد و معمور است. و در آن روزهایی که آیات مورد بحث نازل می‌شود بیش از دو هزار و پانصد سال از عمر آن گذشته بود.

تعظیم حرمات خدا

- « ذَلِكَ وَ مَن يُعَظِّمْ حُرُمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّت لَكُمُ الأَنْعَمُ إِلا مَا يُتْلى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْس مِنَ الأَوْثَنِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ،
- آری این چنین، و هر کس حرمت‌یافتگان خدای را بزرگ بدارد همان برای او نزد پروردگارشان عمل نیکی محسوب می‌شود، و خدا چارپایان را بر شما حلال کرده مگر آنچه که برایتان خوانده شود، پس، از پلیدی بت ها کناره‌گیری کنید و از گفتار دروغ اجتناب ورزید! »

می فرماید: آنچه ما برای ابراهیم و مردم بعد از وی تشریع کردیم و مناسکی که برای حج مقرر داشتیم این‌ها است که ذکر کرده و بدان اشاره نمودیم. و به عبارت ساده‌تر بعد از آنکه بیان کرد که **مناسك حج عبارت است از احرام، طواف، نماز، قربانی، اخلاص و اجتناب از شرك**، با کلمه ذلك فرمود: این بود آنچه در زمان ابراهیم و به زبان او برای مردم تشریع کردیم.

و جمله« و من یعظم حرمات الله فهو خیر له،» تحریك و تشویق مردم است به تعظیم حرمات خدا.

و **حرمات خدا** همان اموری است که از آنها نهی فرموده، و برای آنها حدودی معین کرده که مردم از آن حدود تجاوز نکنند، و به ماوراء آنها قدم نگذارند، پس تعظیم آن حدود همین است که از آنها تجاوز نکنند.

آنچه از سیاق بر می‌آید این است که این جمله مقدمه و زمینه‌چینی باشد برای آیه بعد که می‌فرماید:« و احلت لکم الانعام الا ما یتلی علیکم،» چون اگر این جمله را به جمله قبلی ضمیمه کنیم این معنا را می‌فهماند که انعام - در عین اینکه از جمله رزقهایی است که خدا به مردم داده و بر ایشان حلال کرده - حدودی هم برای آن معین نموده که نباید از آن تجاوز شود، و جمله استثنائی « الا ما یتلی علیکم،» به آن حدود اشاره می‌کند.

و منظور از اینکه فرمود:« الا ما یتلی علیکم- مگر آنچه برایتان خوانده می‌شود،» استمرار تلاوت است، یعنی همه را در همین سوره برایتان می‌خوانیم، زیرا خوردنیهای حرام همه در سوره انعام نازل شده و نزول آن در مکه بوده و نیز در سوره نحل که در اواخر دوره قبل از هجرت و اوائل دوره بعد از هجرت، در مکه و مدینه نازل شده و نیز در سوره بقره آمده که آن نیز در اوایل هجرت ، یعنی شش ماه بعد از هجرت(به طوری که روایات می‌گویند) نازل شده و با این حال، دیگر معنا ندارد ما کلمه یتلی را برای استقبال بگیریم و مانند بعضی از مفسرین آن را اشاره به آیه سوره مائده بدانیم که بعدا نازل می‌شود.

و آیاتی که گفتیم خوردنیهای حرام را بیان می‌کند، هر چند که یکی از محرمات را، میته و خون و گوشت خوك و آنچه برای غیر خدا ذبح شده، نام برده است و لیکن در آیه مورد بحث به دلیل سیاق ما قبل و ما بعد آن، عنایت به خصوص ذبح شده برای غیر خدا است، چون مشرکین در حج خود برای بتها قربانی می‌کردند، با اینکه از سنن ابراهیم

علیه‌السلام تنها سنت حج در میان آنان باقی مانده بود، آن را هم به این صورت در آورده بودند که بتهایی بر بام کعبه، و عده‌ای را بالای صفا و مروه و عده‌ای را در منی نصب کرده و قربانیهای خود را به نام آنها ذبح می‌کردند.

پس اجتناب از این عمل منظور نظر آیه است، هر چند که خوردن میته و خون و گوشت خنزیر هم از جمله محرمات خدا باشند. مؤید این معنا علاوه بر آنچه گذشت این است که کلام را با جمله« فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور،» تعقیب کرده، چون اجتناب از اوثان و اجتناب از سخن باطل هر چند که از مصادیق تعظیم حرمات الله است و به همین جهت آن را بر جمله« و من یعظم حرمات الله ،» تفریع کرده و فرموده: «فاجتنبوا ...!» لیکن نام بردن این دو تا از میان همه محرمات و حرمات خدا در سیاق آیات حج جز برای این نبوده که در عمل حج این دو تا مورد ابتلای آن روز بوده، و مشرکین در باره تقرب به بتها و قربانی کردن برای آنها و به نام آنها اصرار می‌ورزیدند.

با این بیان روشن شد که جمله« فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور،» نهی عامی است از تقرب به بتها و قول باطل که در مورد خاص حج به کار رفته و به همین جهت بوده که با فای تفریع آمده است.

و اگر حکم اجتناب را نخست معلق بر رجس کرد، و سپس آن رجس را با جمله: « من الاوثان،» بیان نمود، و از اول نفرمود: فاجتنبوا من الاوثان برای این بود، که به علت حکم هم اشاره کرده باشد که علت وجوب اجتناب این است که اوثان، رجس هستند.

و نیز اگر اجتناب را معلق بر خود اوثان کرد، نه به عبادت و تقرب و توجه و یا لمس آنها و یا امثال این عناوین، با اینکه همه می‌دانیم که اجتناب در حقیقت متعلق به این گونه عناوین است نه به عین بتها، برای این بود که در تعبیر از اجتناب مبالغه فرموده باشد.

شعائر الله

- « ... ذَلِكَ وَ مَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ،
- لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ،
- چنین، و هر کس قربانی‌های خدا را بزرگ دارد این از پرهیزگاری دلها است،
- شما را تا مدتی از آن منفعت‌ها است، سپس زمان رنج آن تا برگشتن به خانه کعبه ادامه دارد.»

« **ذلك و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب،**» کلمه شعائر جمع شعیره است، و شعیره به معنای علامت است، و **شعائر خدا** علامتهایی است که خداوند آنها را برای اطاعتش نصب فرموده، همچنانکه خودش فرمود:« ان الصفا و المروة من شعائر الله،» و نیز فرموده:« و البدن جعلناها لکم من شعائر الله ...،» و مراد از آن، شتری است که برای قربانی سوق داده می‌شود، و با شکافتن کوهانش از طرف راست آن را علامت‌گذاری

می‌کنند تا معلوم شود که این شتر قربانی است - ائمه اهل بیت علیهم‌السلام آیه را چنین تفسیر کرده‌اند. ظاهر جمله« لکم فیها منافع،» که بعد از جمله مورد بحث است نیز آن را تایید می‌کند، و همچنین جمله بعد که می‌فرماید:« و البدن جعلناها لکم ...،» ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند که مراد از شعائر همه علامتهای منصوبه برای اطاعت خدا است، ولی سیاق با این گفته مساعد نیست.

« ... فانها من تقوی القلوب! »

یعنی تعظیم شعائر الهی از تقوی است، و اضافه تقوی به قلوب اشاره است به اینکه حقیقت تقوی و احتراز و اجتناب از غضب خدای تعالی و تورع از محارم او، امری است معنوی که قائم است به دلها، و منظور از قلب، دل و نفوس است.

پس تقوی، قائم به اعمال - که عبارت است از حرکات و سکنات بدنی- نیست، چون حرکات و سکنات در اطاعت و معصیت مشترك است، مثلا دست زدن و لمس کردن بدن جنس مخالف در نکاح و زنا، و همچنین بی‌جان کردن در جنایت و در قصاص، و نیز نماز برای خدا و برای ریا، و امثال اینها از نظر اسکلت ظاهری یکی است، پس اگر یکی حلال و دیگری حرام، یکی زشت و دیگری معروف است، به خاطر همان امر معنوی درونی و تقوای قلبی است، نه خود عمل و نه عناوینی که از افعال انتزاع می‌شود، مانند احسان و اطاعت و امثال آن.

« لکم فیها منافع الی اجل مسمی ثم محلها الی البیت العتیق،» بنا بر اینکه معنای شعائر شتر قربانی باشد، معنا چنین می‌شود:« برای شما در این شعائر- این شتران قربانی- منافعی است، از قبیل سوار شدن بر پشت آنها، و نوشیدن شیر آنها در موقع احتیاج تا مدتی معین، و آن وقتی است که دیگر باید قربانی شوند، و سپس وقت رسیدن اجل آن برای ذبح تا رسیدن به خانه کعبه منتهی می‌شود. و این جمله معنای جمله «هدیا بالغ الکعبة،» را می‌دهد.

البته این معنا بنا به روایاتی است که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده، و اما بنا بر قول بعضی ها که گفته اند: مراد از شعائر مناسك حج است، مقصود منافعی است که در آن ایام از راه خرید و فروش عاید حاج می‌شود، که سرآمد مناسك حج کنار خانه خدا است، چون آنجا آخرین عمل، که همان طواف است انجام می‌شود.

برای هر امتی مناسکی قرار دادیم!

- « وَ لِکلّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسکاً لِّیَذْکُرُوا اسمَ اللَّهِ عَلی مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِیمَةِ الأَنْعَمِ فَإِلَهُکمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسلِمُوا وَ بَشرِ الْمُخْبِتِینَ،
- الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُمْ وَ الصابرِینَ عَلی مَا أَصابهُمْ وَ الْمُقِیمِی الصلَوةِ وَ ممَّا رَزَقْنَهُمْ یُنفِقُونَ،

- برای هر امتی عبادتی دادیم تا نام خدا را بر حیوانات بسته زبان که روزیشان کرده است یاد کنند، پس معبود شما خدای یگانه است، مطیع او شوید و فروتنان را بشارت ده،
- همان کسانی که چون نام خدا برده شود دلهایشان بترسد که بر حوادث صبورند و نماز بپا دارند و از آنچه روزیشان دادیم انفاق کنند.»

کلمه مناسك در اینجا به معنای عبادت است، عبادتی که مشتمل بر قربانی و ذبح هم هست.

و معنایش این است که: ما در امتهای گذشته آنهایی که ایمان داشتند، عبادتی با پیشکش قربانی قرار داده بودیم تا آنان نیز نام خدا را بر بهیمه انعام که خدایشان روزی کرده بود ببرند.

و خلاصه شما پیروان ابراهیم اولین امتی نیستید که قربانی برایتان مقرر شده بلکه برای قبل از شما هم مقرر شده بود.

« **فالهکم اله واحد فله اسلموا !**» یعنی وقتی خدای شما همان خدایی باشد که برای امتهای گذشته نیز احکام شما را تشریع کرده، پس بدانید که معبود شما و آن امتها یکی است پس اسلام بیاورید، تسلیمش شوید به اینکه عمل خود را خالص و تنها برای او به جا بیاورید، و در قربانیهای خود به خدایی دیگر تقرب مجویید!

« **و بشّر المخبتین !** » در این جمله اشاره‌ای است به اینکه هر که برای خدا در حج خود اسلام و اخلاص داشته باشد او از مخبتین است، و آن وقت خود قرآن کریم مخبتین را چنین تفسیر فرموده:« الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم و الصابرین علی ما اصابهم و المقیمی الصلوة و مما رزقناهم ینفقون،» و انطباق این چند صفتی که در آیه شریفه در تفسیر اخبات آمده با کسی که حج خانه خدا را با اسلام و تسلیم به جا می‌آورد، روشن است چون صفات مذکور عبارت است از: ترس از خدا، صبر، به پا داشتن نماز، و انفاق که همه‌اش در حج هست!

گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی‌رسد...!

- « وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَهَا لَکم مِّن شعَئرِ اللَّهِ لَکمْ فِیهَا خَیرٌ فَاذْکُرُوا اسمَ اللَّهِ عَلَیهَا صوَاف فَإِذَا وَجَبَت جُنُوبهَا فَکلُوا مِنهَا وَ أَطعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْترَّ کَذَلِك سخَّرْنَهَا لَکمْ لَعَلَّکمْ تَشکُرُونَ،
- لَن یَنَالَ اللَّهَ لِحُومُهَا وَ لا دِمَاؤُهَا وَ لَکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ کَذَلِك سخَّرَهَا لَکمْ لِتُکَبرُوا اللَّهَ عَلَی مَا هَدَاکم وَ بَشرِ الْمُحْسِنِینَ،

- و قربانیها را برای شما از مراسم حج قرار دادیم که غذایتان نیز هست نام خدا را در آن حال که به پا ایستاده‌اند بر آنها یاد کنید و چون پهلو به زمین نهادند از

گوشتشان بخورید و به فقیر و سائل هم بخورانید، این چنین، حیوانات را به خدمت شما گرفتیم شاید سپاس دارید،

- گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی‌رسد، چنین، حیوانات را به خدمت شما گرفتیم تا خدا را برای هدایتی که شما را کرده، بزرگ شمارید و نیکوکاران را بشارت بده!»

« و البدن جعلناها لکم من شعائر الله لکم فیها خیر ...،» کلمه بُدن عبارت است از شتر چاق و درشت. در سابق گفتیم که اگر آن را از شعائر خوانده به اعتبار این است که قربانی خدا شده است.

« فاذکروا اسم الله علیها صواف،» معنای صافه بودن آن این است که ایستاده باشد دستها و پاهایش برابر هم و دستهایش بسته باشد.

« فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها و اطعموا القانع و المعتر،» - کلمه وجوب به معنای سقوط است. مراد از وجوب جنوب قربانی این است که با پهلو به زمین بیفتد، کنایه از اینکه بمیرد.

و امر در جمله **فکلوا منها** برای اباحه و رفع ممنوعیت است. خلاصه معنای کلوا این است که می‌توانید بخورید.

کلمه قانع به معنای فقیری است که به هر چه به او بدهند قناعت می‌کند، چه سؤال هم بکند یا نکند، و معتر فقیری است که برای سؤال نزد تو آمده باشد.

- و قربانیها را برای شما از مراسم حج قرار دادیم که غذایتان نیز هست نام خدا را در آن حال که به پا ایستاده‌اند بر آنها یاد کنید و چون پهلو به زمین نهادند از گوشتشان بخورید و به فقیر و سائل هم بخورانید، این چنین، حیوانات را به خدمت شما گرفتیم شاید سپاس دارید!

« لن ینال الله لحومها و لا دمائها و لکن یناله التقوی منکم...!» چون ممکن است ساده‌لوحی توهم کند که خدا از این قربانی استفاده می‌کند و بهره‌ای از گوشت و یا خون آن عایدش می‌شود، لذا فرمودکه: نه، چیزی از این قربانی‌ها و گوشت و خون آنها عاید خدا نمی‌شود، چون خدا منزه است از جسمیت و از هر حاجتی! تنها تقوای شما به او می‌رسد، آن هم به این معنا که دارندگان تقوی به او تقرب می‌جویند!

و یا ممکن است کسی که آنطور ساده‌لوح نیست چنین توهم کند که با اینکه خدا منزه از جسمیت و از هر نقص و حاجتی است و از گوشت و خون قربانی‌ها بهره‌ای نمی‌برد دیگر چه معنا دارد که ما حیوانات خود را به نام او قربانی کنیم؟ لذا جواب داده که مطلب همینطور است، و لیکن این قربانی‌ها اثری معنوی برای آورنده‌اش دارد و آن صفات و آثار معنوی است که جا دارد که به خدا برسد، به معنای اینکه جا دارد که به سوی خدای تعالی صعود کند و صاحبش را به خدا نزدیك کند آنقدر نزدیك کند که دیگر حجابی بین او و خدا نماند.

« كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هديكم،» ظاهرا مراد از تكبير خدا ذكر او به كبريايى و عظمت باشد كه ما را هدايت فرمود، پس مراد از هدايت هم هدايت به اطاعت و عبوديت خود او است.

و معناى آيه اين است كه: خداوند آن حيوان را اين چنين براى شما مسخر نمود تا همان تسخير وسيله هدايت شما به سوى اطاعت و تقرب به سويش شود، شما آن را قربانى كنيد و در هنگام قربانى كردن و ياد كبرياء و عظمت او در برابر اين هدايت بيفتيد.

« **و بشر المحسنين!** » و بشارت ده نيكوكاران را، يعنى آنهايى را كه چنين اعمال نيك به جا مى‌آورند، و يا اين چنين احسان و در راه خدا انفاق مى‌كنند.

روايات رسيده در باره برخى احكام حج

در كتاب عيون از جمله مسائلى كه حضرت رضا عليه السلام براى محمد بن سنان و پاسخش به سؤالات او از علل نوشت، يكى علت وجوب حج بوده كه امام نوشته است: علت آن رفتن به ميهمانى خداى عز و جل و طلب حوايج و بيرون شدن از همه گناهان است و براى اين است كه از گناهان گذشته تائب شود و نسبت به آينده‌اش تجديد عمل كند. و نيز در حج، انسان موفق به بذل مال مى‌شود، و تنش به زحمت مى‌افتد، و در مقابل اجر مى‌برد.آدمى را از شهوات و لذات باز مى‌دارد، و به وسيله عبادت به درگاه خداى عز و جل نزديك مى‌شود و آدمى را به خضوع و استكانت و اظهار ذلت در برابر آن درگاه وا مى‌دارد.

حج دائما آدمى را دچار سرما و گرما و ايمنى و خوف مى‌كند و آدمى با اين حوادث خو مى‌گيرد، و نتيجه آثارش اين است كه اميد و ترس آدمى همه متوجه خدا مى‌شود.

نتيجه ديگرش اينكه قساوت را از قلب و خشونت را از نفس و نسيان را از دل مى‌زدايد و اميد و ترس از غير خدا را مى‌برد و حقوق خدايى را تجديد مى‌كند و نفس را از فساد جلو مى‌گيرد.

منافع شرقيان را عايد غربيان و ساحليان را عايد خشكى‌نشينان كه به حج آمده‌اند و حتى آنها كه نيامده‌اند مى‌سازد، چون حج موسم آمد و شد تاجران و وارد كنندگان و فروشندگان و مشتريان و كاسبان و مسكينان است.

در حج حوائج محتاجانى كه از اطراف و اماكن مى‌آيند و مى‌توانند بيايند بر آورده مى‌شود. اينها همه منافعى است كه حج براى بشر دارد!

مؤلف: قريب به اين مضمون از فضل بن شاذان نيز از آن جناب روايت شده است.

در كافى به سند خود از ابى الصباح كنانى از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه در تفسير جمله« ثم ليقضوا تفثهم،» فرمود: منظور، سر تراشيدن و ازاله مو از بدن است.

و در فقيه، در روايات بزنطى از حضرت رضا عليه‌السلام آمده كه فرمود: تفث

ناخن گرفتن و چرك گرفتن از بدن و افکندن جامه احرام است.

و در تهذیب به سند خود از حماد ناب، روایت آورده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام از معنای جمله « و لیطوفوا بالبیت العتیق،» پرسیدم: فرمود: منظور طواف نساء است.

مؤلف: در معنای این سه روایت، روایات دیگری از ائمه اهل بیت علیهم السلام آمده است.

در درالمنثور آمده که سفیان بن عیینه و طبرانی و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - و بیهقی - در کتاب سنن خود - از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: حجر اسماعیل جزء خانه است برای اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم از پشت دیوار حجر طواف می‌کرد، و حجر را داخل طواف می‌ساخت، خدای تعالی هم فرموده:« و لیطوفوا بالبیت العتیق.»

مؤلف: در این معنا روایات دیگری از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام آمده.

در مجمع البیان در ذیل جمله « فاجتنبوا الرجس من الاوثان،» گفته: اصحاب ما امامیه روایت کرده‌اند که بازی شطرنج و نرد و سایر انواع قمار، از این رجس است. و در ذیل« و اجتنبوا قول الزور،» گفته: اصحاب ما روایت کرده‌اند که غنا و سایر سخنان لهو از مصادیق قول زور است.

و در همان تفسیر آمده که ایمن بن خزیم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلّم روایت کرده که روزی ما را مخاطب قرار داد و فرمود: ای مردم! خداوند شهادت بناحق را هم لنگه شرك به خود حساب کرده، و فرموده:« فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور.»

و در کافی به سند خود از ابی الصباح کنانی از ابی عبد الله علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل جمله« و لکم فیها منافع الی اجل مسمی،» فرمود: یعنی مادام که قربانی نشده، اگر در راه خسته شد می‌تواند سوارش شود، البته نه اینکه خسته‌اش کند و اگر تشنه شد می‌تواند از شیرش بدوشد، البته به شرطی که همه آن را ندوشد.

و در تفسیر قمی بعد از جمله« لتکبروا الله علی ما هدیکم،» گفته: تکبیر در ایام تشریق در منی به دنبال پانزده نماز و در شهرها به دنبال ده نماز گفته می‌شود.

(مستند: آیه ۲۵ تا ۳۷ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۱۷)

مقام ابراهیم و نماز آن

- « وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَهِيمَ مُصلًّى، وَ عَهِدْنَا إِلى إِبْرَهِيمَ وَ إِسمَعِيلَ أَن طهِّرَا بَيْتىَ لِلطائفِينَ وَ الْعَكِفِينَ وَ الرُّكع السجُودِ.

- و چون خانه کعبه را مرجع امور دینی مردم و محل امن قرار دادیم و گفتیم از

مقام ابراهيم جائی برای دعا بگيريد و به ابراهيم و اسماعيل فرمان داديم كه خانه را برای طواف كنندگان و آنها كه معتكف مي شوند و نمازگزاران كه ركوع و سجود مي كنند پاك كنيد.»

اين آيه اشاره به تشريع حج، و نيز مامن بودن خانه خدا و مثابت، يعنی مرجع بودن آن دارد. مي فرمايد: از مقام ابراهيم مكانی برای دعاء بگيريد!

ظاهرا جملة "جعلنا البيت مثابة،" بمنزله زمينه چينی است، كه به منظور اشاره به ملاك تشريع نماز بدان اشاره شده است، و به همين جهت نفرمود: در مقام ابراهيم نماز بخوانيد، بلكه فرمود: از مقام ابراهيم محلی برای نماز بگيريد! پس در اين مقام، صريحا امر روی صلات نرفته، بلكه روی گرفتن محلی برای صلات از مقام ابراهيم رفته است.

" و عهدنا الی ابراهيم و اسمعيل أن طهرا بيتی."

كلمه عهد در اينجا بمعنای امر است، و كلمه تطهير، بمعنای اين است كه خانه خدا را برای عبادت طواف كنندگان، و نمازگزاران، و كسانيكه می‌خواهند در آن اعتكاف كنند، خالص و بلا مانع سازند، و بنا بر اين عبارت مورد بحث استعاره بكنايه مي شود، و اصل معنی چنين مي شود: ما به ابراهيم و اسماعيل عهد كرديم: كه خانه مرا خالص برای عبادت بندگانم كنيد. و اين خود نوعی تطهير است.

يا بمعنای تنظيف آن از كثافات و پليديهائی است كه در اثر بی مبالاتی مردم در مسجد پيدا می‌شود.

كلمه ركع و كلمه سجود هر دو جمع راكع و ساجد است، و گويا مراد از اين دو كلمه نمازگزاران باشد .

در كافی از كتانی روايت كرده كه گفت: از امام صادق عليه‌السلام از مردی پرسيدم كه دو ركعت نماز در مقام ابراهيم را كه بعد از طواف حج و عمره **واجب است** فراموش كرده؟ فرمود: اگر در شهر مكه يادش آمد، دو ركعت در مقام ابراهيم بخواند، چون خدای عز و جل فرموده" و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلی،" و اما اگر از مكه رفته، و آنگاه يادش آمده، من دستور نمي دهم برگردد.

مؤلف: قريب به اين معنا را شيخ در تهذيب، و عياشی در تفسيرش، به چند سند روايت كرده‌اند، و خصوصيات حكم، يعنی نماز در مقام ابراهيم، و اينكه بايد پشت مقام باشد، همچنانكه در بعضی روايات آمده، كه احدی نبايد دو ركعت نماز طواف را جز در پشت مقام بخواند، تا آخر حديث....

و در تفسير قمی از امام صادق عليه‌السلام روايت آورده كه در ذيل جمله: " أن طهرا بيتی للطائفين ... " فرموده: يعنی مشركين را از آن دور كن!

و در كافی از امام صادق عليه‌السلام روايت آورده كه فرمود: خدای عز و جل در كتابش می‌فرمايد: " طهرا بيتی للطائفين و العاكفين و الركع السجود،" و به همين جهت جا

دارد بنده خدا وقتی وارد مکه می‌شود، طاهر باشد، و عرق و کثافات را از خود بشوید، و خود را پاکیزه کند.

مؤلف: این معنا در روایاتی دیگر نیز آمده، و اینکه ائمه علیهم‌السلام طهارت شخص وارد به مکه را از طهارت مورد بیت که در آیه آمده استفاده کرده‌اند، بضمیمه آیات دیگر، مانند آیه: " الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات،" و امثال آن بوده است.

(مستند:آیه ۱۲۵ تا ۱۲۹ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۴۲۳)

صفا و مروه

- " إِنَّ الصفَا وَ الْمَرْوَةَ مِن شعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْت أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطوَّف بِهِمَا وَ مَن تَطوَّعَ خَيراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ !
- صفا و مروه دو نمونه از نشانه‌های خدا است پس هر کس حج خانه و یا عمره بجای آورد مي تواند میان آن دو، سعی کند و کسی که عمل خیری را به طوع و رغبت خود بیاورد، خداوند شاکر و دانا است !"

صفا و مروه نام دو نقطه از شهر مکه است که حاجیان بین آن دو نقطه سعی مي کنند و آن دو نقطه عبارت است از دو کوه که فاصله میان آن دو بطوري که گفته‌اند هفتصد و شصت ذراع و نیم است(و هر ذرع پنجاه تا هفتاد سانتیمتر است.)

اصل کلمه صفا در لغت به معنای سنگ سخت و صاف است، و کلمه مروه در اصل لغت نیز به معنای سنگ سخت است، و کلمه شعائر جمع شعیره است که به معنای علامت است. و مشعر را هم به همین جهت مشعر گفته‌اند.

حج در لغت بمعنای قصد بعد از قصد است یعنی قصد مکرر و در اصطلاح شرع به معنای عملی است که معهود در بین مسلمانان است.

عمره به معنای زیارت است که اصلش از عمارت گرفته شده و در اصطلاح شرع به معنای زیارت خانه کعبه است، البته بنحوی که در بین مسلمانان معهود و معروف است.

طواف کردن یعنی دور چیزی گردش کردن است، که از یك نقطه آن چیز شروع شود و به همان نقطه برگردد، از اینجا معلوم مي شود که لازمه معنای طواف این نیست که حتما دور زدن اطراف چیزی باشد، تا شامل سعی نشود بلکه یکی از مصادیق آن دور زدن پیرامون کعبه است، و به همین جهت در آیه شریفه کلمه یطوف مطلق آمده، چون مراد به آن پیمودن مسافت میانه صفا و مروه هفت بار پشت سر هم بوده است.

" **ان الصفا و المروة من شعائر الله ...**،" این آیه اشاره دارد به اینکه صفا و مروه دو محل است که به علامت الهی نشاندار شده و آن علامت، بندگان خدای را بسوی خدا دلالت می‌کند و خدا را بیادشان می‌آورد.

از اینکه صفا و مروه را در مقابل همه موجودات اختصاص داده باینکه از شعائرند

با اینـــکه تمامی موجودات آدمی را بسوی آفریدگارش دلالت می‌کند، فهمیده مي شود که مراد از شعائر، شعائر و آیت‌ها و نشانه‌های تکوینی نیست که تمامی موجودات آن را دارند بلکه خداي تعالی آن دو را شعائر قرار داده و معبد خود کرده، تا بندگانش در آن موضع وی را عبادت کنند، در نتیجه دو موضع نامبرده علاوه بر آن دلالتی که همه کائنات دارند، به دلالت خاصی بندگان را بیاد خدا می‌اندازد، پس شعیره بودن صفا و مروه خود دلالت دارد بر اینکه خدا برای این دو موضع عبادت خاصی مقرر کرده است.

جمله: " فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما،" اصل تشریع سعی میانه آن دو را مي رساند، نه اینکه بخواهد بفرماید: سعی بین صفا و مروه مستحب است.

مي فرماید: از آنجا که صفا و مروه دو معبد از معابد خداست و ضرری ندارد که شما خدا را در این دو معبد عبادت کنید. اینگونه حرف زدن لسان اصل تشریع است نه افاده اینکه این کار مستحب است.

" و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم،" این جمله تعلیل دیگری است برای اینکه چرا سعی بین صفا و مروه را تشریع کرد، چیزی که هست تعلیل اولی یعنی (صفا و مروه از شعیره‌ها و معابد خدا هستند،) تعلیلی بود خاص عبادت در صفا و مروه، و این تعلیل، تعلیلی است عام، هم برای سعی و هم برای هر عبادت دیگر، و نیز در این صورت مراد به تطوع مطلق اطاعت خواهد بود نه اطاعت مستحبی.

(مستند: آیه ۱۵۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۵۷۸)

فصل سوم

تشریع حج تمتع و حج عمره

احکام حج تمتع و عمره

- " وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ للَّهِ ! فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا استَيْسرَ مِنَ الْهَدْىِ وَ لا تحْلِقُوا رُءُوسكُمْ حَتى يَبْلُغَ الْهَدْى محِلَّهُ فَمَن كانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صدَقَةٍ أَوْ نُسكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلى الحَجّ فَمَا استَيْسرَ مِنَ الْهَدْىِ فَمَن لَّمْ يجِدْ فَصِيَامُ ثَلَثَةِ أَيَّامٍ فى الحَجّ وَ سبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْك عَشرَةٌ كامِلَةٌ ذَلِك لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرى الْمَسجِدِ الحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شدِيدُ الْعِقَابِ،
- الْحَجُّ أَشهُرٌ مَّعْلُومَتٌ فَمَن فَرَض فِيهِنَّ الحَجَّ فَلا رَفَث وَ لا فُسوقَ وَ لا جِدَالَ فى الْحَجّ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَاأُولى الأَلْبَبِ،
- لَيْس عَلَيْكمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُوا فَضلاً مِّن رَّبِّكمْ فَإِذَا أَفَضتُم مِّنْ عَرَفَتٍ فَاذْكرُوا اللَّهَ عِندَ الْمَشعَرِ الْحَرَامِ وَ اذْكرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِن كنتُم مِّن قَبْلِهِ لَمِنَ الضالِّينَ،
- ثُمَّ أَفِيضوا مِنْ حَيْث أَفَاض النَّاس وَ استَغْفِرُواللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،
- فَإِذَا قَضيْتُمْ مَّنَسِكَكمْ فَاذْكُرُواللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكمْ أَوْ أَشدَّ ذِكراً فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فى الاَخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ،
- وَ مِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا حَسنَةً وَ فى الاَخِرَةِ حَسنَةً وَ قِنَا عَذَاب النَّارِ
- أُولَئك لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسبُوا وَ اللَّهُ سرِيعُ الحِسابِ،
- وَ اذْكرُوا اللَّهَ فى أَيَّامٍ مَّعْدُودَتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فى يَوْمَينِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكمْ إِلَيْهِ تحْشرُونَ!

- حج و عمره‌ای را که آغاز کرده‌اید تمام کنید حال اگر مانعی شما را از اتمام آن جلوگیر شد هر مقدار از قربانی که برایتان میسور باشد قربان کنید و سرهایتان را نتراشید تا آنکه قربانی به محل خود برسد پس اگر کسی مریض بود و یا از نتراشیدن سر دچار آزاری می‌شود سر بتراشد و کفاره آن را روزه بگیرد یا صدقه‌ای دهد یا گوسفندی ذبح کند و اگر مانعی از اتمام حج و عمره پیش نیامد پس هر کس که حج و عمره‌اش تمتع باشد هر قدر از قربانی که می‌تواند بدهد و اگر پیدا نمی‌کند و یا تمکن ندارد به جای آن سه روز در حج و

هفت روز در مراجعت که جمعا ده روز کامل می‌شود روزه بدارد، البته این حج تمتع مخصوص کسانی است که اهل مکه نباشند و باید از خدا بترسید و حکم حج تمتع را انکار مکنید و بدانید که خدا شدید العقاب است،

- حج در چند ماه معین انجام می‌شود پس اگر کسی در این ماهها به احرام حج درآمد دیگر با زنان نیامیزد و مرتکب دروغ و جدال نشود که اینگونه کارها در حج نیست و آنچه از خیر انجام دهید خدا اطلاع دارد و توشه بردارید که بهترین توشه تقوا است و از من پروا کنید ای صاحبان خرد!
- در اثنای حج اگر بخواهید خرید و فروشی کنید حرجی بر شما نیست و چون از عرفات کوچ می‌کنید در مشعرالحرام به ذکر خدا بپردازید و به شکرانه اینکه هدایتتان کرده یادش آرید چه قبل از آنکه او هدایتتان کند از گمراهان بودید،
- آنگاه از مشعر که مشرکین کوچ می‌کنند شما هم کوچ کنید و خدا را استغفار کنید که او غفور و رحیم است،
- پس هر گاه مناسك خود را تمام کردید خدا را یاد آرید آنطور که در جاهلیت بعد از تمام شدن مناسك پدران خود را یاد می‌کردید بلکه بیشتر از آن، اینجاست که بعضی می‌گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما حسنه بده ولی در آخرت هیچ بهره‌ای ندارند،
- و بعضی از آنان می‌گویند: پروردگارا به ما هم حسنه در دنیا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ کن!
- ایشان از آنچه کرده‌اند نصیبی خواهند داشت و خدا سریع الحساب است،
- و خدا را در ایام معدود (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم) یاد آرید حال اگر کسی خواست عجله کند و بعد از دو روز برگردد گناهی نکرده و اگر هم کسی خواست تاخیر اندازد گناه نکرده و همه اینها در خصوص مردم با تقوا است و لذا از خدا بترسید و بدانید که شما همگی به سوی او محشور خواهید شد!"

حجة الوداع - و تشریع حج تمتع

این آیات درحجة الوداع یعنی آخرین حجی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله و سلّم انجام داد نازل شده، و در آن **حج تمتع** تشریع شده است.

" و اتموا الحج و العمرة لله..." تمام هر چیز عبارت است از آن جزئی که وقتی با سایر اجزا ضمیمه می‌شود آن چیز همان چیز می‌شود، و آثاری که دارد و یا آن آثار را از آن چیز انتظار داریم نیز مترتب می‌گردد، و تمام کردن آن چیز این است که، بعد از آنکه همه اجزای آن را جمع کردیم آن جزء آخری را هم بیاوریم تا آثار بر آن چیز مترتب شود، این معنای کلمه تمام و اتمام است.

و اما کمال هر چیزی آن حال و یا وصفی و یا امری است که وقتی موجودی آن را داشته باشد، دارای اثری علاوه می‌شود غیر آن اثری که بعد از تمامیت دارا باشد، مثلا منضم شدن اجزای بدن انسانی به یکدیگر عبارت است از تمامیت انسان، و اما عالم و یا شجاع و یا عفیف بودنش عبارت است از کمال انسان، از انسان تمام عیار و بی‌کمال آثاری بروز می‌کند، و از انسانی تمام و کامل آثاری دیگر ظهور می‌نماید .

مراد از اتمام حج و عمره همان معنای اول یعنی معنای حقیقی کلمه است، نه استعاره آن، به دلیل اینکه دنبال جمله می‌فرماید:" فان احصرتم فما استیسر من الهدی ...،" چون می‌فرماید اگر به مانعی برخوردید و نتوانستید همه اجزای حج را بیاورید هر قدر می‌توانید بیاورید و این کلام با تمامیت به معنای حقیقی سازش دارد، نه تمامیت به معنای کمال، و معنای صحیحی به نظر نمی‌رسد که اکتفا به بعضی از اجزا را متفرع کنند بر تمامیت به معنای کمال یا اتمام به معنای اکمال .

و اما اینکه حج به چه معنا است؟ معنای آن عبارت است از اعمالی که در بین مسلمین معروف است، و ابراهیم خلیل علیه‌السلام آن را تشریع کرده، و بعد از آن جناب همچنان در میان اعراب معمول بوده و خدای سبحان آن را برای امت اسلام نیز امضا کرده، در نتیجه شریعتی شده که تا روز قیامت باقی خواهد بود.

ابتداي این عمل، احرام، و سپس وقوف در عرفات، و بعد از آن وقوف در مشعر الحرام است. و یکی دیگر از احکام آن قربانی کردن در منا، و سنگ انداختن به ستون‌های سنگی سه‌گانه است، و آنگاه طواف در خانه خدا، و نماز طواف، و سعی بین صفا و مروه است. البته واجبات دیگری نیز دارد، و این عمل سه قسم است: **۱- حج افراد ۲- حج قران ۳- حج تمتع**، که در سال آخر عمر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم تشریع شد.

عمره

عمل عمره عملی دیگر است، و آن عبارت است از رفتن به زیارت خانه کعبه، از مسیر یکی از میقاتها، و طواف و نماز آن، و سعی بین صفا و مروه، و تقصیر، و این حج و عمره دو عبادتند که جز با قصد قربت تمام نمی‌شوند، به دلیل اینکه فرموده:" و اتموا الحج و العمرة لله - حج و عمره را برای خدا تمام کنید ...."

" فان احصرتم فما استیسر من الهدی، و لا تحلقوا رؤسکم!" احصار به معنای حبس و ممنوع شدن است، که البته منظور ممنوع شدن از اتمام آن به خاطر کسالت و بیماری یا دشمن است، و نیز منظور از این احصار ممنوعیت بعد از شروع و احرام بستن است، و معنای استیسار در هر عملی آسان کردن آن است. بطوری که آسانی‌ها را در آن جلب نموده مشکلات را از آن بیرون کند.

کلمه " هدی " پیش‌کش کردن چیزی از نعمتها به کسی و یا به محلی، به منظور تقرب جستن به آن کس و یا آن محل است و اصل کلمه از هدیه گرفته شده، که به معنای تحفه است، و یا از هدی است که به معنای هدایتی است که انسان را به سوی مقصود سوق می‌دهد، و کلمه هدی و هدیه همان فرقی را با هم دارند که کلمه تمر و تمره با هم دارد، که اولی جنس خرما است، و دومی یك خرما، و مراد از هدی در مساله حج آن حیوانی است که انسان با خود به طرف مکه می‌برد تا در حج خود آن را قربانی کند .

" فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه ..." تفریع این حکم بر سخن قبلی که از تراشیدن سر نهی می‌کرد، دلالت دارد بر اینکه مراد از مرض خصوص آن مرضی است که با نتراشیدن سر برایش مضر است، و اگر سر را بتراشد آن مرض به بهبودی مبدل می‌گردد.

جملة " از شما کسی که مرضی دارد و یا سرش ناراحت می‌شود،" مي فهماند مراد از ناراحتی سر، ناراحتی غیر از سر درد و بیماری است، بلکه ناراحتی از ناحیه حشرات است، پس عبارت " اذی من راسه،" کنایه است از متاذی شدن از حشرات از قبیل شپش که در سر می‌افتد.

پس این دو امر یعنی ناراحتی از شپش و یا سر درد، تراشیدن سر را جایز می‌کند، اما با فدیه به یکی از سه خصلت، اول روزه، دوم صدقه، و سوم نسك.

و در روایات وارد شده که روزه نامبرده سه روز است، و مراد از صدقه سیر کردن شش نفر مسکین، و مراد از نسك قربانی کردن یك گوسفند است.

خروج از احرام در فاصله بین عمره و تمتع

" فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج،" معنایش این است که چون از مرض و دشمن و یا موانع دیگر ایمن شدید، پس هر کس تمتع ببرد به وسیله عمره تا حج یعنی با عمره عمل عبادت خود را ختم کند، و تا مدتی محل شود تا دوباره برای حج احرام بپوشد می‌تواند این کار را بکند، و در آن هدیی آسان با خود ببرد.

سببیت عمره برای تمتع و بهره‌گیری، بدین جهت است که در حال احرام نمی‌توانست از زنان و شکار و امثال آن بهره‌مند شود مگر آنکه از احرام درآید، و تمتع آدمی را از احرام بیرون می‌آورد .

" فما استیسر من الهدی ..." از ظاهر آیه بر می‌آید که هدی نسکی است جداگانه، نه اینکه جبران این باشد که شخص متمتع نتوانسته و یا نخواسته احرام برای حج را از میقات ببندد، و لا جرم از شهر مکه برای حج احرام بسته است، برای اینکه جبران بودن هدی احتیاج به مؤنه‌ای زاید دارد، تا انسان آن را از آیه شریفه بفهمد، و خلاصه عبارت مورد بحث را هر کس ببیند، می‌فهمد که هدی عبادتی است مستقل، نه جبران چیزی که فوت شده است، چون کلمة " بالعمرة ..." عمره را از حج جدا و آن دو را دو عمل مستقل

می‌سازد، و جبران بودن هدی وقتی صحیح است که تسهیل و تخفیف در یك عمل تشریع شده باشد، نه در بین دو عمل، که احرام اولی یعنی عمره تمام شده، و احرام دومی یعنی حج هنوز شروع نگشته است.

علاوه بر اینکه درك اشعار نامبرده به فرضی که صحیح باشد، وقتی است که تشریع هدی به خاطر تشریع تمتع به عمره تا حج باشد، نه اینکه به خاطر فوت احرام حج از میقات باشد.

تمتـع

ظاهر آیه شریفه:" فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی،" این است که می‌خواهد خبر دهد از تشریع تمتع، و اینکه قبلا چنین عمره‌ای تشریع شده، نه اینکه بخواهد با همین جمله آن را تشریع کند، چون می‌فرماید:" پس هر کس به عمره تا حج تمتع کند، پس باید تا جائی که می‌تواند قربانی با خود ببرد،" معلوم می‌شود قبلا چنین عمره‌ای تشریع شده بوده، که آن را مفروغ عنه و مسلم گرفته از تشریع قربانی در آن خبر می‌دهد.

این خیلی روشن است که عبارت:" هر کس تمتع کرد باید با خود هدی ببرد،" و عبارت: " تمتع کنید و در تمتع با خود قربانی ببرید،" فرق دارد، اولی را در جائی می‌گویند که شنونده قبلا از تشریع تمتع اطلاع داشته باشد، و دومی را در جائی می‌گویند که گوینده می‌خواهد با همین کلام خود آنرا تشریع کند، خواهی گفت تمتع در کجا تشریع شده؟ می‌گوئیم: در آیه شریفه:" ذلك لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام !"

وقت روزه براي حاجي

" فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم ...!"

اینکه حج را ظرف برای صیام قرار داد، و فرمود:" سه روز در حج،" به این اعتبار است که عمل حج و عمل روزه در یك مکان و یك زمان انجام می‌شود، زمانی که عمل حج در آن انجام می‌شود، و زمان حج شمرده می‌شود، یعنی فاصله میان احرام حج و مراجعت به مکه همان زمان سه روز روزه است، و به همین اعتبار است که در روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام آمده: که وقت روزه برای کسی که قادر باشد قبل از روز قربانی است، و برای کسی که قادر نیست بعد از ایام تشریق یعنی یازده و دوازده و سیزدهم ماه است، و اگر کسی در این ایام هم قدرت بر روزه گرفتن نیافت باید پس از مراجعت به وطن آن را بگیرد، و ظرف هفت روز دیگر بعد از مراجعت از مکه است، چون ظاهر جمله:" اذا رجعتم - وقتی برگشتید،" همان برگشتن به وطن است، و گرنه می‌فرمود: در حال برگشتن، علاوه بر اینکه التفات از غیبت (کسی که تمتع کند به عمره تا

حج) به حضور (وقتی برگشتید،) خالی از اشعار و دلالت بر این معنا نیست .

" تلك عشرة كاملة ...،" یعنی سه روز در حج و هفت روز در مراجعت، ده روز کامل است، و اگر عدد هفت را مکمل عدد ده خوانده نه متمم آن، برای این بود که بفهماند هر یك از سه روز و هفت روز حکمی مستقل و جداگانه دارد، که بیانش در فرق میان دو کلمه تمام و کمال در اول آیه گذشت.

پس معلوم شد که روزه سه روز عملی است تام فی نفسه، و اگر محتاج به هفت روز است محتاج در کامل بودنش هست، نه در تمامیتش.

فلسفه تشریع حج تمتع

" ذلك لمن لم یكن اهله حاضری المسجد الحرام،" یعنی حکم نامبرده در باره تمتع به عمره تا حج، برای غیر اهل مکه است، یعنی برای کسی است که بین خانه و زندگی او و بین مسجد الحرام (البته بنابر تحدیدی که روایات کرده،) بیش از دوازده میل فاصله باشد، و کلمه اهل به معنای خواص آدمی از زن و فرزند و عیال است: و اگر از مردم دور از مکه تعبیر فرموده به کسی که اهلش حاضر در مسجد الحرام نباشد، در حقیقت لطیف‌ترین تعبیرات را کرده، چون در این تعبیر به حکمت تشریع تمتع که همان تخفیف و تسهیل است اشاره فرموده است .

توضیح اینکه:

مسافری که از بلاد دور به حج - که عملی است شاق و توأم با خستگی و کوفتگی در راه - می‌آید احتیاج شدید به استراحت و سکون دارد، و سکون و استراحت آدمی تنها نزد همسرش فراهم است، و چنین مسافری در شهر مکه خانه و خانواده ندارد، لذا خدای تعالی دو رعایت در باره او کرده، یکی اینکه اجازه داده بعد از مناسك عمره از احرام در آید، و دوم اینکه برای حج از همان مکه محرم شود، و دیگر مجبور به برگشتن به میقات نشود .

خواننده محترم توجه فرمود که جمله دال بر تشریع متعه همین جمله است، یعنی جمله:" **ذلك لمن لم یكن ...،**" نه جمله " فمن تمتع بالعمرة الی الحج ...،" و جمله نامبرده کلامی است مطلق، نه به وقتی از اوقات مقید است، و نه به شخصی از اشخاص، و نه به حالی از احوال.

" و اتقوا الله و اعلموا ان الله شدید العقاب ! "

اینکه در ذیل آیه چنین تشدید بالغی کرده، با اینکه صدر آیه چیزی به جز تشریع حکمی از احکام حج را نداشت، به ما می‌فهماند که مخاطبین اشخاصی بوده‌اند که از حال ایشان انتظار می‌رفته حکم نامبرده را انکار کنند، و یا در قبول آن توقف کنند، و اتفاقا مطلب

از همین قرار بود، برای اینکه از میان همه احکام که در دین تشریع شده، خصوص حج، از سابق یعنی از عصر ابراهیم خلیل الله علیه‌السلام در بین مردم وجود داشته، و معروف بوده، و دلهاشان با آن انس و الفت داشت، و اسلام این عبادت را تقریبا به همان صورتی که از سابق داشته امضاء کرد، و تا اواخر عمر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم به همان صورت بود، و تغییر دادن احکام آن بخاطر همان انس و الفت مردم کار بسیار مشکلی بود، و حتما با انکار و مخالفت مواجه می‌گردید، و بطوریکه از روایات هم بر می‌آید در دل بسیاری از آنان مقبول واقع نمی‌شد بدین جهت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم ناگزیر بود خود آنان را مخاطب قرار دهد، و بر ایشان بیان کند، که حکم تازه‌ای که رسیده از ناحیه خداست، و حکمرانی فقط کار خداوند است و او هر چه بخواهد حکم می‌کند، و حکمی که کرده عمومی است، و احدی از آن مستثنا نیست، نه هیچ پیغمبری، و نه امتی !

و این نکته باعث شد که در آخر آیه با تشدید بلیغ امر به تقوا نموده، از عقاب خدای سبحان زنهار دهد.

زمان حج، و محرمات آن

- " الْحَجُّ أَشهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَض فِيهِنَّ الحَجَّ فَلا رَفَث وَ لا فُسوقَ وَ لا جِدَالَ فی الْحَجّ...!
- حج در چند ماه معین انجام می‌شود پس اگر کسی در این ماهها به احرام حج درآمد دیگر با زنان نیامیزد و مرتکب دروغ و جدال نشود که اینگونه کارها در حج نیست...!"

یعنی زمان حج نزد این قوم (یعنی عرب) ماههای معلومی است، و سنت (یعنی روایات) آن را معین کرده، که عبارت است از شوال، و ذی القعده، و ذی الحجه، و اگر ذی الحجه را زمان حج شمرده، با اینکه زمان حج اوائل آن ماه است، نه همه آن، منافاتی ندارد، برای اینکه این تعبیر از قبیل تعبیری است که می‌گوئیم من روز جمعه خدمت شما می‌رسم، با اینکه آمدن در یك ساعت از روز جمعه صورت می‌گیرد، نه در تمامی آن روز.

و در اینکه در آیه شریفه سه مرتبه کلمه حج تکرار شده با اینکه می‌توانست بار دوم و سوم به آوردن ضمیر اکتفا کند، لطفی در اختصار گوئی به کار رفته، چون مراد از حج اول زمان حج، و از حج دوم خود عمل حج، و از سوم زمان و مکان آن است، و اگر ضمیر می‌آورد ناگزیر بود بدون جهت کلام را طول بدهد.

فرض حج به این معنا است که با شروع در عمل حج این عمل را بر خود واجب سازد، چون به حکم آیه شریفه: " و اتموا الحج و العمرة لله ..."، شروع در این عمل باعث می‌شود که اتمامش بر آدمی واجب گردد .

رفث به معنای هر عملی است که در عرف تصریح به نام آن نمی‌کنند بلکه هر

وقت بخواهند نام آن را ببرند، به کنایه می‌برند، مانند عمل زناشوئی.

فسوق به معنای خارج شدن از طاعت خدا است.

جدال به معنای ستیزگی کردن و لجبازی در گفتار و بحث است، لیکن سنت رفث را تفسیر کرده به جماع و فسوق را به دروغ، و جدال را به گفتن: نه به خدا و بله به خدا.

" و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله ..." این جمله خاطرنشان می‌سازد که اعمال از خدای تعالی غایب و پنهان نیست، و کسانی را که مشغول به اطاعت خدایند دعوت می‌کند به اینکه در حین عمل از حضور قلب و از روح و معنای عمل غافل نمانند، و این دأب قرآن کریم است که اصول معارف را بیان می‌کند، و قصه‌ها را شرح داده شرایع و احکام را ذکر می‌کند، و در آخر همه آنها موعظه و سفارش می‌کند، تا علم از عمل جدا نباشد، چون علم بدون عمل در اسلام هیچ ارزشی ندارد، و بهمین جهت دعوت نامبرده را با جمله:" و اتقون یا اولی الالباب،" ختم کرد، و در این جمله بر خلاف اول آیه که مردم غایب فرض شده بودند، مخاطب قرار گرفتند، و این تغییر سیاق دلالت می‌کند بر کمال اهتمام خدای تعالی به این سفارش، و اینکه تقوا وسیله تقرب و وظیفه‌ای است حتمی و متعین.

داد و ستد در ایام حج

" لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم."

این آیه شریفه می‌خواهد بفرماید: در خلال انجام عمل حج دادوستد حلال است، چیزی که هست از بیع و دادوستد تعبیر فرموده به طلب فضل پروردگار و این تعبیر در سوره جمعه نیز آمده، آنجا که می‌فرماید:" یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع - تا آنجا که می‌فرماید - فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض، وابتغوا من فضل الله! " چون در این دو آیه نخست از دادوستد تعبیر به بیع کرده، و سپس از همان تعبیر به طلب رزق خدا نموده، و بهمین جهت است که در سنت نیز ابتغای از فضل خدا در آیه مورد بحث به بیع تفسیر شده، پس آیه دلیل بر این است که دادوستد در خلال عمل حج مباح و جایز است .

وقوف در عرفات و مشعر الحرام

" فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام! "

افضتم به معنای بیرون شدن دسته جمعی عده‌ای است از محلی که بودند، پس آیه دلالت دارد بر اینکه وقوف به عرفات هم واجب است، همچنانکه وقوف به مشعر الحرام که همان مزدلفه باشد واجب است .

" و اذکروه کما هدیکم ...،" یعنی بیاد خدا بیفتید البته یادی که با نعمت (هدایت او شما را،) برابر و مانند باشد، چون شما قبل از اینکه او هدایتتان کند از گمراهان بودید.

کوچ جمعي از عرفات

" ثم افیضوا من حیث افاض الناس ...!"

ظاهر این آیه می‌رساند که افاضه بر طبق سنت دیرینه‌ای که قریش داشتند واجب است، و می‌خواهد مخاطبین را در این سنت ملحق به نیاکانشان کند.

بنا بر این آیه شریفه با روایتی که می‌گوید: قریش و هم سوگندانشان که به عرف محلی حمس نامیده می‌شدند، وقوف به عرفات نمی‌کردند، بلکه تنها به مزدلفه وقوف می‌کردند، و منطقشان این بود که ما اهل حرم نباید از حرم خدا دور شویم، خدای تعالی در آیه بالا دستورشان داد که شما هم مانند سایر مردم کوچ کنید، از همانجائی که آنان کوچ می‌کنند، یعنی از عرفات, منطبق می‌شود، و بنا بر این ذکر این حکم بعد از جملة" فاذا افضتم من عرفات ...،" و بکار بردن کلمه (ثم) که بعدیت را می‌رساند، در آن جمله برای این است که ترتیب ذکری را رعایت کرده باشد، و در حقیقت گفتار به منزله استدراك است، و معنایش این است که احکام حج اینهائی بود که ذکر شد، چیزی که هست بر شما واجب است که در کوچ کردن مانند سایر مردم از عرفات کوچ کنید، نه از مزدلفه !

پایان مناسک حج با ذکر شایسته خدا

- " فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَّنَسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكراً!
- پس هر گاه مناسك خود را تمام کردید خدا را یاد آرید آنطور که در جاهلیت بعد از تمام شدن مناسك پدران خود را یاد می‌کردید بلکه بیشتر از آن!"

این آیه شریفه دعوت به ذکر خدا می‌کند، و در این دعوت مبالغه نموده و می‌فرماید: جا دارد که حاجی حداقل خدا را به قدر پدران خود به خاطر بیاورد، و بلکه بیشتر، برای اینکه نعمت خدا نسبت به او که به حکم آیه:" و اذکروه کما هدیکم،" همان نعمت هدایت است، بزرگتر از نعمتی است که پدران به آدمی داده‌اند.

" او اشد ذکرا،" در این جمله ذکر را متصف به شدت کرده، چون ذکر همانطور که از نظر کمیت و مقدار متصف به کثرت می‌شود، همچنانکه در جای دیگر فرموده:" و اذکروا الله ذکرا کثیرا،" و نیز فرموده:" و الذاکرین الله کثیرا،" همچنین از نظر کیفیت متصف به شدت می‌شود چون ذکر، به معنای واقعیش منحصر در ذکر لفظی نیست بلکه امری است مربوط به حضور قلب، و لفظ را هم اگر ذکر می‌گویند، از این جهت است که لفظ از معنای قلبی و یاد درونی حکایت می‌کند.

و چون چنین است هم اتصافش به کثرت از نظر موارد صحیح است، چون معنایش یاد خدا در غالب حالات است، همچنانکه فرمود:" الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم،" و هم اتصافش به شدت در پاره‌ای از موارد صحیح است، و چون مورد آیه بطوریکه از آن استفاده می‌شود موردی است که آدمی را از خدا بی‌خبر می‌کند، و یاد خدا را از دل می‌برد، لذا مناسب‌تر آن بود ذکر را که بدان امر می‌فرماید به شدت توصیف کند، نه به کثرت و مطلب روشن است.

دعائی برای پایان مناسک حج

« رَبَّنَا ءَاتِنَا فی الدُّنْیَا حَسنَةً وَ فی الاَخِرَةِ حَسنَةً وَ قِنَا عَذَاب النَّارِ!»

بعضی از مردم می‌گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما حسنه بده ولی در آخرت هیچ بهره‌ای ندارند، و بعضی از آنان می‌گویند: پروردگارا به ما هم حسنه در دنیا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ کن! ایشان از آنچه کرده‌اند نصیبی خواهند داشت و خدا سریع الحساب است!

این جمله تفریع است بر جملة" فاذکروا الله کذکرکم آباءکم،" و مراد از ناس مطلق افراد انسان اعم از مؤمن و کافر است چه کافر که به غیر از پدران خود بیاد کس دیگر نیست، و جز افتخارات دنیوی را نمی‌خواهد و جز دنیا نمی‌طلبد، و کاری به آخرت ندارد، و چه مؤمن که جز آنچه نزد خداست نمی‌جوید، و اگر هم چیزی از امور دنیا را بخواهد چیزی است که باز مورد رضای پروردگارش(و وسیله کسب رضای او است،) و بنا بر این پس اینکه فرمود: بعضی از مردم می‌گویند منظور گفتن به زبان قال نیست، بلکه گفتن به زبان حال است، و معنای آیه این است که: بعضی از مردم نمی‌خواهند مگر دنیا را، و اینان در آخرت هیچ نصیبی ندارند، بعضی هم هستند که نمی‌جویند مگر آنچه را که مایه رضا و خوشنودی پروردگارشان باشد، چه در دنیا و چه در آخرت: اینان از آخرت هم نصیب دارند.

از اینجا روشن می‌شود که چرا حسنه را در نقل کلام اهل آخرت ذکر کرد و در نقل کلام اهل دنیا نقل نکرد، چون کسی که چیزی از امور دنیا می‌خواهد مقید نیست به اینکه آن چیز نزد خدا هم حسنه باشد یا نباشد، او دنیا را می‌خواهد که همه‌اش نزد او حسنه و خوب است, چون مایه زندگی دنیائی او است، و با هوای نفسش موافق و سازگار است، به خلاف کسی که رضای خدا را می‌خواهد که در نظر او آنچه در دنیا و آنچه در آخرت است دو جور است، یکی حسنه و دیگری سیئه، و او نمی‌جوید و درخواست نمی‌کند مگر حسنه را

.

و اینکه میان جمله:" و ما له فی الاخرة من خلاق،" و جمله:" اولئك لهم نصیب مما کسبوا،" مقابله انداخته، این معنا را می‌فهماند که اعمال طایفه اول که فقط دنیا را می‌خواهند باطل و بی‌نتیجه است، به خلاف دسته دوم که از آنچه می‌کنند بهره می‌برند.

" و الله سریع الحساب! "

سریع الحساب یکی از اسمای حسنای خدای تعالی است، و از آنجائی که هیچ قیدی ندارد، به اطلاقش هم شامل دنیا می‌شود و هم شامل آخرت، پس حساب خدائی همیشه حاصل است، و جریان دارد هر عملی که بنده‌اش انجام دهد چه از حسنات باشد و چه غیر آن، خدای عزوجل جزایش را مو به مو و درست بر طبق عملش می‌دهد.

پس آنچه از معنای جمله " فمن الناس من یقول،" تا آخر سه آیه به دست آمد این شد که خدای را یاد کنید، چونکه مردم در طرز تفکرشان نسبت به دنیا دو دسته‌اند، بعضی از ایشان تنها دنیا را می‌خواهند و جز دنیا به یاد هیچ چیز دیگر نیستند که اینگونه مردم هیچ نصیبی در آخرت ندارند، بعضی دیگر کسانی هستند که آنچه مایه رضای خدا است می‌خواهند، که اینگونه افراد از آخرت هم نصیب دارند و خدا سریع الحساب است، در حساب آنچه بنده‌اش می‌خواهد به زودی می‌رسد، و آن را بر طبق خواسته‌اش به او می‌دهد، و بنا بر این پس ای مسلمانان شما با یاد خدا جزو نصیب‌داران در آخرت باشید، و از آنها مباشید که به خاطر ترك یاد خدا در آخرت بی‌نصیب شدند، و در نتیجه شما هم ناامید و تهی‌دست شوید .

ایام تشریق

" و اذکروا الله فی ایام معدودات! "

ایام معدودات همان ایام تشریق یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است. دلیل بر اینکه مراد ایام بعد از دهه ذی الحجه است این است که حکم یادآوری خدا در ایام معدودات را بعد از فراغ از بیان اعمال حج ذکر فرمود، و دلیل بر اینکه مراد سه روز بعد از دهه ذی الحجه است، این است که دنبالش می‌فرماید:" فمن تعجل فی یومین ...،" چون تعجیل در دو روز وقتی فرض دارد که ایام سه روز باشد، یك روز روز کوچ باشد، و در دو روز هم عجله کند، این می‌شود سه روز، و اتفاقا در روایات هم ایام معدودات به همین سه روز که گفتیم تفسیر شده است .

بخشیده شدن گناهان حاجي

- " فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه، و من تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی!
- کسی که عمل حج را تمام کرده، گناهانش بخشوده شده است، چه اینکه در آن دو روز تعجیل کند، و چه اینکه تاخیر کند."

اینکه در هر دو جا فرمود:" لا اثم علیه! " جنس اثم و گناه را از حاجی نفی می‌کند، و هیچگونه قیدی هم در کلام نیاورده، و اگر مراد این بود که بفهماند در تعجیل به تنهائی اثم نیست و یا در تاخیر به تنهائی اثم نیست لازم بود جمله را به آن مقید کند، در نتیجه معنای آیه این می‌شود: کسی که عمل حج را تمام کرده، گناهانش بخشوده شده است، چه اینکه در آن دو روز تعجیل کند، و چه اینکه تاخیر کند.

و از اینجا روشن می‌شود که آیه شریفه در مقام بیان تخییر میان تاخیر و تعجیل نیست نمی‌خواهد بفرماید حاجی مخیر است بین اینکه تاخیر کند و یا تعجیل، بلکه منظور بیان این جهت است که گناهان او آمرزیده شده، چه تاخیر کند و چه تعجیل.

و اما اینکه فرمود:" لمن اتقی ! " منظور این نیست که تعجیل و تاخیر را بیان کند، مراد این است که حکم نامبرده مخصوص مردم با تقوا است، اما کسانی که تقوا ندارند این آمرزش را ندارند .

و معلوم است که باید این تقوا پرهیز از چیزی باشد که خدای سبحان در حج از آن نهی کرده، و نهی از آن را از مختصات حج قرار داده، پس برگشت معنا به این می‌شود که حکم نامبرده تنها برای کسی است که از محرمات احرام و یا از بعضی از آنها پرهیز کرده باشد، و اما کسی که پرهیز نکرده، واجب است در منا بماند و مشغول ذکر خدا در ایام معدودات باشد، و اتفاقا این معنا در بعضی از روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم آمده است.

" و اتقوا الله و اعلموا انکم الیه تحشرون!"

در این جمله که خاتمه کلام است امر به تقوا می‌کند، و مساله حشر و مبعوث شدن درقیامت را تذکر می‌دهد، چون تقوا هرگز دست نمی‌دهد، و معصیت هرگز اجتناب نمی‌شود، مگر با یادآوری روز جزا، همچنانکه خود خدای تعالی فرمود:" ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب . "

و در اینکه از میان همه اسماء قیامت کلمه حشر را انتخاب نموده و فرمود:" انکم الیه تحشرون،" اشاره لطیفی است به حشری که حاجیان دارند، و همه در منا و عرفات یکجا جمع می‌شوند و نیز اشعار دارد به اینکه حاجی باید از این حشر و از این افاضه و کوچ کردن به یاد روزی افتد که همه مردم به سوی خدا محشور می‌شوند:**" و لا یغادر منهم احدا - و خداوند احدی را از قلم نمی‌اندازد ! "**

حفظ حرمت تحریم ها و شعائر الهی

- « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تحِلُّوا شعائَرَ اللَّهِ وَ لا الشهْرَ الحْرَامَ وَ لا الهَدْىَ وَ لا الْقَلَئدَ وَ لا ءَامِّينَ الْبَيْت الحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضلاً مِّن رَّبهِمْ وَ رِضوَناً وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصطادُوا وَ لا يجْرِمَنَّكُمْ شنَئَانُ قَوْمٍ أَن صدُّوكمْ عَنِ الْمَسجِدِ الحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلى الْبرِّ وَ التَّقْوَى وَ لا تَعَاوَنُوا عَلى الاثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شدِيدُ الْعِقَابِ!
- هان ای کسانی که ایمان آوردید مقتضای ایمان این است که - شعائر خدای و (چهار) ماه حرام را حلال مشمارید و نیز کشتن و خوردن قربانیهای بی نشان مردم و قربانیهای نشان دار آنان را حلال ندانید، و متعرض کسانی که به امید فضل و خوشنودی خدا، راه بیت الحرام را پیش گرفته‌اند نشوید، و هر گاه از احرام در آمدید می‌توانید شکار کنید، و دشمنی و کینه کسانی که نگذاشتند به مسجد الحرام درآئید شما را وادار به تعدی نکند، یکدیگر را در کار نیك و در تقوا یاری کنید، و در گناه و دشمنی به یکدیگر کمك مکنید و از خدا پروا کنید، که خدا شدید العقاب است!»

در این آیه مجددا مؤمنین مورد خطاب واقع شده‌اند، و این تکرار خطاب شدت اهتمام به حرمات خدای تعالی را می‌رساند.

در جمله« لا تحلوا شعائرالله - حلال مکنید شعائر خدا را،» کلمه احلال به معنای حلال کردن است، و حلال کردن و مباح دانستن ملازم با بی مبالات بودن نسبت به حرمت و مقام و منزلت پروردگاری است که این عمل را بی احترامی به خود دانسته است.

این کلمه در هر جا به یکی از این معانی است، یا به معنای بی مبالاتی است، و یا به معنای بی احترامی نسبت به مقام و منزلت است.

احلال شعائر الله به معنای بی احترامی به آن شعائر و یا ترك آنها است، و احلال شهر الحرام به معنای این است که حرمت این چهار ماه را که جنگ در آنها حرام است نگه ندارند، و در آنها جنگ کنند، و همچنین در هر جا معنای مناسب به آنجا را افاده می‌کند.

کلمه شعائر جمع شعیره به معنای علامت است، و گوئی مراد از شعائر اعلام حج و مناسك آن باشد، و کلمه شهر الحرام به معنای ماههائی است که خدای تعالی آنها را مورد احترام قرار داده، و آن عبارت است از چهار ماه قمری، محرم و رجب و ذی القعده و ذی الحجه، و کلمه هدی به معنای آن حیوانی است که آدمی از شهر خود با خود به طرف مکه می‌برد تا قربانی کند، از قبیل گوسفند و گاو و شتر، و کلمه قلائد جمع قلاده به معنای گردن بند است، و در اینجا به معنای هر چیزی است مانند نعل و مثل آن، که به عنوان اعلام به قربانی، به گردن حیوان می‌اندازند و به این وسیله اعلام می‌کنند - که این شتر یا گاو یا

گوسفند قربانی راه خدا است، اگر احیانا گم شد، و کسی او را پیدا کرد، باید به منا بفرستد تا از طرف صاحبش قربانی شود.

معنای جمله آمین البیت الحرام کسانی هستند که قصد زیارت خانه خدا را دارند، فضل به معنای مال و یا سود مالی یا به معنای اجر آخرتی، و یا مطلق پاداش مالی است، و یا پاداش اعم از مالی و غیر مالی است.

« و اذا حللتم فاصطادوا،» و چون از احرام در آمدید شکار بکنید، جمله: شکار بکنید از آنجا که در مقامی آمده که شنونده احتمال می‌داده شاید شکار کردن بعد از احرام نیز حرام باشد دلالت بر وجوب ندارد، تنها دلالت می‌کند بر اینکه بعد از احرام، حرام و ممنوع نیست.

« و لا یجرمنکم شنان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا،» این کینه و دشمنی که آنها نگذاشتند شما داخل مسجد الحرام بشوید، شما را وادار نکند بر اینکه بر آنان تعدی کنید و حال آنکه خدا شما را بر آنان مسلط کرده، وبال این جرم بر شما تحمیل نشود.

« و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان...،» این جمله بیانگر اساس سنت اسلامی است، و خدای سبحان در کلام مجیدش کلمه برّ را تفسیر کرده، و فرموده:« و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر،» و کلمه تقوا به معنای مراقب امر و نهی خدا بودن است، در نتیجه برگشت معنای تعاون بر برّ و تقوا به این است که جامعه مسلمین بر برّ و تقوا و یا به عبارتی بر ایمان و عمل صالح ناشی از ترس خدا اجتماع کنند، و این همان صلاح و تقوای اجتماعی است، و در مقابل آن تعاون بر گناه - یعنی عمل زشت که موجب عقب افتادگی از زندگی سعیده است - و بر عدوان که تعدی بر حقوق حقه مردم و سلب امنیت از جان و مال و ناموس آنان است، قرار می‌گیرد.

خدای سبحان بعد از آنکه از اجتماع بر اثم و عدوان نهی فرمود نهی خود را با جمله:« و اتقوا الله ان الله شدید العقاب،» تاکید کرد و این در حقیقت تاکیدی است روی تاکید دیگر، تاکید اول جمله:« واتقوا الله!» است، و تاکید دوم تهدید« ان الله شدید العقاب!» است.

(مستند: آیه ۲ سوره مائده المیزان ج : ۵ ص : ۲٦٤)

حکم شکار در حال احرام

- « یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللَّهُ بِشىْءٍ مِّنَ الصیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ وَ رِمَاحُکُمْ لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَن یخَافُهُ بِالْغَیْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِك فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ،
- یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَقْتُلُوا الصیْدَ وَ أَنتُمْ حُرُمٌ وَ مَن قَتَلَهُ مِنکُم مُّتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یحْکُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنکُمْ هَدْیًا بَلِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّرَةٌ طعَامُ مَسکِینَ أَوْ عَدْلُ ذَلِك صِیَاماً لِّیَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سلَف وَ مَنْ عَادَ فَیَنتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقَامٍ!

- ای کسانی که ایمان آوردید خداوند هر آینه و مسلما شما را با چیزی از شکار می‌آزماید بطوری که شکار تا دست‌رس و تیررس شما به شما نزدیك می‌شود تا بداند که کیست که از او به غیب می‌ترسد پس کسی که از این به بعد از حدود خداوند تجاوز کند(و در حال احرام شکار کند،) برای اوست عذابی دردناك،
- ای کسانی که ایمان آوردید شکار را نکشید در حالی که شما در احرامید و کسی که از شما عمدا شکاری بکشد کفاره آن نظیر همان شکار است از چهارپایان اهلی، دو نفر از شما که صاحب عدالتند حکم به آن می‌کنند، در حالی که آن کفاره را هدی قرار داده و آنرا به کعبه می‌رساند، یا اینکه کفاره‌اش طعام دادن به مسکینان و یا به جای اطعام هر مسکین یك روز روزه است تا بچشد کیفر نافرمانی خود را، خداوند گناهان گذشته را عفو کرده است، و اگر کسی دوباره چنین معصیتی کند خدا از او انتقام می‌گیرد و خداوند عزیز و انتقام‌گیر است !»

این آیات در باره حکم شکارهای دریایی و صحرایی در حال احرام نازل شده است.
اینکه فرمود:« بشیء من الصید،» می‌خواهد ناچیزی و بی‌مقداری شکار را تلقین کند، تا مخاطب را در انتهای از نهیی که در آیه بعدی است و دست برداریش از سود ناچیز آن، کمك کند، و اینکه فرمود:« تناله ایدیکم و رماحکم،» می‌خواهد به شکار از جهت آسانی و دشواری تعمیم دهد، یعنی چه آن شکار آسان بدست آید مانند جوجه‌های مرغ و بره‌های وحشی و تخم مرغ‌های وحشی که با دست و به آسانی صید می‌شوند، و چه به دشواری بدست آید مانند حیوانات وحشی بزرگ که عادتا جز بوسیله سلاح شکار نمی‌شود.
و ظاهر آیه و سیاقش این است که مقدمه است برای حکم مشددی که در آیه دومی است، و لذا دنبالش فرمود:« لیعلم الله من یخافه بالغیب،» چون در این جمله اشعار هست به اینکه در اینجا حکمی از قبیل منع و تحریم در بین هست، سپس فرمود:« فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب الیم! »

« لیعلم الله من یخافه بالغیب،» بعید نیست اینکه فرمود خداوند شما را می‌آزماید تا بداند چه و چه کنایه باشد از اینکه بزودی پیشامدی را مقدر می‌کند تا مردم تشخیص داده شوند کدام یك از آنان از عذاب نادیده خداوند می‌ترسند و کدام یك نمی‌ترسد، زیرا جهل در ساحت مقدس پروردگار راه ندارد، تا بخواهد با پیش آوردن این صحنه‌ها مطیع و عاصی را تشخیص دهد، و به این وسیله جهل خود را بر طرف سازد. اما اینکه فرمود:« من یخافه بالغیب،» معنای خوف بالغیب این است که انسان از عذابهای دردناك اخروی که خدای تعالی انسان را از آنها تحذیر کرده - با اینکه محسوس به هیچیك از حواس ظاهره‌اش نیست – بترسد. و اینکه فرمود:« فمن اعتدی بعد ذلك،» به این معنا است که اگر کسی بعد از این

امتحان از حدی که خداوند برایش معین نموده تجاوز کند برای اوست عذابی دردناك.

« یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم ...،» نهی است از کشتن شکار، لیکن جمله بعدی یعنی« احل لکم صید البحر،» تا اندازه‌ای آنرا از جهت صید بودن تفسیر می‌کند، و می‌فهماند مراد از آن صید، صید خشکی و صحرایی است، چنانکه از جهت معنای قتل جمله « و من قتله منکم متعمدا فجزاء...،» با کلمه متعمدا آنرا تفسیر می‌نماید، و ظاهر تعمد مقابل خطاست و معنای قتل خطایی این است که قتل را بدون قصد انجام دهد مثلا به منظور تمرین در تیر اندازی تیر به هدفی می‌اندازد، اتفاقا تیر به شکاری اصابت می‌کند و آنرا از پای در می‌آورد، بنا بر این از آیه استفاده می‌شود که اگر تیر و یا سلاح دیگر خود را به قصد شکار بکار برد و شکار را از پای در آورد کفاره واجب می‌شود، چه اینکه بیاد احرامش باشد یا آنرا فراموش کرده باشد.

« فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة،» ظاهرا معنایش این است که اگر چنین کند بعهده اوست اینکه جزا و کفاره آنرا حیوانی اهلی نظیر حیوانی که کشته است بدهد، و تشخیص اینکه این حیوان نظیر آن شکار هست یا نیست بعهده دو نفر از مردان عادل و دیندار شما است، و در حالی این جزا جزای در راه خدا می‌شود که به صورت هدی درآید، یعنی به مکه فرستاده شود تا طبق دستور سنت در خود مکه یا در منا نحر و یا ذبح شود.

« او کفارة طعام مساکین او عدل ذلك صیاما،» این جمله دو خصلت دیگری است برای کفاره صید در حرم، و اما اینکه آیا بین این سه خصلت ترتیب هست، یعنی اگر ممکن است اول هدی کردن حیوانی نظیر آن شکار، اگر ممکن نشد اطعام مساکین، و اگر این نیز میسور نشد به همان مقدار روزه واجب است، یا اینکه ترتیب در بین نیست حتی اگر دو کفاره اولی هم ممکن باشد می‌تواند سومی را اختیار کند؟ این سؤالی است که جوابش را باید از اخبار استفاده کرد، و گرنه صرف اینکه کلمه اَو در آیه بکار رفته دلالت بر عدم ترتیب ندارد، و بیش از تردید را نمی‌رساند، چیزی که هست اینکه فرمود: او کفارة از آنجا که طعام مساکین را کفاره نامید سپس معادل آنرا از روزه معتبر دانست خالی از اشعار به ترتیب بین سه خصلت نیست.

« لیذوق وبال امره،» از آیه شریفه این معنا که کفاره خود نوعی از مجازات است بخوبی استفاده می‌شود.

« عفا الله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه،» اینکه عفو را متعلق به ما سلف - کارهای گذشته- فرموده قرینه است بر اینکه مراد از ما سلف شکارهایی است که قبل از نزول این آیه در حال احرام کرده‌اند، نه شکارهایی که در حین نزول این آیه و یا بعد از آن صید شده‌اند، بنا بر این جمله عفا الله برای این است که کسی خیال نکند آیه کفاره شامل شکارهای سابق بر نزول حکم هم هست، بنا بر این خود یکی از ادله‌ای است که می‌توان به آن استدلال کرد بر اینکه صحیح است عفو خداوند شامل عملی شود که گر چه گناه نیست

لیکن در طبعش مفسده‌اي است که اقتضای نهی مولوی را دارد.

اما اینکه فرمود:« و من عاد فینتقم الله منه و الله عزیز ذو انتقام،» ظاهر عود تکرار کردن عمل است، لیکن در اینجا مراد تکرار افعال گذشته نیست تا معنای آیه این بشود: کسی که تکرار کند مثل اعمال گذشته را خداوند از او انتقام می‌ستاند زیرا اگر به این معنا باشد آیه منطبق می‌شود با عملی که حکم« و من قتله منکم متعمدا فجزاء ...،» متعلق است به آن، و در نتیجه مراد از انتقام همان حکم به کفاره که حکمی است فعلی خواهد بود. لیکن ظاهر جمله« فینتقم الله منه،» این است که می‌خواهد از یك امری آینده خبر دهد، نه از حکمی فعلی، و این خود شاهد است بر اینکه مراد از عود تکرار عملی است که کفاره به آن متعلق شده است، و در نتیجه مراد از انتقام، عذاب الهی خواهد بود، نه همان کفاره .

بنا بر این، آیه شریفه با صدر و ذیلش در صدد بیان جهات مساله قتل صید است که خدا از آنچه قبل از نزول آیه ارتکاب شده عفو فرموده، و هم اینکه از این به بعد هر کس مرتکب شود کفاره‌ای شبیه به آنچه صید کرده به گردنش می‌آید و هم اینکه اگر بار دوم آنرا مرتکب شود کفاره نداشته و خداوند عذابش می‌کند.

بیشتر اخباری که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر این آیه وارد شده به همین معنا دلالت دارد، و اگر این معنی، مقصود نباشد متعینا باید انتقام را حمل کرد بر چیزی که شامل وجوب کفاره هم بشود، مانند مؤاخذه و امثال آن، و عود را هم باید حمل کرد بر عملی که شبیه باشد به اعمال گذشته، یعنی شکارکشی، آنگاه معنای آیه این می‌شود: هر کس بار دیگر شکارکشی سابق خود را از سر گیرد خداوند از او انتقام می‌ستاند. یعنی او را با ایجاب کفاره مؤاخذه می‌فرماید، و این معنا همانطور که ملاحظه می‌کنید خیلی از ظاهر آیه بعید است.

شکارهای حلال و حرام دریائی و صحرائی در حال احرام

- « حِلَّ لَكُمْ صيْدُ الْبَحْرِ وَ طعَامُهُ مَتَعاً لَّكُمْ وَ لِلسيَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صيْدُ الْبرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى إِلَيْهِ تحْشرُونَ!
- حلال شده است برای شما شکار دریایی و خوردن آن برای اینکه برای شما و رهگذرها متاعی باشد، و حرام شده است بر شما شکار خشکی مادامی که در احرامید، و بترسید از خدایی که بسوی او محشور می‌شوید!»

این آیات در مقام بیان حکم شکار کردن حیوانات دریایی و صحرایی است، نه حکم خوردن آنها، و این خود شاهد است بر اینکه باید متعینا بگوییم مراد از« طعامه – خوردن» که معنای مصدری است، نیست، بلکه مراد شکار کردن است.

و مقصود از **حلیت طعام دریا** حلیت خوردن آن است، در نتیجه از حلیت صید جواز شکار کردن حیوانات دریایی استفاده می‌شود، و از طعام دریا حلیت خوردن هر چیزی که

از دریا گرفته شود بدست می‌آید، و لو اینکه این عنوان(آنچه از دریا گرفته شود،) اعم است، هم شامل شکار می‌شود و هم مردارهایی که آب بیرون می‌اندازد و هم غیر حیوان، الا اینکه آنچه از اخبار اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است این عنوان(آنچه از دریا گرفته می‌شود،) را تفسیر می‌کند به ماهی‌های شور و امثال آن از شکارهای مانده و کهنه، و اینکه فرمود:« متاعا لکم و للسیارة،» گویا حال است برای صید البحر و طعامه و در آن اشاره‌ای هم به این جهت هست که خداوند از در منت آنرا حلال فرموده، و چون خطاب به مؤمنین از جهت مُحرم بودنشان است. عبارت لکم و للسیارة بمنزله این است که گفته شود برای شما مُحرمها و غیر شما یعنی آنهایی که احرام ندارند.

این را هم باید دانست که در آیات مورد بحث گفتگوهای فقهی زیادی هست که، اگر کسی بخواهد از آن اطلاع حاصل کند باید به کتب فقهی مراجعه نماید.

حرمت کعبه بیت الحرام و تشریع مناسک آن

- « جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَماً لِّلنَّاسِ وَ الشهْرَ الْحَرَامَ وَ الهْدْىَ وَ الْقَلَئدَ ذَلِك لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكلّ شىْءٍ عَلِيمٌ!
- خداوند مکه را بیت الحرام و مایه قوام مردم قرار داده و نیز بهمین منظور، شهر حرام و بردن هدی به مکه و قلائد را تشریع فرموده است، تشریع فرموده تا بدانید که خداوند مي داند آنچه را که در آسمانها و در زمین است و بدرستی خداوند بهر چیز دانا است!»

اعتبار بیت الحرام و شهر الحرام و احکامی که بر آن دو تشریع شده مبنی بر حقیقتی علمی و اساسی و جدی است، و آن این است که این بیت الله و احکام و مناسکش مایه قوام و حیات مردم است.

تعلیق کلام به کعبه و سپس توصیف آن به بیت الحرام **کعبه بیت الحرام** است، و همچنین توصیف ماه را به حرام و سپس ذکر هدی و قلائد که از شؤونات حرمت کعبه هستند همه دلالت دارند بر اینکه ملاك در این امری که در آیه است همانا احترام است.

قوام و قیام چیزی است که انسان یا هر چیز دیگری بوسیله آن بر پا می‌شود، و قیام و قوام هر دو اسم‌اند برای چند چیز، مانند ستون و تکیه‌گاه.

خداوند کعبه را بیت الحرام و مایه قوام شما قرار داده چون دنیا و آخرت شما قوامش به کعبه است.

خدای تعالی کعبه را احترام کرده و آنرا بیت الحرام قرار داده، و به همین منظور بعضی از ماهها را هم حرام کرده و بوسیله حکم به وجوب حج در آن ماهها، بین ماههای حرام و بیت الحرام ارتباط برقرار کرده است.

البته در این بین اموری را هم که مناسب با حرمت است مانند هدی(قربانی) و قلائد(قربانی قلاده دار) جعل فرمود، و غرض از همه اینها این بود که کعبه را پایه حیات اجتماعی سعیدی برای مردم قرار دهد، و آنرا قبلهگاه مردم کند، تا در نماز، دل و روی خود را متوجه آن کنند، و اموات خود و ذبیحههای خود را بسوی آن توجه دهند، و در هر حال احترامش نمایند و در نتیجه جمعیت واحدهای را تشکیل داده و جمعشان جمع و دینشان زنده و پایدار گردد، و از اقطار مختلف گیتی و نقاط دور در آنجا گرد هم آیند و همه قسم طریق عبادت را پیموده و منافعی را که خصوص این قسم عبادت برای آنان دارد به چشم خود دیده و استیفا کنند، و نیز اهل عالم بشنیدن اسم آن و به گفتگوی از آن و رفته رفته نزدیك شدن و دیدن آن و توجه بسوی آن، هدایت شوند .

خدای تعالی قریب به این وجه را در آیه« ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین،» ذکر فرموده و نظیر آن کلام در معنای قیام در شهر الحرام میآید، چه شهر(ماه)حرام نیز مایه قوام مردم است، و خداوند در آن ایام جنگ را تحریم نموده و جان و مال و عرض آنان را از دستبرد دشمن ایمن کرده، و در نتیجه به آنها فرصتی داده تا امور خود را اصلاح کنند، شهر حرام در حقیقت منزلگاه مسافر را میماند که در آن به استراحت و رفع تعب و رنج و سفر میپردازند.

و کوتاه سخن، بیت الحرام و شهر الحرام و هر چه که متعلق است به آن مانند هدی و قلائد از جهت باعث بودن بر قوام معاد و معاش مردم منافعی است که شمردن اشخاصی را که از جزئیات ثابت و غیر ثابت آن منتفع شده و میشوند هر متفکری را به شگفت درمیآورد، و این حقیقت را بعد از چند آیه در بیان نهی از صید برای این منظور تذکر داد که جوابی باشد از توهمی که ممکن است کسی بکند و بگوید: نهی از شکار کردن با اینکه یا اصلا اتفاق نمیافتد و یا بندرت وقوع مییابد حکمی است بسیار کم فائده و یا بی فایده، چه تحریم شکار در یك مکانی از امکنه و در زمانی از زمانها و همچنین سوق دادن هدی جز تقلید از خرافات امم جاهلیت چه سودی در بر دارد؟ از این سؤال جواب داده شده که اعتبار بیت الحرام و شهر الحرام و احکامی که بر آن دو تشریع شده مبتنی بر حقیقتی علمی و اساسی و جدی است، و آن اینست که **این بیت الله و احکام و مناسکش مایه قوام و حیات مردم است.**

از این جا روشن میشود چطور جمله« ذلك لتعلموا ...،» به ما قبل خود متصل میشود، و اما اشاره ذلك یا بخود حکمی است که در آیات قبل بیان شده، و جمله« جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس ...،» حکمت آن را بیان میکند، یا بیان حکمی است که جمله « جعل الله الکعبة ...،» آنرا توضیح میدهد، اگر مشار الیه، اولی باشد معنای آیه این میشود:

- « خداوند بیت الحرام و شهر الحرام را باعث قوام مردم قرار داده، و احکامی را مناسب آن دو جعل فرموده تا با عمل کردن و حفظ احترام آنها به این حقیقت پی ببرند که خداوند به آنچه در آسمانها و زمین است دانا است چنین خدائی میداند که هر موجودی چه

چیز برایش نافع است، از همین جهت این احکامی را که می‌بینی (حرمت صید و سایر احکام احرام) تشریع کرده، نه از جهت تقلید از خرافات مردم نادان.»

و اگر معنای دوم باشد مفاد آیه این می‌شود: « ما برای شما این حقیقت (قرار دادن بیت الحرام و غیره را قوام مردم) بیان کردیم تا بدانید که خداوند می‌داند آنچه را که در آسمانها و زمین است، و همچنین امور و احکامی که در آن دو (بیت الحرام و شهر الحرام) جعل فرموده از روی مصلحت بوده، پس کسی توهم نکند که این احکام لغو و یا ناشی از خرافات عهد جاهلیت است. »

« اعلموا ان الله شدید العقاب و ان الله غفور رحیم ...،» این دو آیه تاکیدند برای بیان احکام مذکور و تثبیت انذار برای موفقیت آنها و وعده‌اند برای فرمانبران و وعیدند برای نافرمانان، و چون شائبه تهدید هم در آن هست از این رو وصف شدت عقاب را مقدم داشت بر وصف مغفرت و رحمت، و نیز از همین جهت در دنبالش فرمود:« ما علی الرسول الا البلاغ و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون!»

روایات رسیده درباره صید در حال احرام

در تفسیر عیاشی به اسناد خود از حریز از امام ابی عبد الله علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: اگر مرد محرم کبوتری را بکشد کفاره‌اش گوسفندی است، و اگر جوجه آنرا بکشد کفاره‌اش شتری است، و اگر تخم مرغی را با پا لگد کرده و بشکند بر اوست یکدرهم، که آن را و آن گوسفند و شتر را در مکه و یا منا تصدق دهد، و این همان قول خداست که فرمود: « لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم (جوجه و تخم) و رماحکم (مادران آنها.)»

مؤلف: همین روایت را شیخ در تهذیب از حریز از آن جناب با اکتفای به قسمت اخیر آن نقل کرده است.

و در تهذیب به سند خود از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از امام ابی عبد الله علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: مُحرم وقتی صیدی را بکشد جزایی به گردنش می‌آید که باید آنرا به مسکینان تصدق دهد، و اما اگر بار دوم چنین کند کفاره‌ای بر او نیست، و خداوند از او انتقام می‌ستاند، و مقصود از انتقام همان نقمت و عذاب آخرت است.

و در کافی به سند خود از احمد بن محمد از بعضی از رجال روایتی خود از امام ابی عبد الله علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: کسی که در احرامش هدی بر او واجب شده می‌تواند هدی خود را در هر جا که بخواهد نحر کند، مگر فدا و کفاره صید، که باید آنرا به مکه برساند، چون خدای تعالی در خصوص آن فرمود: « هدیا بالغ الکعبة،» هدیی که به کعبه برسد.

و در تفسیر عیاشی از حریز از ابی عبد الله علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: مراد از صید دریا در آیه« احل لکم صید البحر و طعامه متاعا لکم،» ماهی‌های شوری است که می‌خورند، و فرق بین حیوان دریایی و صحرایی این است که هر مرغی که در باتلاقها

و نیزارها بسر می‌برد، اگر تخمگذاری و پرورش جوجه‌اش در خشکی انجام می‌گیرد، آن مرغ از مرغهای صحرایی بشمار مي رود، و اگر تخمگذاری و پرورش جوجه‌اش را در آب انجام می‌دهد، آن مرغ از مرغهای آبی محسوب می‌شود، و شکار آن حلال است .
(مستند: آیه ۹۴ تا ۹۹ سوره مائده المیزان ج : ٦ ص : ۲۰۲)

ماه هاي قمري و اوقات عبادات و حج

- ” يَسئَلُونَك عَنِ الأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيت لِلنَّاسِ وَ الْحَجّ...!

- از تو از هلالها می‌پرسند که غرض از اینکه قرص قمر در هر ماه يك بار به صورت هلال در می‌آید چیست؟ بگو اینها وقتها را برای مردم و برای حج معین می‌کنند...!“

مواقیت جمع میقات است، به معنای وقت معین شده برای عمل، یا محل تعیین شده، که در آیه مورد بحث معنای اول یعنی زمان معین منظور است.

در جمله:” یسئلونك عن الاهلة،“ تعبیر به اهله - یعنی جمع هلال - کرده و فرموده: از تو از اهله می‌پرسند. غرض از سؤال، موقعیت ماههای قمری بوده که سبب آنها چیست؟ و چه فوایدی دارد؟ در پاسخ هم به بیان فواید آن پرداخته، و فرموده ماهها عبارتند از زمان و اوقاتی که مردم برای امور معاش و معاد خود تعیین می‌کنند.

چون انسان از حیث خلقت طوری است که چاره‌ای جز این ندارد که افعال و کارهایش را که همه از سنخ حرکت به زمان است اندازه‌گیری کند، و لازمه احتیاج به اندازه‌گیری این است که زمان ممتد و بی سر و ته را بر طبق امور خود به صورت قطعه‌های سر و ته دار و کوچك و کوچکتری از قبیل سالها و فصلها و ماهها و هفته‌ها و روزها در آورد، و عنایت الهیه هم این احتیاج بندگان را تامین کرد، چون او مدبر امور مخلوقات و راهنمای آنها به سوی صلاح و اصلاح حیاتشان می‌باشد.

و این تقطیع و تکه تکه کردن زمان به دو صورت ممکن بود، یکی بر حسب حرکت سالیانه زمین به دور خورشید، که از آن چهار فصل درست می‌شود، و یکی هم بر حسب حرکت ماه به دور زمین، و چون این تقطیع باید طوری باشد که همه مردم حتی عوام آنان نیز بتوانند به آسانی از حساب آن سردرآورند، لذا ماههای قمری را نام برد، که هر انسان دارای ادراك صحیح و حواس مستقیم آن را می‌فهمد، چون ماه و طلوع و غروب آن را هر سال دوازده بار مشاهده می‌کند به خلاف خورشید که برجهایش دیدنی نیست بلکه بشر بعد از آنکه قرنها در روی زمین زندگی کرد به تدریج به حساب آن که حسابی است بس دقیق پی‌برد، حسابی که هم اکنون نیز عامه مردم از آن سر در نمی‌آورند .

پس ماههای قمری اوقاتی هستند که مردم امور دین و دنیای خود را با آن تعیین می‌کنند، و مخصوصا در امور دینی مساله حج را معین می‌کنند که در ماههای معلومی انجام می‌شود، و اینکه از میان همه عبادات حج را دوباره نام برد، گویا از این جهت بوده که خواسته است زمینه را برای آیات بعدی که حج را به بعضی از ماهها اختصاص می‌دهد فراهم سازد.

(مستند:آیه ۱۸۹ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۷۹)

لغو رسوم جاهلیت در حج

- " وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوت مِن ظهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أْتُوا الْبُيُوت مِنْ أَبْوَبِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكمْ تُفْلِحُونَ!

- و این کار خوبی نیست که شما در حال احرام از پشت بام داخل خانه‌ها شوید، بلکه عمل صحیح این است که از خدا بترسید و خانه‌ها را از در درآیید و از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید!"

دلیلی نقلی این معنا را ثابت کرده که جماعتی از عرب جاهلیت رسمشان چنین بوده که چون برای زیارت حج از خانه بیرون می‌شدند دیگر اگر در خانه کاری می‌داشتند(مثلا چیزی جا گذاشته بودند،) از در خانه وارد نمی‌شدند، بلکه از پشت، دیوار را سوراخ می‌کردند، و از سوراخ داخل می‌شدند، اسلام از این معنا نهی کرد، و دستور داد از در خانه‌ها درآیند.

آیه شریفه مورد بحث می‌تواند با این داستان منطبق باشد، و می‌توان به روایاتی که در شان نزول آیه این داستان را نقل می‌کند اعتماد نمود.

و امر در جمله:" و اتوا البیوت من ابوابها،" امر مولوی و تکلیف‌آور نیست بلکه امر ارشادی و نصیحت است، به اینکه خانه‌ها را از در درآمدن بهتر است از اینکه از پشت و یا بام آن درآئی، برای اینکه آنهائی که برای خانه در ساخته‌اند غرضی عقلائی در نظر گرفته‌اند و آن این است که همه کسانی که با این خانه سر و کار دارند از يك نقطه داخل و خارج شوند، و این رسمی است پسندیده که مردم بر آن عادت دارند، دلیل بر اینکه امر نامبرده مولوی نیست، این است که زمینه کلام تخطئه عادت زشتی است که بدون هیچ دلیلی در بین مردمی پیدا شده، عادتی که به جز از بین بردن يك عادت پسندیده، و موافق با غرض عقلائی، دلیل دیگری ندارد، در چنین زمینه‌ای سفارش به اینکه خانه‌ها را از در درآیید، به بیش از هدایت و ارشاد به سوی طریقه صواب دلالتی ندارد، و تکلیفی نمی‌آورد، بله داخل شدن در خانه‌ها از پشت خانه و یا از بام به عنوان اینکه این عمل جزء دین است، بدعت است و حرام .

در الدر المنثور است که وکیع و بخاری و ابن جریر از براء روایت کرده‌اند که گفت: عرب جاهلیت وقتی برای زیارت کعبه احرام می‌بست اگر می‌خواستند داخل خانه‌ای شوند از پشت خانه داخل می‌شدند، و بدین جهت آیه شریفه:" لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها، و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها،" نازل شد .
(مستند: آیه ۱۸۹ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۸۲)

تحریم مشرکین از ورود به مسجدالحرام

- « يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشرِكُونَ نجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسوْف يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ إِن شاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكيمٌ،

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان نجسند و بعد از امسال دیگر نباید به مسجد الحرام نزدیك شوند، و اگر از فقر می‌ترسید زود باشد که خدا اگر بخواهد از کرم خویش شما را توانگر کند که خدا دانا و شایسته‌کار است.»

این آیه ورود مشرکین را به مسجد الحرام ممنوع و تحریم کرده، و فرموده بعد از امسال نباید به مسجد الحرام نزدیك شوند و آنسال، سال نهم هجرت بود، همانسالی که علی علیه‌السلام سوره برائت را به مکه برد، و طواف در اطراف خانه را در حال برهنگی، و وارد شدن مشرکین را در مسجد الحرام ممنوع اعلام نمود.

نهی از ورود مشرکین به مسجد الحرام بحسب فهم عرفی امر به مؤمنین است، به اینکه نگذارند مشرکین داخل مسجد شوند. و از اینکه حکم مورد آیه تعلیل شده به اینکه چون مشرکین نجسند، معلوم می‌شود که یك نوع پلیدی برای مشرکین و نوعی طهارت و نزاهت برای مسجد الحرام اعتبار کرده، و این اعتبار هر چه باشد غیر از مساله اجتناب از ملاقات کفار است با رطوبت.

« و ان خفتم عیلة،» معنایش این است که: اگر از اجرای این حکم ترسیدید که بازارتان کساد و تجارتتان راکد شود و دچار فقر گردید، نترسید که خداوند بزودی شما را از فضل خود بی نیاز می‌سازد، و از آن فقری که می‌ترسید ایمن می‌فرماید.

این وعده حسنی که خدای تعالی برای دلخوش کردن سکنه مکه و آن کسانی که در موسم حج در مکه تجارت داشتند داده، اختصاص به مردم آنروز ندارد، بلکه مسلمانان عصر حاضر را نیز شامل می‌شود، ایشان را نیز بشارت می‌دهد به اینکه، در برابر انجام دستورات دین، از هر چه بترسند خداوند از آن خطر ایمنشان می‌فرماید، و مطمئنا بدانند که کلمه اسلام اگر عمل شود همیشه تفوق دارد، و آوازه‌اش در هر جا رو به انتشار است، همچنانکه شرك رو به انقراض است.

و بعد از اعلام برائت بیش از چهار ماه مهلتی برای مشرکین نماند، و بعد از انقضاء این مدت عموم مشرکین مگر عده معدودی همه به دین اسلام درآمدند، و آن عده هم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم درمسجد الحرام پیمانی گرفتند، و آن جناب برای مدتی مقرر مهلتشان داد، پس در حقیقت بعد از اعلام برائت تمامی مشرکین در معرض قبول اسلام واقع شدند.

(مستند: آیه ۲۸ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۳۰۳)

فصل چهارم

تمتع، متعه، و نظرات

روایات رسیده در تشریع احکام عمره و تمتع

در کافی از حلبی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم چون خواست **حَجَّةِ الاسلام** را بجا آورد، چهار روز از ذی القعده مانده بیرون آمد، تا به مسجد شجره رسید، و در آنجا نماز خواند، سپس مرکب خود را براند، تا به بیدا رسید، در آنجا محرم شد، و لبیك حج گفت، و صد رأس بدنه با خود حرکت داد، مردم هم همگی احرام به حج بستند، و أحدی نیت عمره نکرد، و تا آن روز اصلا نمی‌فهمیدند متعه در حج چیست؟ تا آنکه رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم وارد مکه شد، طواف خانه را انجام داد، مردم هم با او طواف کردند، سپس نزد مقام دو رکعت نماز خواند و دست به حجر الاسود مالید، سپس فرمود: من ابتدا می‌کنم به آنچه خدای عزوجل ابتدا کرده بود، پس به صفا آمد، و سعی را از صفا شروع کرد، و هفت نوبت بین صفا و مروه سعی نمود، همینکه سعیش در مروه خاتمه یافت به خطبه ایستاد، و مردم را دستور داد تا از احرام در آیند، و حج خود را عمره قرار دهند، و فرمود این چیزی است که خدای عزوجل مرا بدان امر فرموده، مردم محلّ شدند، و رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمود: اگر من در این باره پیش‌بینی می‌داشتم و می‌دانستم چنین دستوری می‌رسد، خود من نیز مانند شما بدنه با خود نمی‌آوردم، ولی چون آورده‌ام نمی‌توانم حج تمتع کنم، برای اینکه خدای عزوجل فرموده:" و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله- یعنی سر نتراشید، و از احرام در نیائید، تا آنکه هدی به جای خودش که همان منا است برسد."

سراقه بن جعثم کنانی عرضه داشت امروز تازه دین خود را شناختیم مثل اینکه همین امروز به دنیا آمده‌ایم، حال به ما خبر بده آیا این حکم مخصوص امسال ما است، یا برای هرساله است؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمود نه، برای ابد حکم همین است، مردی برخاست و عرضه داشت: یا رسول الله آیا ممکن است چند روز دیگر که برای حج احرام می‌بندیم قطرات آب غسلی که در اثر نزدیکی با زنان کرده‌ایم از سر و رویمان بچکد، و خلاصه این چه حکمی است؟ (و خواننده عزیز باید توجه داشته باشد که در سنت جاهلیت بعد از داخل شدن در مکه و طواف، از احرام در آمدن، و با زنان آمیختن از شنیع‌ترین گناهان شنیع‌تر بوده، و از این جهت سائل برخاسته و اعتراض کرده،) و رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم فرمود تو تا ابد به این حکم ایمان نمی‌آوری!

امام صادق علیه‌السلام سپس فرمود: در همان ایام علی علیه‌السلام از یمن آمد، و به مکه وارد شد، و دید فاطمه علیهاالسلام از احرام در آمده، و بوی خوش استعمال کرده، نزد رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روانه شد، جریان را از آن جناب پرسید، رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمود: یا علی تو که احرام بستی به چه نیت بستی؟ عرضه داشت: به آنچه رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نیت کرده، فرمود: پس تو هم نباید از احرام درآئی، و او را در هدی خود که گفتیم صد بدنه بود شریك کرد، سی و هفت شتر را به او داد، و شصت و سه شتر را برای خود نگه داشت، که همگی را به دست خود نحر کرد، و از هر شتری قسمتی را گرفته در دیگی قرار داده دستور داد آن را بپزند، و خودش از آن گوشت، و مقداری از آبگوشتش تناول نموده فرمود: الان می‌توان گفت که از همه شصت و سه شتر خورده‌ایم، و کسی که حج تمتع بجا آورد بهتر است از کسی که حج قران بیاورد، و سوق هدی کند، و نیز از کسی که حج افراد بیاورد بهتر است.

راوی می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله وسلّم در شب احرام بست یا در روز؟ فرمود: در روز، پرسیدم چه ساعتی؟ فرمود هنگام نماز ظهر.

مؤلف : این معنا در تفسیر مجمع البیان و غیره نیز روایت شده است.

و در تهذیب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: عمره داخل در حج شد تا روز قیامت، پس کسی که تمتع کند به عمره تا حج (یعنی عمره تمتع بیاورد قبل از حج،) باید هر قدر می‌تواند قربانی کند، پس کسی نمی‌تواند و چاره‌ای ندارد جز اینکه تمتع کند، چون خدای تعالی این حکم را در کتاب نازل فرمود، و سنت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هم بر آن جاری گشت.

و در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: ” ما استیسر من الهدی،“ یك گوسفند است.

و نیز در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در پاسخ کسی که پرسید اگر متمتع گوسفند نیافت چه کند؟ فرمود: قبل از روز هشتم و روز عرفه را روزه بگیرد، شخصی پرسید: حال اگر در همان ترویه که روز هشتم است تازه از راه رسیده باشد چه کند؟ فرمود: سه روز بعد از ایام تشریق، روزه بگیرد شخصی پرسید: حال اگر شتربانش مهلت نداد که در مکه بماند، و این سه روز روزه را انجام دهد چه کند؟ فرمود: روز حصبه و دو روز بعدش روزه بگیرد، پرسیدند: روز حصبه کدام است؟ فرمود: روزی که کوچ می‌کند، پرسیدند: آیا روزه بگیرد در حالی که مسافر است؟ فرمود : بله مگر در روز عرفه مسافر نبود؟ ما اهل بیت فتوامان این است و دلیلمان هم قرآن است که می‌فرماید: ”فصیام ثلثة ایام فی الحج،“ و منظورش در ذی الحجه است .

و شیخ طوسی علیه الرحمه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هر

کس خانه‌اش به مکه نزدیکتر از فاصله میقات به مکه باشد او جزء حاضرین در مسجد الحرام است، و نباید حج تمتع انجام دهد.

مؤلف: یعنی کسانی که محل سکونتشان نزدیکتر از میقات است به مکه اینگونه افراد مصداق حاضرین در مسجد الحرام هستند، که نباید حج تمتع بیاورند، و روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در این معانی بسیار است.

و در کافی از امام باقر علیه‌السلام روایت آورده که در معنای جمله "الحج اشهر معلومات،" فرموده: ماههای معلوم حج عبارت است از شوال، و ذی القعده، و ذی الحجه، احدی نمی‌تواند به نیت حج در غیر این سه ماه احرام ببندد.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر جمله "لا جناح علیکم ان تبتغوا فضلا من ربکم ...،" فرمود: منظور از فضل پروردگار رزق است، که بعد از آنکه محرم از احرام خارج شد می‌تواند در موسم حج به خرید و فروش بپردازد .

مؤلف: می‌گویند این خطاب بدین جهت صادر شد که عرب تجارت و خرید و فروش در موسم حج را گناه می‌دانست، خواست تا با این آیه محذور نامبرده را بردارد.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که در تفسیر آیه:"ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة،" فرمود: منظور از حسنه رضوان خدا و بهشت در آخرت است، و نیز سعة رزق و حسن خلق در دنیا است.

و در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه شریفه: " و اذکروا الله فی ایام معدودات ...،" فرموده: مراد از این ایام، ایام تشریق است چون عرب وقتی در منا اقامت می‌کرد، بعد از قربانی شتر به تفاخر می‌پرداخت، یکی می‌گفت: پدر من چنین و چنان بود، آن دیگری می‌گفت پدرم چنین و چنان بود، خدای تعالی فرمود: "فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم آباءکم، او اشد ذکرا،" چون از مناسك خود پرداختید به یاد خدا بیفتید، همانطور که به یاد پدران خود می‌افتید، بلکه بیشتر و شدیدتر از یاد پدران، و تکبیر این است که بگوئی: **" الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، ولله الحمد، الله اکبر علی ما هدینا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام ! "**

و نیز در همان کتاب از همان جناب روایت کرده که فرمود: تکبیر در ایام تشریق را باید از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز سوم عید ادامه داد، و اما در شهرها این تکبیر دنبال ده نماز گفته می‌شود(که در حقیقت از ظهر روز عید شروع، و بعد از نماز صبح روز دوازدهم ختم می‌گردد.)

و در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که شخصی از آن جناب از مفاد آیه:" فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه، و من تاخر فلا اثم علیه ...،" پرسید حضرت فرمود: معنایش این نیست که بیتوته در روز سیزدهم واجب نیست، خواستی انجام بده و نخواستی انجام نده بلکه معنایش این است که اگر این واجب را نیاوردی

خدا این گناهت را می‌آمرزد، چون حاجی وقتی از حج بر می‌گردد همه گناهانش آمرزیده است .

و در تفسیر عیاشی از آن جناب روایت کرده که فرمود: او از حج بر می‌گردد در حالی که گناهانش آمرزیده شده، البته خدای تعالی گناه کسی را می‌آمرزد که تقوا داشته باشد.

و از امام باقر علیه‌السلام روایت آورده که در معنای جمله:" لمن اتقی...،" فرمود: یعنی کسی که از رفث و فسوق و جدال و سایر محرماتی که خدای تعالی بر محرم حرام کرده اجتناب کند.

و نیز از آن جناب روایت کرده که در معنای جمله نامبرده فرمود: یعنی از خدای عزوجل پروا داشته باشد.

و از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: یعنی کسی که از گناهان کبیره پروا کند.

مؤلف : خواننده محترم توجه فرمود که آیه شریفه چه دلالتی دارد، و از آن چه فهمیده می‌شود، ممکن هم هست ما به عموم تقوا و اینکه قیدی برایش نیامده تمسك نموده، همانطور که در دو روایت اخیر آمده، بگوئیم منظور پروا کردن از عموم گناهان است.

بحث ها و روایات درباره متعه و تمتع

در الدرالمنثور است که بخاری و بیهقی از ابن عباس روایت کرده‌اند که در پاسخ شخصی که از وی از متعه حج سؤال کرده بود، گفته: مهاجرین و انصار و همسران رسولخدا در حجة الوداع احرام بستند، ما نیز احرام بستیم، چون به مکه رسیدیم رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمود: نیت احرام حج را به عمره برگردانید، مگر کسانی که با خود قربانی آورده، و به این علامت لنگه کفشی به گردن آن حیوان انداخته باشند که چنین افرادی باید به همان نیت حج باقی مانده، بقیه نیت عمره کنند، و چون خانه خدا را طواف و در صفا و مروه سعی کردیم، عمل عمره ما تمام شد، و از احرام در آمدیم، و با زنان در آمیختیم، و لباس پوشیدیم.

و در باره کسانی که با خود قربانی آورده، آن را نشان کرده بودند، فرمود: اینگونه افراد نباید از احرام درآیند، بلکه همچنان در احرام حج باشند، تا قربانیشان به جای خود برسد، یعنی در منا ذبح شود. آنگاه در شب ترویه به ما که از احرام در آمده بودیم، دستور فرمود: به نیت حج احرام ببندیم، ما نیز چنین کردیم، تا از اعمال و مناسك حج در عرفات و مشعر و منا فارغ شدیم.

و آنگاه در روز عید به مکه آمدیم، و خانه خدا را طواف و بین صفا و مروه سعی کردیم، و در اینجا همه اعمال حج ما پایان یافت، تنها مساله قربانی باقی ماند، که می‌بایست به حکم" فما استیسر من الهدی، فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم،" قربانی کنیم، که البته در این قربانی گوسفند هم کفایت می‌کند، و یا به جای آن روزه

بگیریم، سه روز در حج، و هفت روز بعد از مراجعت به وطن.

در نتیجه آن سال هر دو عمل عمره و حج را در یك سال انجام دادیم، و این سابقه نداشت، دستوری بود که خدا در کتابش نازل فرمود و سنت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بر آن جاری شد، تا مسلمانان خارج مکه که از راه دور می‌آیند بتوانند قبل از رفتن به عرفات از احرام درآیند، و آنچه در احرام برایشان حرام بود حلال شود و اینکه گفتیم مسلمانان خارج مکه، دلیلش این کلام خدا است که می‌فرماید:" ذلك لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام،" و ماههای حج که خدای تعالی آنها را ماه حج خوانده شوال، و ذی القعده، و ذی الحجه است، پس هر کس در این ماهها حج تمتع کند، باید یا خونی بریزد، و یا روزه بگیرد، و رفث به معنای جماع، و فسوق به معنای معاصی، و جدال به معنای ستیزگی در گفتار است.

و نیز در الدر المنثور است که بخاری و مسلم از ابن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در حجة الوداع حج تمتع آورد به این صورت که اول عمره را آورد، و سپس احرام حج بست و از آغاز که در مسجد ذو الحلیفه واقع در محل شجره احرام می‌بست قربانی هم معین کرد، و قربانیش را با خود سوق داد، و قبل از هر کس رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم به نیت عمره احرام بست، مردم هم به متابعت وی نیت تمتع کرده، اول به عمره و سپس به حج احرام بستند.

ولی از آنجائی که مردم دو دسته بودند، بعضی با خود قربانی آورده بودند، و بعضی نیاورده بودند، لذا همینکه رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم وارد مکه شد، به مردم فرمود: هر کس با خود قربانی آورده از احرام در نیاید، و هیچ یك از محرماتی که بر او حرام بود حلال نمی‌شود، مگر بعد از آنکه از عمل حج فارغ شود، و کسانی که قربانی نیاورده‌اند طواف و سعی انجام دهند، و سپس تقصیر کنند، و از احرام درآیند، و آنگاه قبل از رفتن به عرفات در مکه احرام حج ببندند و اگر از این دسته کسانی باشند که دسترسی به قربانی ندارند، باید سه روز در سفر و هفت روز در وطن روزه بگیرند .

و باز در الدر المنثور است که حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته،) از طریق مجاهد، و عطا از جابر روایت کرده که گفت: در بین مردم بگومگو زیاد شد، (گویا منظور بگومگوی در باره حج بوده،) تا آنکه بیش از چند روز به تمام شدن اعمال حج نماند، که دستور یافتیم از احرام درآئیم از در تعجب به یکدیگر می‌گفتیم: چطور ممکن است شخصی که برای عبادت به حج آمده احرام ببندد، در حالی که یك ساعت قبلش منی از عورتش می‌چکیده؟ این اعتراض به گوش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم رسید لا جرم به خطبه ایستاد و فرمود:

هان ای مردم آیا می‌خواهید به خدای تعالی چیز یاد بدهید؟ بخدا سوگند علم من از همه شما به خدا بیشتر است، و بیشتر از شما از او پروا دارم، من اگر جلوتر می‌فهمیدم آنچه را که بعدا فهمیدم هرگز قربانی با خود سوق نمی‌دادم، و مثل همه مردم از احرام در می‌آمدم، بنا بر این هر کس که برای عمل حج با خود قربانی نیاورده سه روز در حج و

هفت روز در مراجعت به خانه‌اش روزه بگیرد، و هر کس توانست در همینجا قربانی تهیه کند آنرا ذبح کند، و ما به ناچار يك شتر را به نیت هفت نفر قربانی می‌کردیم چون قربانی یافت نمی‌شد .

عطا اضافه کرده که ابن عباس هم گفته که چون قربانی یافت نمی‌شد رسول خدا گوسفندان خود را میان اصحابش تقسیم کرد و به سعد بن ابی وقاص يك تیس(بز نر) رسید که به نیت خودش به تنهائی سر برید.

و نیز در الدر المنثور است که ابن ابی شیبه، و بخاری و مسلم از عمران بن حصین روایت کرده که گفت: آیه متعه در کتاب خدا نازل شد، و ما در عهد رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و با آن جناب به سفر حج رفتیم، و حج را به صورت متعه یعنی تمتع آوردیم، و بعد از آنهم هیچ آیه دیگری که حج تمتع را نسخ کند نازل نشد، و رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هم تا زنده بود از آن نهی نکرد ، تنها و تنها مردی از صحابه به رأی خود آن را قدغن نمود، و هر چه خواست گفت.

مؤلف : این روایت به الفاظ و عباراتی دیگر که معنای همه آنها قریب به همان روایت در الدر المنثور است نیز نقل شده است.

و در صحیح مسلم و مسند احمد و سنن نسائی از مطرف روایت آمده که گفت: عمران بن حصین در مرضی که به آن مرض از دنیا رفت نزد من فرستاد، و مرا احضار کرد و گفت یکی از کسانی که من محدثش بودم، و برایش حدیث می‌کردم تو بودی، و به این امید برایت حدیث می‌گفتم که بعد از من سودی به حالت داشته باشد، اگر من زنده ماندم احادیث مرا به من نسبت مده، و خلاصه نگو فلانی چنین گفت، و اگر از دنیا رفتم مستقیما به من نسبت بده برای اینکه دیگر خطری برایم نیست و بدانکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بین حج و عمره را جمع کرد، (یعنی حج تمتع آورد،) و بعد از آن آیه‌ای دیگر در نسخ این حکم نازل نشد و خودش هم از آن نهی نفرمود تنها يك مرد عادی از پیش خود هر چه خواست گفت.

و نیز در صحیح ترمذی و کتاب زاد المعاد تالیف ابن قیم روایت شده که شخصی از عبد الله پسر عمر از حج تمتع پرسش نمود عبد الله پسر عمر گفت: این عمل عملی است حلال، پرسید: آخر پدرت از آن نهی کرده، گفت: در این مساله که پدرم نهی کرده، اما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم آن را بجای آورده، آیا باید امر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم را پیروی کنیم یا امر و فرمان پدرم را؟ سائل در پاسخ گفت: البته امر رسول خدا متبع است، عبد الله بن عمر گفت: اگر امر رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم متبع است پس بدان که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم خودش این عمل را بجای آورد .

و صحیح ترمذی، و سنن نسائی، و سنن بیهقی، و موطا مالك، و کتاب الام شافعی همگی از محمد بن عبد الله روایت آورده‌اند که گفت در سالی که معاویه حج بجای آورد از سعد بن ابی وقاص، و از ضحاك بن قیس شنیدم: که با یکدیگر در باره حج تمتع بحث می‌کردند، ضحاك می‌گفت: تنها کسانی که این عمل را انجام می‌دهند که نسبت به امر خدا

جاهلند، سعد در جوابش می‌گفت: بسیار حرف زشتی زدی، ای برادرزاده، ضحاك گفت: آخر عمر از این عمل نهی کرد، سعد گفت: آخر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم این عمل را بجای آورد، و همه ما با آن جناب بجا آوردیم .

و در الدر المنثور است که بخاری، و مسلم، و نسائی از ابی موسی روایت آورده‌اند که گفت: در بطحا خدمت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم رسیده، عرضه داشتم: در حال احرام نیت کردم: احرام می‌بندم به آنچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلّم احرام بسته، فرمود: آیا با خود قربانی آورده‌ای؟ عرضه داشتم نه، فرمود پس برو در خانه طواف کن، و سعی بین صفا و مروه بجای آر، و سپس تقصیر کن، و از احرام درآی، من طواف و سعی کردم و سپس به خیمه زنی از بستگانم رفتم، او سر مرا اصلاح کرد، و شستشو داد .

و من در زمان ابی بکر و همچنین در عهد خلافت عمر به حج تمتع فتوا می‌دادم تا آنکه در عهد عمر سالی در موسم حج مشغول مناسك حج بودم، که مردی برایم خبر آورد: چه نشسته‌ای که امیر المؤمنین عمر در باره مناسك حج فتوائی تازه داده، من بانگ برداشتم که ای مردم هر کس از ما فتوائی گرفته تکلیفش دشوار شده، چون امیر المؤمنین دارد می‌آید و حکم هر مساله را از او بگیرید، و به او اقتدا کنید، پس همینکه عمر وارد شد، از او پرسیدم: چه چیز تازه‌ای در باره مناسك حج گفته‌ای؟ گفت: اینکه به کتاب خدا تمسك کنیم که می‌فرماید: " و اتموا الحج و العمرة لله- حج و عمره را برای خدا تمام کنید!" و نیز به سنت پیامبران تمسك کنیم که فرموده محرم نباید از احرام در آید تا آنکه قربانی خود را ذبح کند.

و نیز در الدر المنثور است که مسلم از ابی نضره روایت کرده که گفت: ابن عباس همواره به مردم دستور می‌داد حج تمتع کنند، و عبد الله بن زبیر همواره از آن نهی می‌کرد، این اختلاف نظر به جابر بن عبد الله گفته شد، در پاسخ گفت: احادیث به دست من در بین مردم دایر و شایع شده، ما با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم حج تمتع می‌کردیم، همینکه عمر به خلافت رسید گفت: خدا از هر چه می‌خواست برای پیغمبرش حلال می‌کرد، و ملاك کار ما قرآن است، که هر آیه‌اش در جائی که باید نازل شود نازل شده، و قرآن فرموده:" فاتموا الحج و العمرة لله!" بنا بر این همانطور که قرآن دستور داده عمل کنید، و حج خود را از عمره جدا سازید، یعنی در یك سال هر دو را انجام ندهید، چون اگر این کار را که می‌گویم بکنید حج شما تمام‌تر و عمره‌تان هم تمام‌تر می‌شود .

و در مسند احمد از ابی موسی روایت شده که گفت: این عمل یعنی حج تمتع سنت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است، ولی من می‌ترسم مردم بین عمره و حج در زیر درختان اراك با زنان خود همخوابگی کنند و آنان را با خود برداشته به حج بروند.

و در جمع الجوامع سیوطی از سعید بن مسیب روایت آمده که گفت: عمر بن خطاب از حج تمتع در ماههای حج نهی کرد، و گفت: هر چند خود من آنرا با رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم انجام دادم، و لیکن از آن نهی می‌کنم، چون این عمل باعث می‌شود یك فرد مسلمان که از افقی از آفاق به قصد زیارت حرکت می‌کند، و خسته و غبارآلود وارد مکه می‌شود، این خستگی و این غبارآلودگیش و آن تلبیه گفتنش تنها مخصوص عمره‌اش

باشد، بعد از عمره از احرام در آید، و لباس بپوشد، و خود را خوشبو کند، و با همسرش اگر با خود آورده باشد همخوابگی کند، و همچنان به عیش و لذت بپردازد، تا روز هشتم ذی الحجه، آن وقت به نیت حج احرام ببندد، و بطرف منا (و عرفات،) برود، و تلبیه بگوید، در حالی که نه غبارآلود باشد و نه خسته و کوفته، و تلبیه‌اش هم بیش از یك روز نباشد، در حالی که حج افضل از عمره است.

علاوه اگر ما از حج تمتع جلوگیری نکنیم مردم در زیر همین درختان اراك با زنان خود دست به گریبان می‌شوند، و این عمل در انظار مردمی که نه دامداری دارند و نه کشت و زرع، مردمی که در نهایت فقر بسر می‌برند و بهار زندگیشان همین ایامی است که حاجیان به مکه می‌آیند خوشایند نیست.

و در سنن بیهقی از مسلم از ابی نضرة از جابر روایت شده که گفت: به او گفتم: عبد الله بن زبیر از حج تمتع نهی می‌کند، و عبد الله بن عباس به آن امر می‌کند، تکلیف چیست؟ کدام درست می‌گویند؟ گفت: احادیث به دست من در بین مردم منتشر می‌شود، خلاصه متخصص این فن منم، و من و همه مسلمانان در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و عهد ابی بکر حج تمتع می‌کردیم، تا آنکه عمر به خلافت رسید، وی به خطبه ایستاد و گفت: رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلّم همین رسول و قرآن همین قرآن است، و در عهد رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم دو تا متعه حلال بود، ولی من از این دو عمل نهی می‌کنم، و مرتکبش را عقاب هم می‌نمایم، یکی متعه زنان است که اگر به مردی دست پیدا کنم که زنی را برای مدتی همسر خود کرده باشد، او را سنگسار می‌کنم، و زنده زنده در زیر سنگریزه‌ها دفن می‌سازم، و دیگری متعه حج .

و در سنن نسائی از ابن عباس روایت شده که گفت: از عمر شنیدم می‌گفت: به خدا سوگند من شما را از متعه نهی می‌کنم، هر چند که در کتاب خدا هم آمده است، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هم آن را انجام داده، و منظور عمر در اینجا متعه حج بود.

و در الدر المنثور است که مسلم از عبد الله بن شقیق روایت کرده که گفت: عثمان از متعه نهی می‌کرد، و علی به آن امر می‌فرمود: پس روزی عثمان به علی در این باره اعتراض کرد، علی علیه‌السلام فرمود: تو خود می‌دانی که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم حج تمتع کردیم، عثمان گفت: بله می‌دانم، و لیکن آن روز از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌ترسیدیم و نمی‌توانستیم مخالفت کنیم.

و نیز در الدر المنثور است که ابن ابی شیبه و مسلم از ابی ذر روایت کرده که گفت: متعه در حج مخصوص اصحاب رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بوده است.

و باز در الدر المنثور می‌گوید: مسلم از ابی ذر روایت کرده که گفت: متعه عملی است که تنها ما می‌توانیم آن را انجام دهیم، هم متعه زنان و هم متعه حج .

تحليلي از روايات مربوط به نهي عمر از متعه درحج

روايات مربوط به حج تمتع بسيار زياد است، ولی ما در بالا به آن مقدار كه در غرض ما دخالت دارد اكتفا كرديم، و غرض ما بحث تفسيری پيرامون نهی از متعه در حج است، چون در باره اين نهی از دو نظر می‌شود بحث كرد، يكی اينكه نهی كننده (يعنی عمر،) حق داشته كه چنين نهيی بكند يا نداشته؟ و اگر نداشته آيا معذور بوده يا نه؟ اين بحث از غرض ما و از مسؤوليت اين كتاب خارج است.

نظر دوم اين است كه روايات نامبرده احيانا به آيات كتاب و ظاهر سنت استدلال كرده می‌خواهيم بدانيم اين استدلالها صحيح است يا نه؟ و اين در مسؤوليت اين كتاب و سنخ بحث ما در اين كتاب است. لذا می‌گوئيم در اين روايات از چند طريق بر نهی عمر از متعه حج استدلال شده است:

اولين استدلال: استدلال به اينكه آيه:" و اتموا الحج و العمرة لله،" بر آن دلالت دارد، و حاصلش اين است كه آيه نامبرده عموم مسلمين را مامور كرده به اينكه حج را تمام و عمره را تمام كنند، و آيه‌ای كه حج تمتع را تشريع كرده مخصوص رسولخدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم است، اين استدلال در روايت ابی نضره از جابر آمده، كه گفت: همينكه عمر به خلافت رسيد گفت: خداوند از هر چيز هر قدر بخواهد برای پيغمبرش حلال می‌كند و ملاك كار ما قرآن است، كه هر آيه‌اش در جائی كه بايد نازل شود نازل شده، و فرموده:" فاتموا الحج و العمرة لله،" و به حكم اين آيه بايد حج خود را از عمره خود جدا كنيد .

و اين استدلال به هيچ وجه درست نيست! چون خواننده عزيز در تفسير آيه نامبرده توجه فرمود كه گفتيم: اين آيه بيش از اين دلالت ندارد كه اتمام حج و عمره واجب است، و كسی كه بايد اين عبادت را انجام دهد نمی‌تواند در وسط آن را قطع كند، به دليل اينكه دنبالش می‌فرمايد:" فان احصرتم ...،" و اما اينكه آيه شريفه دلالت داشته باشد بر اينكه مسلمانان بايد عمره را جدای از حج بياورند و متصل آوردنش تنها مخصوص به رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم و يا به آن جناب و همراهانش بوده كه در آن سال يعنی در حَجَّةَ الوداع در خدمتش بوده‌اند، ادعائی است كه اثباتش از خرط القتاد مشكل‌تر است. (خرط القتاد به اين معنا است كه انسان ساقه‌ای پر از تيغ زهردار را با دست بگيرد، و دست خود را بر آن بكشد، بطوريكه همه تيغ‌های ساقه مانند برگ از ساقه جدا شود و بريزد.)

علاوه بر اينكه در اين روايت اعتراف شده است به اينكه حج تمتع سنت رسولخدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم بوده همچنانكه در روايت نسائی از ابن عباس نيز اين اعتراف آمده، و عمر به نقل ابن عباس گفته: به خدا سوگند من شما را از متعه نهی می‌كنم، با اينكه رسولخدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم آن را انجام داد !!

دومين استدلال: اما اينكه استدلال كرده‌اند به اينكه نهی از تمتع در حج موافق با

کتاب و سنت است همچنانکه در روایت ابی موسی آمده بود، که گفت: اگر از حج تمتع نهی کنیم هم به کتاب خدا عمل کرده‌ایم، که می‌فرماید:" و اتموا الحج و العمرة لله،" و هم به سنت پیامبرمان عمل کرده‌ایم، که فرمود: محرم از احرام در نمی‌آید تا وقتی که قربانیش ذبح شود.

در پاسخ می‌گوئیم کتاب خدا همانطور که قبلا خاطرنشان کردیم بر خلاف این گفتار دلالت دارد، و اما اینکه گفتند ترك حج تمتع پیروی از سنت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است که فرمود: محرم از احرام در نمی‌آید مگر وقتی که قربانیش ذبح شود، در پاسخ می‌گوئیم:

اولا این گفتار درست بر خلاف فرموده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم است، که در روایاتی دیگر آمده، و بعضی از آنها گذشت، که به صراحت فرمود: این مخصوص کسانی است که از میقات با خود قربانی آوردند .

ثانیا اینکه: روایات تصریح دارد بر اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم خودش این عمل را بجا آورد، یعنی اول احرام بست به عمره، و سپس بار دیگر احرام بست به حج، و نیز تصریح دارد بر اینکه آن جناب به خطبه ایستاد و فرمود: ای مردم آیا می‌خواهید خدا را چیز بیاموزید؟ و ادعای عجیبی که در این مقام شده ادعائی است که ابن تیمیه کرده، و گفته حج رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلّم در آن سال حج قران بود، نه حج تمتع چیزی که هست کلمه متعه بر حج قران هم اطلاق می‌شود .

ثالثا: صرف اینکه سر نتراشند تا قربانی به محل خودش برسد احرام حج نیست خود این روایات هم نمی‌تواند دلیل بر این مدعا باشد، و آیه هم دلالت دارد بر اینکه آن سائق هدیی حکمش سر نتراشیدن است که اهل مسجد الحرام نباشد، چنین کسی است که حتما باید حج تمتع بیاورد.

رابعا اینکه: بر فرض که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم حج تمتع بجا نیاورد لیکن این را که ممکن نیست انکار کنیم که آن روز رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله وسلّم به همه یاران خود یعنی آنهائی که در حضورش بودند و آنها که نبودند دستور داد حج تمتع بیاورند، و چگونه ممکن است مسئله‌ای که مبدء تاریخش چنین باشد، یعنی عموم مسلمین در آن مساله حکمی داشته باشند، و پیامبر اسلام حکمی دیگر مخصوص به خودش داشته باشد، و هر دو حکم در قرآن نیز نازل شده باشد، آنگاه حکم مخصوص به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در میان امتش سنت گردد؟

سومین استدلال: و اما این استدلال که گفتند: تمتع باعث می‌شود که حج (یکی از باشکوه‌ترین مراسم اسلامی،) صورتی به خود بگیرد که با معنویت آن سازگار نیست، چون به حاجی اجازه می‌دهد در بین عمل خوشگذرانی کند، از زنان کام بگیرد، و از بوی خوش و لباس‌های فاخر استفاده کند، و این استدلال از روایت احمد از ابی موسی استفاده می‌شود، آنجا که عمر گفت: درست است که حج تمتع سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است و لیکن من می‌ترسم مردم در بین عمل حج زیر درختان اراك با زنان خود درآمیزند، و آنگاه

وقتی احرام حج ببندند که آب غسل جنابت از سر و رویشان بچکد، این بود گفتار عمر، و نیز از بعضی روایت‌های دیگر که در آن از عمر نقل شده که گفت: من می‌دانم که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و اصحابش حج تمتع را بجا آوردند، و لیکن من شخصا دوست نمی‌دارم کسانی که به زیارت خانه خدا می‌آیند با زنان درآمیزند، آنگاه برای حج احرام ببندند، در حالی که آب غسل از سر و رویشان بچکد، این نیز گفتار عمر بود، که **صریحا اجتهادی است در مقابل نص**، چون خدای تعالی و رسول گرامیش بر مساله حج تمتع تصریح کرده‌اند، و خدا و رسولش بهتر می‌دانند که تشریع حکم حج تمتع ممکن است به اینجا منجر شود، که مسلمین رفتاری را بکنند که عمر آن را دوست نمی‌دارد، و بلکه از آن می‌ترسد، و با وجود چنین تصریحی دیگر جای اجتهاد نیست .

و از عجائب امور این است که در متن آیه‌ای که حج تمتع را تشریع کرد همان چیزی که عمر از آن می‌ترسید و از آن کراهت داشت آمده، می‌فرماید:

" فمن تمتع بالعمرة الی الحج... !

کسی که با آوردن عمره تا انجام حج لذت گیری کند، باید قربانی کند!"

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید قرآن کریم نام این قسم حج را حج تمتع یعنی **(حج لذت گیری)** نهاده، چون تمتع جز این نیست که زائر خانه خدا بتواند از آنچه که در احرام بر او حرام بود یعنی از التذاذ با بوی خوش و با آمیزش با زنان، و پوشیدن لباس و غیره، بهره‌مند شود، و این عینا همان است که عمر از آن می‌ترسید و کراهت می‌داشت.

و از این عجیب‌تر اینکه وقتی آیه شریفه نازل شد اصحاب به خدا و رسول اعتراض کردند، و رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم امر فرمود تا به عین همان چیزی که سبب نهی بود تمتع ببرند. توضیح اینکه وقتی این دستور صادر شد، بطوریکه در روایت در الدر المنثور از حاکم از جابر آمده مردم گفتند، آیا برای عمل حج در حالی به سوی عرفه روانه شویم که منی از عورتهای ما می‌چکد، این سخن به گوش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم رسید بلادرنگ به خطبه ایستاد و در خطبه‌اش گفتار مردم را رد نموده، برای بار دوم دستور داد تمتع کنند، همانطور که بار اول آن را بر ایشان واجب کرده بود .

چهارمین استدلال: و اما استدلال دیگری که کرده‌اند و بطوریکه در روایت سیوطی از سعید بن مسیب آمده که گفته‌اند: (حکم تمتع در حج باعث تعطیل شدن بازارهای مکه است، و مردم مکه نه زراعتی دارند و نه دامی، بهار کار مردم مکه همان موقعی است که حاجیان به مکه و بر آنان وارد می‌شوند،) استدلال درستی نیست، چون اجتهادی است در مقابل نص علاوه بر اینکه خود خدای تعالی در کلام مجیدش نظیر این استدلال را رد نموده، آنجا که فرمان داده بود: از این پس مشرکین حق ندارند به مسجد الحرام در آیند، چون

مشرك نجس است، و فرموده بود:" يا ايها الذين آمنوا انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم علية فسوف يغنيكم الله من فضله ان شاء، ان الله عليم حكيم،" چون ممنوعيت مشركين از ورود به مسجد الحرام و قهرا از ورود به مكه معظمه نيز مستلزم كسادى بازار مكه بوده، و مع ذلك آيه شريفه اين محذور خيالى را رد نموده مى‌فرمايد: اگر از فقر مى‌ترسيد بدانيد كه به زودى خداى تعالى به فضل خود شما را بى‌نياز مى‌كند.

پنجمین استدلال: و اما استدلال ديگرى كه كرده و گفتند: تشريع حج تمتع بر اساس ترس بوده (كه به نظر نگارنده منظور ترس از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وسلّم بوده،) و چون امروز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم نيست تا از او بترسيم ديگر جائى براى تمتع در حج نيست، و اين استدلال در روايت الدر المنثور از مسلم از عبد الله بن شقيق آمده كه عثمان در پاسخ على عليه‌السلام گفت: در آن روزها ما از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم مى‌ترسيديم، اين بود گفتار عثمان كه نظير آن از ابن زبير هم روايت شده، و روايت به نقل الدر المنثور اين است كه ابن ابى شيبه و ابن جرير و ابن منذر از ابن زبير روايت كرده‌اند كه وقتى به خطبه ايستاد و گفت: ايها الناس به خدا سوگند تمتع به عمره تا رسيدن حج اين نيست كه شما مى‌كنيد تمتع وقتى است كه مردى مسلمان احرام حج ببندد ولى رسيدن دشمن يا عروض كسالت و يا شكستگى استخوان و يا پيشامدى ديگر نگذارد حج خود را تمام كند، و ايام حج بگذرد، اينجاست كه مى‌تواند احرام خود را احرام عمره قرار دهد، و پس از انجام اعمال عمره از احرام در آيد، و تمتع ببرد، تا آنكه سال ديگر حج را با قربانى خود انجام دهد، اين است تمتع به عمره تا حج ...(تا آخر حديث.)

اشكالى كه در اين استدلال هست اين است كه آيه شريفه مطلق است هم خائف را شامل مى‌شود، و هم غير خائف را، و خواننده عزيز توجه فرمود كه جمله‌اى كه دلالت دارد بر تشريع حكم تمتع جمله:" ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى المسجد الحرام ...،" است، نه جمله:" فمن تمتع بالعمرة الى الحج ...،" تا در معناى آن قيد ترس را هم از پيش خود اضافه نموده بگويند: يعنى هر كس از ترس، حج خود را مبدل به عمره كرد، قربانى كند و معلوم است كه جمله اول ميان اهل مكه و ساير مسلمانان فرق گذاشته، و حج تمتع را مخصوص ساير مسلمانان دانسته، و سخنى از فرق ميان خائف و غير خائف به ميان نياورده است.

علاوه بر اينكه تمامى روايات تصريح دارد بر اينكه رسول خدا صلى‌الله عليه وآله‌وسلّم حج خود را بصورت تمتع آورد، و دو احرام بست يكى براى عمره و ديگرى براى حج.

ششمین استدلال: و اما اين استدلال كه گفته‌اند: تمتع مختص به اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم بوده و شامل حال ساير مسلمين نيست (نقل از دو روايت الدر

المنثور از ابی ذر،) اگر منظور از آن، همان استدلال عثمان و ابن زبیر باشد که جوابش را دادیم، و اگر مراد این باشدکه حکم تمتع خاص اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است، و شامل دیگران نمی‌شود، سخنی است باطل به دلیل اینکه آیه شریفه مطلق است و می‌فرماید: این حکم برای هر کسی است که اهل مسجد الحرام نباشد ... چه صحابی و چه غیر صحابی !

علاوه بر اینکه اگر حکم تمتع مخصوص اصحاب رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله وسلّم و یاران آن جناب بود چرا عمر و عثمان و ابن زبیر و ابی موسی و معاویه و به روایتی ابی بکر آنرا ترك کردند با اینکه از صحابه آن جناب بودند.

تمتع، و عدم جواز استفاده از اختیارات ولایت در نقض احکام الهي

هفتمین استدلال: و اما اینکه استدلال کردند به مساله ولایت، و اینکه عمر در نهی از تمتع از حق ولایت خودش استفاده کرد، چون خدای تعالی در آیه" اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم،" اطاعت اولی الامر را هم مانند اطاعت خدا و رسول واجب کرده استدلال درستی نیست، برای اینکه ولایتی که آیه شریفه آن را حق أولی الامر (هر که هست!) قرار داده، شامل این مورد نمی‌شود، چون أولی الامر حق ندارد احکام خدا را زیر و رو کند.

توضیح اینکه آیات بسیار زیادی دلالت دارد بر اینکه اتباع و پیروی آنچه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نازل شده واجب است، مانند آیه شریفه:" اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم،" و معلوم است که هر حکمی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم تشریع کند به اذن خدا می‌کند، همچنانکه آیه شریفه:" ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله،" و آیه شریفه:" ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا،" بیان مي کند.

و معلوم است که منظور از عبارت " آنچه رسول برایتان آورده،" به قرینه جمله " و ما نهیکم عنه،" این است که هر چه که رسول شما را بدان امر کرده، در نتیجه به حکم آیة نامبرده باید آنچه را که رسول واجب کرده امتثال کرد، و از هر چه که نهی کرده منتهی شد و همچنین از هر حکمی که کرده و هر قضائی که رانده، چنانکه در باره حکم فرموده:" و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون،" و در آیه‌ای دیگر فرموده:"فاولئك هم الفاسقون،" و در جائی دیگر فرموده:" فاولئك هم الکافرون." و در مورد قضا فرموده:" و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم، و من یعص الله و رسوله، فقد ضل ضلالا مبینا."

و نیز فرموده:" وربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة،" و ما می‌دانیم که مراد از اختیار در این آیه قضا و تشریع و یا حداقل اعم از آن و از غیر آن است، و شامل آن نیز می‌شود .

و قرآن کریم تصریح کرده به اینکه کتابی است نسخ ناشدنی، و احکامش به همان حال که هست تا قیامت خواهد ماند، و فرموده:" و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه، تنزیل من حکیم حمید."

و این آیه مطلق است، و به اطلاقش شامل بطلان به وسیله نسخ نیز می‌شود، پس به حکم این آیه آنچه که خدا و رسولش تشریع کرده‌اند، و هر قضائی که رانده‌اند، پیرویش بر فرد فرد امت واجب است، خواه اولی الامر باشد یا نه!

از اینجا روشن می‌شود که جمله:" اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم،" حق اطاعتی که برای أولی الامر قرار می‌دهد، اطاعت در غیر احکام است، پس به حکم هر دو آیه، أولی الامر و سایر افراد امت در اینکه نمی‌توانند احکام خدا را زیر و رو کنند یکسانند .

بلکه حفظ احکام خدا و رسول بر أولی الامر واجب‌تر است، و اصولا أولی الامر کسانی هستند که احکام خدا به دستشان امانت سپرده شده، باید در حفظ آن بکوشند.

پس حق اطاعتی که برای أولی الامر قرار داده اطاعت اوامر و نواهی و دستوراتی است که أولی الامر به منظور صلاح و اصلاح امت می‌دهد البته با حفظ و رعایت حکمی که خدا در خصوص آن واقعه و آن دستور دارد .

مانند تصمیم‌هائی که افراد عادی برای خود می‌گیرند، مثلا با اینکه خوردن و نخوردن فلان غذا برایش حلال است، تصمیم می‌گیرد بخورد، و یا نخورد, حاکم نیز گاهی صلاح می‌داند که مردم هفته‌ای دو بار گوشت بخورند، و یا با اینکه خرید و فروش برای افراد جایز است فردی تصمیم می‌گیرد این کار را بکند، و یا تصمیم می‌گیرد نکند، حاکم نیز گاهی صلاح می‌داند مردم از بیع و شرا اعتصاب کنند، و یا آن را توسعه دهند. و یا با اینکه بر فرد فرد جایز است وقتی کسی در ملك او با او نزاع می‌کند به حاکم شرع مراجعه کند، و هم جایز است از دفاع صرفنظر کند، أولی الامر نیز گاهی مصلحت می‌داند که از حقی صرفنظر کند، و گاهی صلاح را در این می‌داند که آن را احقاق نماید .

پس در همه این مثالها فرد عادی و یا أولی الامر صلاح خود را در فعلی و یا ترك فعلی می‌داند، و حکم خدا به حال خود باقی است.

و همچنانکه یك فرد نمی‌تواند شراب بنوشد و ربا بخورد، و مال دیگران را غصب نموده ملکیت دیگران را ابطال کند، هر چند که صلاح خود را در اینگونه کارها بداند، أولی الامر نیز نمی‌تواند به منظور صلاح کار خود احکام خدا را زیر و رو کند، چون این عمل مزاحم با حکم خدای تعالی است، آری أولی الامر می‌تواند در پاره‌ای اوقات از حدود و ثغور کشور اسلامی دفاع کند، و در وقت دیگر از دفاع چشم بپوشد، و در هر دو حال رعایت مصلحت عامه و امت را بکند، و یا دستور اعتصاب عمومی، و یا انفاق عمومی، و یا دستورات دیگری نظیر آن بدهد.

و سخن کوتاه آنکه آنچه یك فرد عادی از مسلمانان می‌تواند انجام دهد، و بر حسب

صلاح شخص خودش و با رعایت حفظ حکم خدای سبحان آن کار را بکند، و یا در آن چیز تصرف نماید، ولی امری که از قبل رسول خدا صلی‌الله علیه وآله‌وسلّم بر امت او ولایت یافته، نیز می‌تواند آن کار را بکند، و در آن چیز تصرف نماید، تنها فرق میان یك فرد عادی و یك ولی امر با اینکه هر دو مامورند بر حکم خدا تحفظ داشته باشند، این است که یك فرد عادی در آنچه می‌کند صلاح شخص خود را در نظر دارد، و یك ولی امر آنچه می‌کند به صلاح حال امت می‌کند.

و گرنه اگر جایز بود که ولی مسلمین در احکام شرعی دست بیندازد، هر جا صلاح دید آن را بردارد، و هر جا صلاح دید که حکم دیگری وضع و تشریع کند، در این چهارده قرن یك حکم از احکام دینی باقی نمی‌ماند، هر ولی امری که می‌آمد چند تا از احکام را بر می‌داشت، و فاتحه اسلام خوانده می‌شد، و اصولا دیگر معنا نداشت بفرمایند احکام الهی تا روز قیامت باقی است ؟!

حال آنچه را گفته شد با مساله تمتع که مورد بحث بود تطبیق داده می‌گوئیم: چه فرق است بین اینکه گوینده‌ای بگوید: حکم تمتع و بهره‌مندی از طیبات زندگی با هیات عبادات و نسك نمی‌سازد، و چون نمی‌سازد شخص ناسك باید این تمتع را ترك کند، و بین اینکه گوینده بگوید مباح بودن برده‌گیری با وضع دنیای فعلی سازگار نیست، چون دنیای متمدن امروز همه حکم می‌کنند به حریت عموم افراد بشر، پس باید حکم اباحه برده‌گیری که از احکام اسلام است برداشته شود، و یا اینکه بگوید اجرای احکام حدود به درد چهارده قرن قبل می‌خورد، و اما امروز بشر متمدن نمی‌تواند آن را هضم کند، و قوانین جاریه بین المللی هم آن را قبول نمی‌کند، پس باید تعطیل شود.

این بیانی که ما کردیم از پاره‌ای روایات وارده در همین باب فهمیده می‌شود مانند روایت الدر المنثور که می‌گوید: اسحاق بن راعویه در مسند خود، و احمد از حسن روایت آورده‌اند که عمر بن خطاب تصمیم گرفت مردم را از متعه حج منع کند، ابی بن کعب برخاست و گفت تو این اختیار را نداری، چون متعه حج حکمی است که قرآن بر آن نازل شده، و ما خود با رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم عمره تمتع به جای آوردیم، عمر چون این بشنید از تصمیم خود تنزل کرد.

(مستند: آیه ۱۹۶ تا ۲۰۳ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۱۰۹)

فصل پنجم

تشریع قبله

جهت قبله مسلمین و احکام آن

- ” سيَقُولُ السفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتى كانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشرِقُ وَ الْمَغْرِب يهْدِى مَن يَشاءُ إِلى صِرَطٍ مُّستَقِيم!

- بزودی سفیهان مردم خواهند پرسید چه انگیزه‌ای مسلمانان را از قبله‌ای که رو بدان سو نماز می‌کردند برگردانید؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست هر که را بخواهد بصراط مستقیم هدایت می‌کند !“

برگشتن قبله از بیت المقدس به کعبه، از بزرگترین حوادث دینی، و اهم احکام تشریعیه است، که مردم بعد از هجرت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم به مدینه با آن روبرو شدند، آری در این ایام اسلام دست به انقلابی ریشه‌دار می‌زند، و معارف و حقایق خود را نشر مي دهد، و معلوم است که یهود و غیر یهود در مقابل این انقلاب، ساکت نمی‌نشینند، چون می‌بینند اسلام یکی از بزرگترین مفاخر دینی آنان را که همان قبله ایشان بود، از بین می‌برد، قبله‌ای که سایر ملل بخاطر آن تابع یهود و یهود در این شعار دینی متقدم بر آنان بودند .

علاوه بر اینکه این تحویل قبله باعث تقدم مسلمانان، و دین اسلام می‌شود چون توجه تمامی امت را یکجا جمع می‌کند، و همه در مراسم دینی به يك نقطه رو می‌کنند، و این تمرکز همه توجهات به يك سو، ایشان را از تفرق نجات مي دهد هم تفرق وجوهشان در ظاهر، و هم تفرق کلمه‌شان در باطن، و مسلما قبله‌شان کعبه تاثیری بیشتر و قوی‌تر دارد، تا سایر احکام اسلام، از قبیل طهارت و دعا، و امثال آن، و یهود و مشرکین عرب را سخت نگران می‌سازد، مخصوصا یهود را که به شهادت داستانهائی که از ایشان در قرآن آمده، مردمی هستند که از همه عالم طبیعت جز برای محسوسات اصالتی قائل نیستند، و برای غیر حس کمترین وقعی نمی‌گذارند, مردمی هستند که از احکام خدا آنچه مربوط به معنویات است، بدون چون و چرا می‌پذیرند، ولی اگر حکمی در باره امری صوری و محسوس از ناحیه پروردگارشان بیاید، مانند قتال و هجرت و سجده و خضوع و امثال آن، زیر بارش نمی‌روند، و در مقابلش به شدیدترین وجهی مقاومت مي كنند .

سخن کوتاه اینکه خدای تعالی هم خبر داد که بزودی یهود بر مسئله تحویل قبله اعتراض خواهند کرد، لذا به رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم تعلیم کرد که چگونه اعتراضشان را پاسخ گوید، که دیگر اعتراض نکنند.

اما اعتراض آنان این بود که خداي تعالی از قدیم الایام بیت المقدس را برای انبیاء گذشته‌اش قبله قرار داده بود، تحویل آن قبله بسوی کعبه که شرافت آن خانه را ندارد چه وجهی دارد ؟

اگر این کار به امر خدا است، که خود، بیت المقدس را قبله کرده بود، چگونه خودش حکم خود را نقض میکند؟ و حکم شرعی خود را نسخ مینماید؟ و یهود بطور کلی نسخ را قبول نداشت، که بیانش در آیه نسخ گذشت.

و اگر به امر خدا نیست، پس خود پیامبر اسلام از صراط مستقیم منحرف، و از هدایت خدا بسوی ضلالت گرائیده است، گو اینکه خدای تعالی این اعتراض را در کلام مجیدش نیاورده، لکن از جوابی که داده معلوم می‌شود که اعتراض چه بوده است .

و اما پاسخ آن این است که قبله قرار گرفتن، خانه‌ای از خانه‌ها چون کعبه، و یا بنائی از بناها چون بیت المقدس، و یا سنگی از سنگها چون حجر الاسود، که جزء کعبه است، از این جهت نیست که خود این اجسام بر خلاف تمامی اجسام اقتضای قبله شدن را دارد، تا تجاوز از آن، و نپذیرفتن اقتضای ذاتی آنها محال باشد، و در نتیجه ممکن نباشد که حکم قبله بودن بیت المقدس دگرگون شود و یا لغو گردد.

بلکه تمامی اجسام و بناها و جمیع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و بالا و پائین در نداشتن اقتضای هیچ حکمی از احکام برابرند، چون همه ملك خدا هستند، هر حکمی که بخواهد و بهر قسم که بخواهد و در هر زمان که بخواهد در آنها می‌راند، و هر حکمی هم که بکند بمنظور هدایت خلق، و بر طبق مصلحت و کمالاتی است که برای فرد و نوع آنها اراده می‌کند، پس او هیچ حکمی نمي کند مگر به خاطر این که بوسیله آن حکم، خلق را هدایت کند، و هدایت هم نمی‌کند، مگر بسوی آنچه که صراط مستقیم و کوتاه‌ترین راه بسوی کمال قوم و صلاح ایشان است.

پس بنا بر این در جمله "سیقول السفهاء من الناس،" منظور از سفیهان از مردم، یهود و مشرکین عرب است، و به همین جهت از ایشان تعبیر به ناس کرد، و اگر سفیهشان خواند، بدان جهت بود که فطرتشان مستقیم نیست، و رأیشان در مسئله تشریع و دین، خطا است، و کلمه سفاهت هم به همین معنا است، که عقل آدمی درست کار نکند، و رأی ثابتی نداشته باشد .

مسلمانان تا آنروز یعنی ایامی که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در مکه بود، و چند ماهی بعد از هجرت رو به قبله یهود و نصاری یعنی بیت المقدس نماز مي خواندند .

و اگر یهود در این اعتراض که قرآن حکایت کرده قبله بیت المقدس را به مسلمانان نسبت دادند، با اینکه یهودیان در نماز بسوی بیت المقدس قدیمی‌تر از مسلمانان بودند، باین منظور بوده که در ایجاد تعجب و در وارد بودن اعتراض مؤثرتر باشد.

- ” و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها، الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه ... !
- و ما آن قبله را که رو به آن مي ایستادی قبله نکردیم مگر برای اینکه معلوم کنیم چه کسی رسول را پیروی می‌کند و چه کسی به عقب بر می‌گردد هر چند که این آزمایش جز برای کسانیکه خدا هدایتشان کرده بسیار بزرگ است و خدا هرگز ایمان شما را بی اثر نمی‌گذارد که خدا نسبت به مردم بسیار رئوف و مهربان است!“

ظاهر آیه این است که مي خواهد توهمی را که احیانا ممکن است در سینه مؤمنین خلجان کند، دفع نماید، و آن توهم این است که فلسفه برگرداندن قبله، و نسخ قبـله قبلی چیست؟ و تکلیف نمازهائي که تاکنون رو به بیت المقدس خوانده‌ایم چـه مي شود؟ و از این هم بر می‌آید که مراد به قبله‌ای که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بر آن بود، همان بیت المقدس است، نه کعبه، پس هیچ دلیلی نیست بر اینکه بگوئیم: بیت المقدس دو بار و کعبه هم دو بار قبله شده، چون اگر مراد بقبله در آیه کعبه باشد، لازمه‌اش همین مي شود, چون می‌فرماید: ما امروز آن قبله را که قبلا رو به آن می‌ایستادی، قبله نکردیم مگر برای چه و چه.

و سخن کوتاه اینکه جای این معنا بود که در سینه مؤمنین این توهم ایجاد شود که اولا وقتی بنای خدای تعالی بر این بود که بالأخره کعبه را قبله مسلمانان کند، چرا از همان روز اول نکرد و گذاشت مدتی مسلمانان رو به بیت المقدس نماز بخوانند؟ لذا خدای تعالی برای دفع این توهم خاطر نشان کرد، که تشریع احکام جز بخاطر مصالحی که برگشتنش به تربیت و تکمیل مردم است صورت نمی‌گیرد، منظور از تشریع احکام هم تربیت و تکمیل مردم است، و هم جداسازی مؤمنین از غیر مؤمنین است، و هم مشخص کردن فرمانبران از عاصیان متمرد، و آن سببی که باعث شد که قبله یهودیان را مدتی قبله شما مسلمانها قرار دهیم، عینا همین‌ها بود که گفتیم .

و ثانیا آن نمازهائیکه مسلمانان بسوی بیت المقدس خواندند تکلیفش چیست؟ چون در حقیقت نماز بطرف غیر قبـــله بوده، و باید باطل باشد، از این توهم هم جواب مي دهد: قبله مادام که نسخ نشده قبله است، چون خدای تعالی هر وقت حکمی را نسخ می‌کند، از همان تاریخ نسخ از اعتبار می‌افتد، نه اینکه وقتی امروز نسخ کرد دلیل باشد بر اینکه در سابق هم بی اعتبار بوده، و این خود از رأفت و رحمتی است که به مؤمنین دارد، و عهده‌دار بیان این جواب جمله:” و ما کان الله لیضیع ایمانکم، ان الله بالناس لرؤف رحیم...!“ است.

” قد نری تقلب وجهك فی السماء، فلنولینك قبلة ترضیها ... ما تو را دیدیم که رو در آسمان می‌چرخاندی پس بزودی تو را بسوی قبله‌ای برمي گردانیم که دوست

می‌داری، اینك روی خود به طرف قسمتی از مسجد الحرام کن، و هر جا بودید رو بدان سو کنید و کسانیکه اهل کتابند می‌دانند که این برگشتن به طرف کعبه حق است و حکمی است از ناحیه پروردگارشان و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست!"

از این آیه بدست می‌آید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم قبل از نازل شدن حکم تغییر قبله، یعنی نازل شدن این آیه، روی خود را در اطراف آسمان می‌گردانده، و گویا انتظار رسیدن چنین حکمی را می‌کشیده، و یا توقع رسیدن وحیی در امر قبله داشته، چون دوست مي داشته خداي تعالی با دادن قبله‌ای مختص به او و امتش، احترامش کند، نه اینکه از قبله بودن بیت المقدس ناراضی بوده باشد.

بطوریکه از روایات وارده در داستان، و شان نزول این آیه برمی‌آید یهودیان مسلمانان را سرزنش می‌کرده‌اند: که شما قبله ندارید، و از قبله ما استفاده می‌کنید، و با بیت المقدس به مسلمانان فخر می‌فروختند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم از این باب ناراحت مي شد، شبی در تاریکی از خانه بیرون شد، و روی بسوی آسمان گردانید، منتظر بود وحیی از ناحیه خدای سبحان برسد، و این اندوهش را زایل سازد، پس این آیه نازل شد و بفرضی که آیه‌ای نازل مي شد، بر اینکه قبله شما مسلمانان هم همان قبله سابق است، باز حجتی مي شد برای آنجناب علیه یهود، چون نه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم ننگ داشت از اینکه رو بقبله یهودیان نماز بخواند، و نه مسلمانان زیرا عبد بغیر اطاعت و قبول، شانی ندارد، لکن آیه شریفه قبله‌ای جدید برای مسلمانان معین کرد، و سرزنش یهود و تفاخر آنها را خاتمه داد، علاوه بر اینکه تکلیف مسلمانان را یکسره کرد، هم حجتی برای آنان شد، و هم دلشان خشنود گشت .

- " فول وجهك شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره...،
- **اينك همين امروز روی خود به طرف قسمتی از مسجد الحرام کن، و هر جا بودید رو بدان سو کنید...! "**

کلمه شطر بمعنای بعض است، و منظور از بعض مسجد الحرام همان کعبه است، و اگر صریحا نفرمود: " فول وجهك الكعبة،" و یا " فول وجهك البيت الحرام،" برای این بود که هم مقابل حکم قبله قبلی قرار گیرد، که شطر مسجد اقصی - یعنی صخره معروف در آنجا - بود، نه همه آن مسجد.

و لذا در اینجا هم فرمود: شطر مسجد حرام - یعنی کعبه - و هم اینکه با اضافه کردن شطر بر کلمه مسجد، بفهماند که مسجد نامبرده مسجد حرام است، و اگر می‌فرمود شطر الكعبه، یا شطر البيت الحرام این مزیت از بین میرفت.

در آیه شریفه اول حکم را مختص به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم کرده، و فرمود: " پس روی خود بجانب بعضی از مسجد الحرام کن!" و سپس حکم را عمومیت داده، به آن جناب و به عموم مؤمنین خطاب می‌کند: که" هر جا بودید روی خود بدانسو کنید! " و این خود مؤید این احتمال است که آیه نامبرده وقتی نازل شد، که رسول خدا

صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم با مسلمانان مشغول نماز بوده، و معلوم است که در چنین حالی، اول باید به پیشنماز بگویند: روی خود برگردان، و بعدا به عموم بگویند: شما هم روی خود برگردانید و برای همیشه و بر همه مسلمانان واجب است که اینکار را بکنند .

" و ان الذین اوتوا الکتاب، لیعلمون انه الحق من ربهم! "

می‌فرماید: اهل کتاب مي دانند که این برگشتن قبله حق است و از ناحیه خداست، و این بدان جهت می‌فرماید، که کتب آسمانی ایشان صریحا بر نبوت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم پیشگوئی کرده بود، و یا صریحا گفته بود که قبله این پیغمبر صادق، قسمتی از مسجد الحرام است، هر کدام باشد، پس جمله: " اوتوا الکتاب" می‌رساند که کتاب اهل کتاب مشتمل بر حقیقت این تحویل، و این حکم بوده، حال یا بدلالت تطبیقی، (و از نشانه‌های او این است که قبله امت خود را بسوی کعبه بر می‌گرداند،) و یا بدلالت ضمنی (او پیغمبری است صادق که هر کاری بکند درست و حق و از طرف پروردگار عالم می‌کند،) و خدا از اینکه اهل کتاب حق را کتمان می‌کنند، و علمی که به کتاب خود دارند اظهار ننموده، آنرا احتکار می‌کنند، غافل نیست.

" و لئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة...!"

این جمله سرزنش است از اهل کتاب، که پایه عناد و لجاجت آنها را می‌رساند، و می‌فهماند که اگر از پذیرفتن دعوت تو امتناع می‌ورزند، نه از این جهت است که حق برایشان روشن نشده، چون علم یقینی دارند به اینکه دعوت تو حق است، و در آن هیچ شکی ندارند، بلکه جهتش این است که آنان در دین خدا عناد، و در برابر حق لجبازی دارند، و این همه اعتراضها و فتنه انگیزیهاشان تنها بدین جهت است و بس، شاهدش هم گذشته از دلیل و برهان این است که اگر تمامی معجزاتی که تصور شود برایشان بیاوری، خواهی دید که باز هم قبله تو را برسمیت نخواهند شناخت، و همچنان بر عناد و جحود خود ادامه خواهند داد.

" و ما انت بتابع قبلتهم- تو نمي توانی پیرو قبله ایشان باشی،" برای اینکه تو از ناحیه پروردگارت حجت و برهان داری.

" و ما بعضهم بتابع قبلة بعض،" یعنی خود یهودیان و نصاری نیز قبله یکدیگر را قبول ندارند، یهودیان هر جا که باشند، رو به صخره بیت المقدس می‌ایستند، ولی مسیحیان هر جا باشند رو بطرف مشرق می‌ایستند، پس نه این قبله آنرا قبول دارد، و نه آن قبله این را، و اگر بپرسی چرا ؟ مي گویم برای پیروی از هوی و هوس و بس.

" و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات ! " کلمه **وجهة** بمعنای چیزیست که آدمی رو به آن می‌کند، مانند قبله، که آن نیز بمعنای چیزی است که انسان متوجه آن مي شود، در این آیه بیان سابق را خلاصه نموده عبارت اخرائی می‌آورد، تا مردم را هدایت کند، به اینکه مسئله قبله را تعقیب نکنند، و بیش از این در باره آن بگو مگو راه نیندازند، و معنایش این است که هر قوم برای خود قبله‌ای دارند، که بر حسب اقتضای مصالحشان برایشان تشریع شده است.

خلاصه، قبله یك امر قراردادی و اعتباری است، نه یك امر تکوینی ذاتی، تا تغییر

و تحول نپذیرد، با این حال، دیگر بحث کردن و مشاجره براه انداختن در باره آن فائده‌ای برای شما ندارد، این حرف‌ها را بگذارید، و بدنبال خیرات شتاب بگیرید، و از یکدیگر سبقت جوئید که خداي تعالی همگی شما را در روزی که شکی در آن نیست جمع می‌کند، و لو هر جا که بوده باشید که خدا بر هر چیزی توانا است.

این را هم باید دانست که آیه مورد بحث همانطور که با مسئله قبله انطباق دارد، چون در وسط آیات قبله قرار گرفته، همچنین مي تواند با يك مسئله تکوینی منطبق باشد، و بخواهد از قضاء و قدری که برای هر کسی از ازل تقدیر شده خبر دهد، و جمله " فاستبقوا الخیرات " بخواهد بفهماند: که احکام و آداب برای رسیدن به همان مقدرات تشریع شده است.

" و من حیث خرجت، فول وجهك شطر المسجد الحرام...،" برخي از مفسرین گفته اند معنای این آیه این است که از هر جا که بیرون شده و به هر جا که وارد شدی، روی خود بسوی مسجد الحرام کن، بعضی دیگر گفته‌اند: معنایش این است که از هر شهری در آمدی، ممکن هم هست مراد به جمله " و من حیث خرجت...،" مکه باشد که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم از آنجا بیرون آمد، و آیه" من قریتك التی اخرجتك،" از آن خبـــر مي دهد، و معنایش این است که رو به کعبه ایستادن حکمی است ثابت برای تو، چه در مکه و چه در شهرهای دیگر، و سرزمینهای دیگر، و جمله:" و انه للحق من ربك، و ما الله بغافل عما تعملون،" همین معنا را تاکید و تشدید می‌کند.

" و من حیث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام، و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره ...،" مي فهماند حکم نامبرده در هر حال ثابت است و معنایش این است که رو بسوی قسمتی از مسجد الحرام بکن هم از همان شهری که از آن بیرون شدی و هم از هر جای دیگری که بودید رو بسوی آن قسمت کنید .

" لئلا یکون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم، فلا تخشوهم، و اخشونی ...!"

در این جمله سه فائده برای حکم قبله که در آن شدیدترین تاکید را کرده بود، بیان می‌کند:

اول اینکه یهود در کتابهای آسمانی خود خوانده بودند که قبله پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم کعبه است نه بیت المقدس، همچنانکه قرآن کریم از این جریان خبر داده، و می‌فرماید:" و ان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق، من ربهم،" و اگر حکم تحویل قبله نازل نمی‌شد، حجت یهود علیه مسلمین تمام بود، یعنی می‌توانستند بگویند: این شخص پیغمبری نیست که انبیاء گذشته وعده آمدنش را داده بودند، ولی بعد از آمدن حکم تحویل قبله و التزام به آن و عمل بر طبقش، حجت آنان را از دستشان می‌گیرد، مگر افراد ستمگری از ایشان زیر بار نروند:" الا الذین ظلموا منهم...!"

دوم اینکه پی‌گیری و ملازمت این حکم، مسلمانان را به سوی تمامیت نعمتشان و کمال دینشان سوق می‌دهد.

سوم اینکه در آخر آیه فرموده: " لعلکم تهتدون!" که خدای تعالی اظهار امیدواری به هدایت مسلمانان به سوی صراط مستقیم کرده است.

فلسفه تشریع قبله از لحاظ عبادی و اجتماعی

توجه عبادتی بسوی خدای سبحان با در نظر گرفتن اینکه خدا منزه از مکان و جهت و سایر شئون مادی و مقدس از این است که حس مادی به او متعلق شود، اگر بخواهیم از چهار دیواری قلب و ضمیر تجاوز کند و بصورت فعلی از افعال درآید، با اینکه فعل جز با مادیات سر و کار ندارد - به ناچار باید این توجه بر سبیل تمثل صورت بگیرد .

ساده‌تر بگویم از یکسو مي خواهیم با عبادت متوجه به خدا شویم، از سوی دیگر خدا در جهتی و طرفی قرار ندارد، پس بناچار باید عبادت ما بر سبیل تمثل و تجسم در آید، به این صورت که نخست توجهات قلبی ما با اختلافی که در خصوصیات آن(از خضوع و خشوع و خوف و رجاء و عشق و جذبه و امثال آن،) است، در نظر گرفته شود و بعد همان خصوصیات را با شکل و قیافه‌ای که مناسبش باشد، در فعل خود منعکس کنیم، مثلا برای اینکه ذلت و حقارت قلبی خود را به پیشگاه مقدس او ارائه داده باشیم به سجده بیفتیم و با این عمل خارجی از حال درونی خود حکایت کنیم و یا اگر خواستیم احترام و تعظیمی که در دل از او داریم، حکایت کنیم، بصورت رکوع درآئیم و چون بخواهیم حالت فدائی بودن خود را به پیشگاهش عرضه کنیم، دور خانه‌اش بگردیم و چون بخواهیم او را تکبیر و بزرگداشت کنیم، ایستاده عبادتش کنیم و چون بخواهیم برای تشرف بدرگاهش خود را تطهیر کنیم این مراسم را با غسل و وضوء انجام دهیم، و از این قبیل تمثل‌های دیگر .

و هیچ شکی نیست در اینکه روح و مغز عبادت بنده عبارت است از همان بندگی درونی او، و حالاتی که در قلب نسبت به معبود دارد که اگر آن نباشد، عبادتش روح نداشته و اصلا عبادت بشمار نمی‌رود و لیکن در عین حال این توجه قلبی باید به صورتی مجسم شود و خلاصه عبادت در کمالش و ثبات و استقرار تحققش، محتاج به این است که در قالبی و ریختی ممثل گردد.

آنچه گفته شد، هیچ جای شك نیست، حال ببینیم مشرکین در عبادت چه می‌کردند و اسلام چه کرده؟ اما وثنی‌ها و ستاره‌پرستان و هر جسم‌پرست دیگر که یا معبودشان انسانی از انسانها بوده و یا چیز دیگر، آنان لازم مي دانستند که معبودشان در حال عبادت نزدیکشان و روبرویشان باشد، لذا روبروی معبود خود ایستاده و آنرا عبادت مي کردند .

ولی دین انبیاء و مخصوصا دین اسلام که فعلا گفتگوی ما در باره آن است، و گفتگوی از آن، از سایر ادیان نیز هست، چون اسلام همه انبیاء را تصدیق کرده، علاوه بر اینکه همانطور که گفتیم: مغز عبادت و روح آنرا همان حالات درونی دانسته، برای مقام تمثل آن حالات نیز طرحی ریخته و آن اینست که کعبه را قبله قرار داده و دستور داده که تمامی افراد در حال نماز که هیچ مسلمانی در هیچ نقطه از روی زمین نمی‌تواند آن را ترك کند، رو بطرف آن بایستند و نیز از ایستادن رو بقبله و پشت کردن بدان در احوالی نهی فرموده و در احوالی دیگر آنرا نیکو شمرده است .

و به این وسیله قلبها را با توجه بسوی خدا کنترل نموده، تا در خلوت و جلوتش در قیام و قعودش، در خواب و بیداریش، در عبادت و مراسمش، حتی در پستترین حالات و زشتترینش، پروردگار خود را فراموش نکند، این است فائده تشریع قبله از نظر فردی.

و اما فوائد اجتماعی آن عجیبتر و آثارش روشنتر و دلنشینتر است، برای اینکه مردم را با همه اختلافی که در زمان و مکان دارند متوجه به یك نقطه کرده و با این تمرکز دادن وجهه‌ها، وحدت فکری آنان و ارتباط جوامعشان و التیام قلوبشان را مجسم ساخته و این لطیف‌ترین روحی است که ممکن است در کالبد بشریت بدمد، روحی که از لطافت در جمیع شئون افراد در حیات مادی و معنویش نفوذ کند، اجتماعی راقی‌تر و اتحادی متشکل‌تر و قوی‌تر بسازد، و این موهبتی است که خدای تعالی امت اسلام را بدان اختصاص داده و با آن وحدت دینی و شوکت جمعی آنان را حفظ فرموده، در حالی که قبلا احزاب و دسته‌های مختلفی بودند و سنت‌ها و طریقه‌های متشتتی داشتند، حتی دو نفر انسان یافت نمی‌شد که در یك نظریه با هم متحد باشند، اینك خدا را با کمال عجز بر همه نعمتهایش شکر مي گوئیم .

- **" فَاذْكُرُونی أَذْكُرْكُمْ وَ اشكرُوا لی وَ لا تَكْفُرُون،**
- **پس مرا بیاد آرید تا بیادتان آورم،**
- **و شکرم بگذارید و کفران نعمتم مکنید! "**

(مستند: آیه ۱۴۲ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۴۷۹)